

دانلود رمان



شوهر هات من

..دستای چربم از لوسیون بدن رو به سینه هام مالیدم از سینه هام آروم
دستمو به سمت شکمو پایین تنم بردم کمی لوسیون باز ب دستم زدم
..دستمو لای لپه های باسنم کشیدم نگاهی ب بدن لختم تو آینه کردم
برونزه خوشبو شده بود.. میخواستم چالش لخت شدن رو انجام بدم
واکنش

..سروش رو ببینم

حولمو رو گرفتم شروع کردم فیلم گرفتن +سلام میخوام چالش لخت
شدن

جلوی شوهر رو انجام بدم واکنش محمدرضا رو ببینم
حوله رو انداختم آروم رفتم تو پذیرای رو مبل نشسته بود پشت ب من
از پشت سر آروم نزدیکش شدم با دیدن اینک داشت فیلم سوپر میدید
ک

یرشو میمالید

مخم داغ کرد گوشیه پرت کردم رو مبل جفتش از جاش پرید برگشت
سمتم

عوضییی من زنتم اینجا ایستادم برات خودمو خوشگل میکنم بیا منو +
بکن.. چرا فیلم پو رن میبینی

با شک نگام میکرد حالم از پو رن نگاه کردنش بهم میخورد

...ک یرشو تو شلوارش کرد _ام چیزه یهو هوس کردم

پریدم وسط حرفش سینه هامو محکم تو دستام فشار دادم+این سینه 85
دراختیارت

دستمو لای ک صم کشیدم چو... چولمو کشیدم +این ک ص بیا بکن
پشت بهش خم شدم لپه های کو نمو از هم جدا کردم +این ک ون بیا
بکن

چرااا فیلم پ ورن میبینی!..! حرصم گرفته بود مرتیکه همچین گوشتی
پیششه پ ورن میبینه

پالشت رو زمین رو پرت کردم سمتش +تو که اینقد شهو تی ح شری
!..! شوهرجون بیا زنتو بکن

..با اخم زل زده بود بهم عصبی برگشتم رفتم سمت اتاق خم شدم
..حوله رو بردارم گرمی انگشت فاکشو رو سوراخ کو نم حس کردم
محکم انگشتشو خشک خشک وارد .._خانمم چقد مشتاقه ب شوهرش
بده

سوراخ

کو نم کرد +ااییییی خررر خشک بود دردم اومد
نمیکرد منو خودا رضایی میکرد وقتی هم میخواست بکنه اینقد خنگ
میزد

انگشتشو درآورد _برو رو تخت داگی شو تو که نداشتی خودار ضایمو
..بکنم

لپه های کو نمو براش باز کردم داگی شدم +بیا بکن
آب دهنشو رو سوراخ کو نم ریخت با دست پخشش کرد دور تا دور
سوراخم

با حس ک یرش رو سوراخم شل کردم خودمو شوهر شهو تیمو میشناختم

فقط میکرد

فکر پاره شدن منم نبود.. با فرورفتن همه ک یرش توم جیغ بلدی کشیدم
+اییییییییییی... پارههه شدممم

تند تند تو سوراخم تل مبه میزد نداشت دردم آروم بشه
!!دستاش رو شکمو س ینه هام میلرزید..؟!_اوففف کو ن زنم چ تنگه...

چه س ینه های بزرگی.. اوفففف کونت اینقد
..تنگع انگار میخواد کیرمو له کنه

با حرفاش تعریفش از اندامم ک صم یکم خیس شد ولی درد کو نم اجازه
تحریک شدن بهم نمیداد

..تلمبه های محکمش برای کون تنگم دردآور شده بود

..+بکش بیرون بخورم برات جر دادی کونمو

با اشتیاق ایستاد برگشتم سمتش کیرشو تو دستم گرفتم

میمالیدمش آروم کردمش تو دهنم زبونمو دور تا دور کیرش میچرخوندم

_اههههه لعنتی... تند تر بخورش نزدیکم

تند تر میخوردم کیرشو فقط ابش بیاد ارضا بشه

مکی ب کلاهکش زدم که ابهش با فشار تو دهنم ریخته شد

ولش کردم دستمال برداشتم همشو تف کردم _چیه خوشت نمیاد آب کمر

شوهرتو بخوری

چشم غره ای بهش رفتم لش کرد رو تخت خوابید

از درد کو نم گشاد گشاد راه میرفتم بجز شب عروسیم تا الان که 6ماه از

ازدواجمون گذشته

ی بار منو ارضا نکرده شب عروسیمون هم چون بلد نبود چیزی
خودم انجام میدادم یکم برام خورد ارضا شدم
دستی ب بهشتم کشیدم تار عنکبوت بسته بود با وجود این شوهرم منم
مجبور ب خود ارضای میکرد وارد حموم شدم آب گرم رو باز کردم درد کو
نم روی آب گرم
..میتونست کم کنه

اروم چشمامو بستم دستی ب سوراخم کشیدم هنوز باز بود
مرتیکه حشری بد کرده بود آروم با انگشتم دور سوراخمو میمالیدم
حس میکردم داره جمع میشه ولی بازم دردش وحشتناک بود
تقه ای ب در خورد _چیکار میکنی یک ساعته تو حموم بیا دروباز منم
بیام
درسته خودم بهش گفته بودم بیا بکن نذاشته بودم خودارضای کنه ولی
اون نفهم

با این همه فیلم پورنی ک میبینه بازم نمیدونه باز چرب کنه یا منو
تحریک کنه
...محلی ب حرفش نداشتم با حوصله دوش گرفتم
...حولمو دور بدنم تاب دادم درو باز کردم رو تخت نشسته بود
_چرا دروباز نکردی منم پیام...؟؟؟

چشم غره ای بهش رفتم کونمو گرفتم سمت صورتش
+وحشی ببین با سوراخم چیکار کردی همون باید میذاشتم خودارضایی
کنی

انگشتش رو سوراخم نشست _چه قرمز شده.. ببخشید ولی اینجوری
دوست داشتم امتحان کنم
کمی از دلخوریم کم شد صاف ایستادم..نشستم جلو کمدلباس زیرام!...!
لباسامو زیرو رو کردم با برداشتن یکی از شورتم توسط محمدرضا
..سرمو بلند کردم +بده اونو میخوام بپوشم
با دستاش شورتمو میکشید این ور اون ورش میکرد _آزاده این چیزا
برای چین تو خونه لخت بگرد
واقعا محمدرضا مغزشو با چی پرکردن +بده بپوشم درد دارم اصلا
حوصله بحث ندارم
شورتمو کشید محکم پرتش کرد سمتم ک خورد تو صورتم _از نظر من
که شوهرتم میگم لخت بگرد
نگاهی ب لباس زیرام کرد _نیازی ب اینا نداری هرچند پوشیدنشون با
نیوشیدن فرق ندارع
کلافه نگاش کردم بلند شدم شورتمو پوشیدم.. کلافه دنبال قفل بستن
سوتینم
بودم
!...!_بزار برات ببندمش
موهامو رو شونم انداخت قفل سوتینمو بست خواستم برم
با حلقه شدن دستش دور شکمم.. متوقف شدم
_بو بدنتو دوست دارم.. به تنهای میتونه تحریکم کنه
خوبه بوی بدنم تحریکش میکرد اگر تحریکش نمیکرد چقد میخواست

پورن ببینه

بوسه ای به شونم زد دستاشو باز کرد پیراهنی تنم کردم بی حوصله
!..! سمت پذیرای قدم برداشتم

..اروم رو مبل دراز ب شکم دراز کشیدم باسنم درد میکرد تاکی قراره
وضعیت زندگیم اینجوری پیش بره.. خودارضایی محمدرضا
دردای جر خوردن من... مردم زن میگیرن خودارضایی نکنن
..این زن میگیره راحت تر مکان برای خودارضایی داشته باشه
بی حوصله زل زده بودم به تی وی زنه داشت درباره رابطه زناشویی
حرف میزد

درباره راضی نگه داشتن خانم ها در رابطه +محمدرضا بیااا بیا برنامه
ببینیم باهم

..نکبت بیا یاد بگیر تامنو هی پاره نکنی خر
از حرص ناخونامو میخوردم اومد آروم رو مبل تکی نشست
ریلکس زل زد ب تی وی _چرتو پرت میگه
عصبی پریدم بهش +چون داره میگه تو رابطه زنت باید راضی باشه
داره چرت میگه

با اخم برگشت سمتم _مگه تو راضی نیستی..؟؟
لبخند مسخره ای بهش زدم گیرکی افتادم من خدایا خاک تو سرم
+خیلی راضیم ک جرم دادی ممنونم واقعا من حتی ارضا هم نشدم
لبخند مسخرش پررنگ تر شد _بلد نیستم خو خانمم تو یادم بده
پوزخندی رو لبم نقش بست +این همه پورن میبینی حجم نتو تموم

میکنی

بلد نیستی

بلند شد اومد پایین مبل نشست _ نه بلد نیستم عملی تا نگاه کردن فرق
داره

تای ابروم پرید بالا صاف رو مبل نشستم دستی رو پاهای سفیدلختم
کشیدم+بیا عملی امتحان کن یادبگیر

زبونشو رو لبش کشید پاهامو از هم باز کرد

دستشو رو شورتش کشید _ برای همین وقتاس ک میگم باید لخت باشی
اینارو نپوشی

کو نمو بلند کردم شورتمو دراوردم انداختم ی گوشه

+الان مانعه ای نداری یلا تمرین کن عملی یادبگیری

پاهامو گرفت کشید سمت خودش ک صم لبه مبل قرار گرفت

انگار تاحالا ک صمو ندیده بود با انگشت اینور اون ورش میکرد

کلافه از حرکت انگشتاش رو ک صم دستشو پس زدم

+قرار نبود ور بری مگ میخوای چیزی توش کشف کنی

نمیدونم چی دیدم توی این بهش بله دادم همش تقصیرمامانه

کی گفته ازدواج سنتی خوبه بعدش علاقه میاد این حتی نمیتونه شهوت
منو ارضا کنه

فقط ارضا خووش خودش مهم بود.. هیچیم بلد نیست..خدا ب بقیه

زندگیم

رحم کنه

با حس لباس رو ک صم چشمامو باز کردم نگاش کردم
نوک زبونشو رو ک صم میچرخوند چشمام خمار شد
...!! اهو نالم بلند شد + اههه لعنتی
زود حشری شدم 6 ماهی بود ارضا نشده بودم
نتونستم تحمل کنم انگشتامو تو موهاش فرو کردم تند تر ب ک صم زبون
میزد مبل از ترشحاتم خیس شده بود
..لرزی خیزی مبل رو با رونام حس میکردم
- اوففف زخم دریایی درست کرد برای خودش این همه آب رو کجا جا داده
...بودی
رونامو گرفت چرخوندم به کمر رو مبل افتادم
چو.. لمو بین لباس گرفت مک محکی بهش زد از سروصداهای ک
موقعه خوردن
درمیورد بیشتر تحریک میشدم
...زبونشو دور سوراخ ک صم تاب میداد
+ ارههه اییییی... اوففففف
...!! بدنم لرزش شدیدی کرد بلخره بعد 6 ماه
ارضا شدم بی حال ولوشدم رو مبل.. دستمو تو موهاش کشیدم
...!! سرشو آورد بالا _ حسابی آبیاری کردی اینجارو
..خندم گرفت بلند شدم بوسی رو لباس نشوندم.. + مرسی عزیزم
...لبخندی زد از جفتم بلند شد رفت دستی به صورتم کشیدم
..شورتم رو برداشتم خودمو تو دستشوی انداختم.. _ آزاده کجای

با دقت خودمو تمیز کردم آب به صورتم پاشیدم گرمای حرارت بدنم ا بین
بره

اومدم بیرون ک لیوانی ب سمتم گرفت _بخور ضعف نکنی امروز زیادی
انرژی مصرف کردینیم نگاهی بهش کردم لیوانو ازش گرفتم یهو همشو
سرکشیدم

+خوبه ی نگاه ب برنامه روت تاثیر گذاشت همسر مهربانم
لبخندی زد چیزی نگفت.. درسته آدم بی زبونی بود.. بلد نبود ارضام
کنه.. خودارضایی میکرد

!...! ازدواج سنتی هم داشتیم ولی بعد 6ماه داشت ب دلم مینشست
!...!+محمد رضا بریم بیرون ی دوری بزنیم

دستمال محکم رو مبل کشید _ نه مامانم اینارو دعوت کردم قرار شب بیان
اینجا برای شام

شکه از پاسخی ک بهم داد زل زدم بهش انگشتمو گرفتم سمتش
+خانوادت قرار بیان اون وقت تو الان ب من میگی من هیچی درست
..نکردم

بیخیال نشست رو مبل پا رو پا انداخت.. _زنگ میزنم رستوران
اخمام بدجورتوهم رفت حوصله مادرشوهر بازی مامانشو نداشتم
پاشو لیست بنویسم برو بخری چیزی سریع درست کنم+
بی حوصله باشه ای گفت.. تند تند لیستی نوشتم جلوش گرفتم.. تا بلند
شد

بره لباس بپوشه

پریدم تو آشپزخونه شروع کردم آماده کردن وسایل.. خدا بگم چیکارت
نکنه مرد

هرچی من فراری بودم از حرفای مادرش این منو مینداخت تو دهنش
...ی دونه مرغ رو ک داشتیم شکم پر کردم خم شدم بزارمش تو فر کهبا
حس دست محمدرضا رو کو نم از جا پریدم ک سرم ب شدت با فر
...!برخورد کرد

...!+ایییی.. سرمم اخخ سرم شکست
از درد سرم دوست داشتم بگیرم بکنمش بندازمش دور
...!-بیا بشین اینجا چرا یهو میپری مگه جن دیدی
با شدت برگشتم سمتش +وقتی یهو دست میزاری رو کونم میترسم همینم
میشه دیگه

...-این کو ن این بدن ماله منه هروقت بخوام دست میزارم روشن
با چننش نگاش کردم -+خبه خبه تا چندساعت پیش پورن میدیدی حالا
...!مال منه ماله منه نکنا
چپ چپ نگام کرد _میخوام دلم میخواد میتونم پورن میبینم خو ارضای
...!میکنم

دستی به سینه هام کشید _هروقت بخوام میکنمت هروقت نخوام
...!!نمیکنمت

دستشو ب شدت از رو سینه هام کنار زدم +برو اون ور بخوام نخوام
...!نکن برام

...!تای ابروش پرید بالا _حالا که اینطور شد میکنمت کارتاتو بکن

+چی میگی برای خودت برو اون ور کلی کار دارم برو لیستی ک دادمو
!..!بخر

!..!-ب کارات میرسی منم ب حالم میرسم زنگ زدم سوپری بیارن دم درزدم
تخته سینش رفت عقب +نزدیکم نشو ب حد کافی از دستت عصبی
...هستم

!...!رفتم سمت برنج شروع کردم پاک کردنش که باز از پشت چسبید بهم
چرا از دستم عصبی.. هوم؟؟؟

!..!دستی از زیر پیراهنم رد کرد ب ک صم رسوند

-خوب نخوردم برات..؟؟؟ ارضا نشدی؟؟؟

انگشتشو لای چو.. لم میکشید _هنوزم دوست داری بخورم برات؟؟؟
دستشو پس زدم+محمد رضا ولم کن حوصله ندارم.. ی وقتای ماست
..ماستی ی وقتای اینقد ح شری چته تو

خیسی زبونش رو روی شوئم حس کردم_گفتم ک هروقت بخوام

!..!خودارضایی میکنم هروقت نخوام تورو میکنم

!..!+مگه من عروسک جنسی توام ولم کن برو کنار کاردارم

!..!هرچی با آرنج هولش میدادم کنار نمیرفت

!..!-عروسک جنسیم نیستی ولی زن سکسیم ک هستی

-اصلا دوست دارم بزارمت تو تاچه لخت ببینمت با بدنت جق بزمن
..!نکنمت

از حرفش داغ کرده بودم بین پام خیس شده بود ولی بازم نمیخواستم وا
بدم

...دستش از توشورتم رد شد چسبید ب ک صم-اخخ چقد خیسه. دلت
میاد این تشنه شوهرت باشه تو اینقد بداخلاق
...باشی

..+کلی کاردارم حوصله ندارم برو کنار
شورتمو کشید پایین لباسمو زد بالا اومدم برگردم سمتش که به شدت
..کوبیدم به کابینت _کارتو بکن عزیزم منم تورو میکنم
+ولم..

با دستش جلوی دهنمو گرفت دستشو دور ک صم حلقه کرد کشیدم
سمت
...خودش

...قلمبه کردم براش انگشتشو از ک صم تا سوراخ کونم کشید
سوراخ کنم هنوز دردمیکرد خودمو تکون دادم
از دهنم صداهای نامفهومی خارج میشد _نترس با کونت کاری ندارم
کلاhek ک یرش رو روی ک صم حس کردم
..-اینقد خیسی ک نیازی ب خوردن هم نداری
ب نفس نفس افتاده بودم کلاhek ک یرشو رو ک صم میکشید
ولی تو نمیکرد دوست داشتم اون ک یر کلفتشو تو ک صم حس کنم
!!..!رگ هاشو گرمیشو حس کنم

دستمو پشتتم بردم ک یرشو گرفتم تو دستم رو سوراخ ک صم
!!..!گذاشتمش
..با این حرکت دستشو از رو دهنم برداشت رو سینه هام گذاشت

..سینه هامو از لباس درآورد نوکشون رو گرفتاروم ک یرشو کردم تو ک صم
+||||| ارهههه... اوففففف

لاله گوشیمو به دندون گرفت آروم ک یرشو تو ک صم تگون میداد ولی
کامل تو نمیکرد
_اوف تنگ تنگه

..انگشتاش رو چو.. لم نشستن آروم تگون میدادن
..پاهام جون نداشتن وایسم..سست شدن پاهامو حس کرد
دستشو دورم حلقه کرد ک یرشو کامل کرد تو ک صم
...-اوففففففف

+ارهههه... ایییی محمدرضا ارههههه اوففف
..محکم تو ک صم تلنبه میزد سینه هامو تو دستش میچلونند
-اوففف...ناله کن برام
+ارههههه اوففف جر خوردم

پاهام خسته شده بودم از ایستادن کیرشو درآورد
میزد ب کونم _حیف درد داری بدکردم وگرنه الان ترتیب اینجاهم
..میدادم

تکونی خوردم که دست انداخت دورم رو زمین خوابوندمپاهامو با ی
دست گرفت بالا 2تا سوراخام تو دیدش بودن
انگشتشو رو چو.. لم کشید _اوففف سوراخت هنوز بازه
انگشتاشو به ترشحات ک صم کشید
...ارههههه هه+

انگشتاشو تند تو سوراخم عقب جلو میکرد _اههه نکششش
انگشتاشو درآورد کیرشو محکم کرد تو ک صم
..تو باید فقط با ک یرم اهت دربیاد ن چیز دیگه ای_
دستمو بردم سمت ک صم چو... لمو میمالیدم
..اههههه محکم تر بکن حسست کنم+جوووون... میخوای کامل حسم کنی
چشممم_

جوری ضربه میزد تو ک صم تخ ماش ب سوراخ ک ونم برخورد
میکردن

اههههه.. اییییی جر خوردم اوففف+
پاهامو باز کرد خوابید روم زبونشو رو سینه هام میکشید
...اوففف شیر میخوام_
...سرشو به سینم فشار دادم ضربه محکمی تو. ک صم زد
اوففف اهههه_

اییییی اههه اههه+
هم زمان باهم ارضا شدیم یکم موند کیرشو کشید بیرون جفتم
درازکشید... وای +محمد ریختی توم.. واینوک سینمو کشید _قرص بخور
چیزی نمیشه

مشتی تو سینش کوبیدم
...مرتیکه بیخیال.. با صدای زنگ در با عجله رو پاهای بی جون ایستادم
..لعنت بهت اومدن هیچی درست نکردم+
!...!دستمال تو دستم گرفتم کف آشپزخونه رو تمیز کردم

صداش میومد دم در داشت حرف میزد بدو بدو از آشپزخونه رفتم تو
!..! اتاق

..عرق کرده بودم بدنم کثیف شده بود.. خودمو تو حموم انداختم
دوش سریعی گرفتم.. آوردم بیرون رو تخت دراز کشیده بود با گوشیش
کار میکرد

کی بود دم در؟؟+نگاهی بهم کرد
..پیک بود سفارشات رو آورده بود..

اهانی کردم سریع لباس پوشیدم رفتم تو آشپزخونه
اینقد عجله عجله کارارو میکردم وسط کار یهو هنگ میکردم
یادم میرفت... تقریبا همه چی آماده شده بود فقط سالاد مونده بود
..محمد بیا سالاد درست کن من لباسمو عوض کنم+
بی حوصله اومد تو آشپزخونه پشت میز نشست _از صبح 4 3دست
لباس عوض کردی

چپ چپ نگاهش کردم _جدی میگم چ اشکالی داره با همین لباسات ک بو
غذا میدن بمونی

..نظرنده تو کی برای مهمونی با لباسی ک بود غذا میدن میمونه+
..شونه ای بالا انداخت _میگم ک لازم نیست ب خودت برسیرو بابای
بهش گفتم رفتم توی اتاق

..با وسواس لباسی انتخاب کردم

..خانواده محمد مذهبی بودن محمد هم کمی البته بجز داداش کوچیکش
از اخلاق این خانواده دررفته بود خیلی شیطون بود

!..! برای همین شالی برداشتم رو موهام انداختم
عطرمو ب گردنمو مچ دستم زدم کمی آرایش کردم صورتم این رنگ
زرد رو نداشته باشه
مشخصه هرکی توی ی روز 3 بار سکس داشته باشه
..رنگش زرد میشه
چقد میمالی بسه دیگه شخص مهمی نیست ک اینقد بخوای ب ظاهرهت

-
برسیرگشتم سمتش + تو چته هی داری ب پوشش من گیرمیدی
خانوات
میخوام جلوشون آراسته باشم فردا عیب روم نزارن
نیشخندی زد_ مادرم اینجوری نیست ولی بدشم میاد جلوی پسر جوونش
اینجوری بگردی
عصبی نگاش کردم + من همینم ک هستم زمانی که اومدین خواستگاریم
تیپوقیافمو دیدی نامزدبودیم دیدی چطوری میگردم خوست نمیومد گوه
خوردی گرفتیم
!..! تکیشو از دربرداشت اومد سمتم عصبی زل زدم بهش
دور برداشتی ی امروز ارضات کردم هار شدی؟؟؟_
نگاهی از سرتاپاش کردم خدایی چطوری من ب این اسکل ک کل زندگی
رو تو ک یرش میدید بله دادم
!..! از رو صندلی بلند شدم انگشتمو به قفسه سینش زدمی زن با ی ارضا
شدن ک وظیفته تو سکس برای زنت انجام بدی +

!!..هار نمیشه...بفهم اینو ..6ماهه فقط کردی توم مثل حیون
پلکش پرید نفساش تند شدن توی ی ثانیه موهامو دور دستش تاب داد
صورتمو کشید جلو صورتش زل زد تو چشمام مثل ادمای ک روانی شدن
عصبی تو صورتم غرید
خانوادت اینقد ولت کرده بودن یادت ندادن چطوری با شوهرت حرف _
!...!بزنی وظیفته تمکین کنی جرتم بدم زر نرنی
از درد موهام اشک تو چشمام جمع شد دستمو آروم رو دستش گذاشتم
بغض کرده بودم صدام خش داره شده بود
دستتو بکش سرم دردگرفت+
..ی لحظه مکس کرد نگاهش تو چشمام چرخید
موهامو ول کرد رفت عقب دست کشید تو موهاشولی من مات زده
نشستم رو صندلی تو آینه ب خودم نگا کردم
زیرلب مثل هروقت ک ناراحتم شروع کردم حرف زدن
فکر نمیکردم شوهر کنم ی روز سر ی موضوع الکی شوهرم بخواد +
کتکم بزنه
شالو از سرم برداشتم با حرص موهامو شونه میکردم
چقد بدبختم سر ی ارضا شدن هم سرم منت میزاره+
از حجم زیاد این شکی ک بهم وارد شده بود اشکام از چشمام جاری شدن
تاحالا بابام اینقد تند زننده بام برخورد نکرد بود این پسره اسکل اینجوری
بام برخورد کرد
..با حس دستاش رو شونه هام بی حس از تو آینه بهش خیره شدم

!!..اشکام از چشمام همینجوری میومدن..لعنت بهت مرد لعنت
..خم شد بوسه ای رو گردنم زد_بیخشید عزیزم عصبی شدم
!!..شونمو تکون دادم ک ولم کنه محکم تر گرفتم
من شوهرتم سیب زمینی نیستم حتی دوست ندارم مادرم زیبای های _
..تورو ببینه
جمله مسخرش تو ذهنم نقش بست.. هه که مادرش فردا دخترخواهرشو
علم کنه برام
پوزخندی رو لبم نشست ولی اشکام هنوز میباریدن
..انگشتش رو روی اشکام نشست اشکامو پاک کرد
..بسه عزیزم گریه نکن بیخشید_
برگشتم سمتش +محمدرضا روزی 100 بار خودمو فحش میدم.. لعنت
میفرستم ب خودمدستاشو رو بازو هام گذاشت آروم نوازشم میکرد _برای
چی عزیزم
....دستاشو از بازو هام دور کردم +چون ب تو بله دادم لعنت ب
..صدامو با بوسش خفه کرد لباش بدون حرکت رو لبام بود
!!..میدونستم بلد نیست لب بگیره آروم ازش دور شدم
صدای زنگ اومد بهترین صدای بود تاحالا شنیده بودم.. ازش دور شدم
شالو رو سرم درست کردم
به سمت در رفتم محمدرضا زودتر رفت سمت در درو باز کرد.. مادرش
..مثل بچه های 12 ساله پرید تو بغلش
پسر مممم...قربونت برم.. وای چرا رنگت زرده چرا اینقد لاغر شدی_

بی حوصله زل زده بودم ب تیکه های مادرش ک مطمئن ب من
..مینداخت

..محمدرضا ن رنگش زرد بود ن لاغر شده بود تازه چاق تر هم شده
بود!!..بسه خانم برو اون ور ماهم بیایم داخل... دم در زشته_
بی میل از محمدرضا جدا شد تازه نگاهش ب من افتاد قیافش خنثی شد
..!باز

با روی باز رفتم جلو +سلام مادر جون خوب هستین ماشالله هرروز
..خوشگل ترو خوشتیپ تر از دیروز

!..!با تعریفم گل از گلش شکفت پیرزن خرفت

!...!سلام عروس گلم....مرسی گلم_

!..!گلم گلمش ظاهری فقط باباش اومد سمتم _سلام بابا جان خوبی
عزیزم

باباش ی فرد خیلی محترم با محبت +سلام بابا خوبم شما خوبین
با لبخند اومد سمتم بوسه ای رو پیشونیم نشوند لبخند عمیقی رو لبم
!..!نشست!..!قربون عروس گلم برم شماها خوب باشید ماهم خوبیم_
با دست راهنماییش کردم نشست محمدرضا هم جفت مادرش نشسته
!..!بود

به پچ پچ هاش گوش میکرد بلند شدم برم شربت بیارم که زنگ ب صدا
!..!دراومد

!..!باباجان محمدصادقه در باز کن_

!..!چشمی گفتم رفتم سمت در دروباز کردم

نگاهم ب محمدصادق افتاد با اینک از محمدرضا کوچک تر بود ولی
!..!هیكل ورزیده تری داشت

!!..سلام زن داداش..

..سلام بفرماید تو+

..رفتم کنار اومد داخل رفتم تو آشپزخانه وسایل پذیرایی رو آماده
کنم محمدرضا با خانوادش گرم صحبت شده بود مرتیکه حتی نگفت پیام
!..!کمکت حیون

سینی رو پر زیرلیوانی لیوان شربت کردم.. اومدم بلندش کنم ک دستی
!!..زودتر بلندش کرد

!..!بدین من کمکت کنم سنگینه..

!..!نگاهی ب چشمای محمدصادق انداختم

!..!دستت دردکنه شما اومدین مهمونی بدین ب من+

!..!پشتشو کرد بهم رفت سمت مامانش اینا

!..!خونه داداش ک مهمونی حساب نمیشه خونه خودمونه..

ظرف شیرینی رو برداشتم رفتم سمتشون محمدصادق داشت شربت رو
!..!پخش میکرد

!..!داداش تو چرا زحمت کشیدی خودش میورد دیگه..

از حرف محمدرضا دوداز سرم میزد بیرون مرتیکه خرمحمدصادق شربت
خودشم برداشت نشست جفت باباش _سنگین بود
!..!کمردردمیگرفت

شیرینی تعارف کردم تو دلم برای تربیتش آفرین گفتم فقط نمیدونم

محمدرضا دقیقا ادبشو از کجا یادگرفته
بیخیال شیرین برداشت _وظیفه زن همینه دیگه عادت میکنن..
کمردردهم
...!نمیگیرن

جلوی خانوادش داشت اینجوری حرف میزد منو خورد میکرد منی ک
خونه بابام دست به سیاه سفید نمیزدم
خیلی ناراحت شدم ازش امروز چهره ی جدیدی داشت بهم نشون میداد
صدای باباش باعث شد خیره بشم بهش _باباجان این چ حرفیه.. من تو
...!کارای خونه کمک مامانت میکنم

محمدرضا فارق اینک چ حرفای داشت بلغور میکرد پاانداخت رو
...!هم..زنای قدیم با الان فرق دارن جدیدا باید کارکنن فقطدیگه
نمیتونستم ابرو داری کنم آروم بشینم مثل خودش پاانداختم رو هم
دستامو

قلاب زانوهام کردم زل زدم تو چشماش +بابام نمیدونست اومدی خونش
...!ک خدمتکارخونه بگیری نه زن همدل هم خونه

صدام لرزش از بغض داشت عصبی
از جام بلند شدم بدون اینک ب پشت سرم نگاه کنم برفتم تو آشپزخونه
...!نشستم

من ی زنم با آرزو بهش بله دادم بهش علاقه من شدم کم کم اینک مرد
من

جلوی خانوادش خوردم کنه برام سخته

!..!صدای پچ پچ کردنشون میومد _زن داداش.. حالت خوبه
!..!سرمو بلند کردم زل زدم تو چشماش
اشک تو چشمام حلقه زده بود با دیدن نگاهم صندلی میزو عقب کشید
!..!نشست روبه روممحمدرضا ی حرفای میزنه از رو بی فکری ولی
منظوری نداره واقعا _

!..!ناراحت نشو
!..!صدام میلرزید از غم حجم بدی ک امروز از شوهرم دیدم
شوهرم منو جلوی خانوادش سکه ی ی پول کرد.. از رو بی فکری..؟؟+
دستی ب موهایش کشید _میدونم الان چقد ناراحتی بابا باهایش حرف
!..!میزنه..محمدرضا عقلش هنوز بچش
خم شدم سمتش زل زدم تو چشماش +اگر عقلش بچس چرا براش
اومدین

!..!خواستگاری
کلافه دستشو به موهایش کشید _درست میشه تازه 6ماه از ازدواجتون
!..!گذشته.. درست میشه
نفسمو با شدت بیرون فرستادم!!..بلند شدم رفتم سمت غذاهام زیرشون
رو

!..!خاموش کردم
زن داداش کاری هست انجام بدم کمکت؟؟_همینجور ک برنج رو زیرو رو
میکردم جوابش رو دادم +نه دستت
!..!دردنکنه برو بشین پیش خانوادت

!..!غذام آماده شده بود ولی زود بود برای آماده کردنش
!..!دستامو شستم رفتم تو پذیرای روی مبل تک نشستم
مامان محمدرضا درگوشش حرف میزد محمدرضا هم هرچنددقیقه ی بار
!..!سرشو تکون میداد
معلوم نیست چی میگه بهش.. مخالف رابطش با مادرش نیستم ولی
میدونم
!..!مادرش همش پرش میکنه
!..!آزاده بابا جان از بابا چ خبر..
!..!برگشتم سمت باباش
والا بابا خوبه درگیر کاره نزدیک عیده سرشم خیلی شلوغ+
!..!مهربون سرشو تکون داد _مشتاق دیدار پدر هستم
!..!لبخندی رو لبم نشست +پدر هم همینطورلبخندی تو صورتم زد برگشت
سمت خانمش تو بحثشون شرکت
!..!میکرد
!..!محمدصادق هم سرش تو گوشیش بود
!..!انفس عمیقی کشیدم خودمو کمی جلو کشیدم +مادرجون
!..!اروم برگشت سمتم _بله عزیزم
لبخندی زدم اشاره کردم ب موهاش +رنگ موهاتون خیلی خوب دراومده
کدوم ارایشگا رفتین
لبخندی رو لبش نشست دستی ب موهاش کشید.. _والا عزیزم خودت
میدونی من جای بد نمیرم حالا اگر خواستی ی روز هماهنگ میکنم باهم

!...!بریم

خودم رو ذوق زده نشون دادم+وایی مرسی مامان عالیه هروقت
!..!خواستین برید ب منم بگین

باشه ای گفت کمی سکوت کرد برگشت سمت محمدرضا _بلندشو جاتو با
!..!زنت عوض کنرفتم پیشش نشستم برگشت سمتم _آزاد جان شوهر
هرچی گفت زن باید

!..!بگه چشم تاج سرم..ن پرخاشگری کنه
چی میگفت این میگفت باید دربرابر توهینهای پسرش ساکت باشم
!..!خدایا

سعی کردم آروم باشم لبخند کوچیکی زدم +بله شما درست میگین من
!..!امروز کمی خستم سریع عصبی شدم

!..!دستشو روی پام گذاشت _اشکال نداره بعد از دلش دربیار گلم
لبخند مسخره ای بهش زدم +چشم حتما ممنونم ک راهنمایم
!!میکنید!!..بهترین مادرشوهر دنیای

لبخند باغروری زد _خواهش میکنم عزیزم بلخره من باید جای مادرت
!..!اینارو یادت بدم زندگی پسرم خراب نشه
!..!البخندم جمع شد بازم ی توهین ب خانوادم!..!بلند شدم که نگام کرد
_کجا عزیزم

!..!لبخند اجباری زدم +شام رو بکشم مادرجان
!..!اھانی گفت پا رو پا انداخت..زنیکه ی عوضی
!..!رفتم سمت آشپزخونه وسایل رو آماده کردم

!!..همه رو روی میز چیدم +بفرماید شام
!!..پشت میز نشستن دیس برنج و مرغ رو گذاشتم رو میز
وقتی همه چی تکمیل شد پیش محمدرضا نشستم!!..بشقابش خالی بود
!!..برداشتم براش کشیدم تیکه مرغ بزرگی هم براش گذاشتم
همه تو سکوت داشتن غذاشون رو میخوردن با حس لغزیدن انگشتای
!!..روی پام زدم ب پهلوی محمدرضا
چیه_

!!..!بشین جلوی مامان بابات زشته نکن اینکارو+!!..!گیج زل زد تو چشمام
_من کاری نکردم دارم شام میخورم خل شدی
اخمام تو هم فرو رفت اگر محمدرضا نبود پس کی خودشو مالید ب
!!..!پام
عصبی بزور شام رو خودم تک تک از پشت میز بلند شدن فقط
!!..!محمدصادق مونده بود

بلند شد بشقابش رو گرفت با بقیه بشقابها ک رفتم سمتش +برید بشینید
من
!!..!جمع میکنم

نه کمکتون میکنم دستت هم دردنکنه خیلی خوشمزه بود زحمت کشیدی

-

!!..!ای کمک لازم داری

لبخندی بهش زدم زیرلب ممنون گفتم با کمک محمدصادق میز رو سریع
!!..جمع کردم

!..!ختم شدم ظرف هارو توی ماشین ظرفشویی گذاشتم
!..!که چسبیدن شخصی ب پشتمو حس کردمحتما محمدرضا بود
+محمدرضا برو کنار صدمبار گفتم جلوی بقیه خودتو
!..!کنترل کن
!..!بلند شدم برگشتم کسی تو آشپزخونه نبود.. دیگه داشتم دیونه میشدم
!..!دستی ب صورتم کشیدم سینی چایی رو برداشتم رفتم پیش بقیه
!..!آزاد جان بیا بشین همش تو آشپزخونه ای..
!..!لبخندی ب بابای محمدرضا زدم
!..!چشم اومدم... بفرماید چایی+
با لبخند چایی برداشت _به به ما که از همون روز خواستگاری عاشق
!..!چایی های عروسمون شدیم
لبخند عمیقی زدم نشستم سرجام _خب بابا جان میخوای شروع کنی
!..!دانشگاه رفتن
دسته ای از موهامو زیر شالم هول دادم +بله دیگه کلاسام دارن شروع
!..!امیشنموفق باشه ای گفت ک مادرمحمد برگشت سمتم _بنظر من ک
درس بدرد
!..!نمیخوره
!..!آخرش ک چی باید وردل شوهرت باشی یانه..
ب اجبار خنده ای کردم
!..!اینجوری نیست ک من برم دانشگاه محمدرضا رو فراموش کنم +
ساکت شد دیگه چیزی نگفت بعد یکم گفتوگو بلند شدن قصد رفتن

!..!کردن

..پوفی کشیدم خودمو رو تخت پرت کردم

خسته شده بودم هنوز ب مهمانداری اونم تنهای عادت نکرده بودم مامان
!..!چی میکشید

!..!آزاده بلندشو لباساتو عوض کن بعد بخواب بلندشو_

بزور لای چشمامو باز کردم بالا سرم ایستاده بود غر میزد. مامانش
میرفت ولی ی نسخه از خودش میزاشت اینجوری نگام نکن بلند شو لباساتو
عوض کن بعد بخواب جوری _

افتادی انگار 30نفر مهمان داشتی

محل بهش نذاشتم از سر لج کل لباسامو دراوردم بدون پوشیدن شورت
زیرپتو خزیدم

سرما میخوری اینجوری بلندشو ی چیزی بپوش حوصله مریض داری _
ندارم

با ی لبخند حرص دراری برگشتم سمتش +چیه خوش نیست
!..!خدمتکارخونت مریض بشه نتونه کلفتی کنه

!..!نگاهی بهش کردم با اخم نگام میکرد +نترس چیزیم بشه ب تو نمیگم
رومو برگردوندم ک محکم بازومو گرفت کشید

از حرف من ناراحتی..؟ باشع ناراحت باش شاید بجا نبود ولی حق _
نداشتی جوابمو بدی جلوی خانوادم قیافه نیا من از تو بیشتر عصبیمخندم
گرفته بود دست پیش میگيره پس نیوفته عوضی برگشتم محلش
!..!ندادم

محمد رضا #

محل بهم نداشت پوفی کشیدم اون از نصیحتهای بابا حرفای مامان اینم
..از ناز کردن خانم

!..!کو نشو کرده بود ب منو خوابیده بود.. اینم زن من
لباسامو عوض کردم پتو رو برداشتم با دیدن کو ن لختش آب دهنمو
..قورت دادم

هنوز ب زندگی. متاهلی اینک یه زن دراختیارم باشه برای رابطه
!..!جنسی

!..!عادت نکردم...آزاده زیادی سک سی هات بود من زیادی نابلد ناشی
جفتش دراز کشیدم دستمو دور شکمش حلقه کردم پوست صاف نرم
شکمش هم تحریک میکرد!..!چ برسه چسبیدن کو نش ب مردونگیم
تکونی ب خودش داد

!..!حلقه دستمو محکم تر کردم روحم از نزدیکی بهش ارضا میشد
!..!مردونگیم سیخ شده بود..+!!اوففف قهرنکن دیگه
با شدت خودشو کشید کنار نشست رو تخت زل زد بهم.. زل زدم ب سینه
!..!هاش

!..!ببین دست زن ب من اوکی؟؟ نمیخوام دستت بهم بخوره._
!..!اخمم رفت توهم زیادی لیلی ب لالاش گذاشته بودم
محکم هولش دادم جیغی زد از رو تخت افتاد محکم صدای بدی داد ولی
!..!محلش نداشتمبالشتشو انداختم پایین +همون پایین کپتو بزار عنتر
خانم

سرمو رو بالشت گذاشتم من شوهرشو پس میزد.. اون حق نداشت
!!شوهرشو پس بزنه

#ازاده

!..!محکم هولم داد از تخت پرت شدم پایین درددی تو سرم پیچید
اومدم سرمو بلند کنم ک بالشتم محکم خورد تو صورتم محکم سرم خورد
!..!زمین باز

!..!همون پایین کپتو بزار عنتر خانم_

!!..!اشک تو چشمم از درد سرمو درد قلبم. جمع شده بود

!..!خیسی زیر سرم حس کردم دستمو ب سرم کشیدم

با نور کمی ک تو اتاق بود قرمزی خون رو روی انگشتم دیدم خیلی
ترسیدم ولی نمیخواستم ب محمد چیزی بگماروم بلند شدم لباس پوشیدم
کیفوگوشیمو برداشتم از اتاق زدم بیرون سویچ
!!..!ماشین رو برداشتم

سرم بدجور گیج میرفت نمیتونستم درست جلومو ببینم تلو تلو
!..!میخوردم

در خونه رو بزور باز کردم سرگیجم هر ثانیه بدتر میشد محکم خوردم ب
!..!دیوار اسانسور

آخی گفتم صورتمو بردم جلو با دقت دکمه آسانسور رو زدم نتونستم
تحمل

!..!کنم نشستم

!..!درد سرم ترس سرگیجه داشت از حال میبردم

پشیمون شدم چرا محمد رو بیدار نکردم ولی اون عوضی تسلیم شهوتش
!..! شده

!..! چون بی محلی کردم این بلا رو سرم آورد
!!خانم.. خانم.. خوبین..

!..! بی حال سرمو آوردم بالا پسره واجد جفتمون بود بزور بلند شدم ک با
شدت پرت شدم جلو با حلقه شدن دستی دور کمرم
!..! اشک تو چشمام جمع شد

اینقد حالم بد بود گریه گرفته بود _ اصلا حالتون خوب نیست شالتون
قرمز شده خوبین شما

ناچار برگشتم سمتش +خو.. ب نی.. بستم میتونید.. برسو.. نیمم جا.. ی
تند سری تکون داد _ بله بیاین ببرمتون بیمارستان
!!!.....عصبی سرمو تکون دادم+نه.. ببری نم آدرس
..!آدرس خونه بابامو دادم

فقط میخواستم آرامش خونمون رو حس کنم آرامش بغل بابامو
!..! با کمکش سوار ماشین شدم حال جون ثابت نگهداشتن سرمم نداشتم
!..! سرم محکم ب شیشه برخورد کرد!..!هی هی تکیه بده ب صندلی..
ب صندلی تکیم داد کمر بندمو بست.. باز نگهداشتن چشمام بی فایده
!..!بود

محمد رضا#

!..! با صدای زنگ گوشیم عصبی جواب دادم +چیه
!..!داداش پاشو بیا سرکار دیر شد..

نگاهی ب ساعت کردم وای 2ساعت تاخیر لعنتی گوشو قطع کردم
نشستم رو تخت

..!!ازادههههه.. برای چی منو بیدار نکردی برم سرکار.. با توم+
صدای نشنیدم عصبی از تخت اومدم پایین شروع کردم آماده شدن
از سرکار برگردم براش دارم خیلی دیگه پرو داشت میشد مامان راست
میگه زنای امروزی باید مزه دست شوهرشون رو حس کنن
تا آدم بشن حرف گوش کن!!.. در ب در دنبال کلید ماشین گشتم نبودش
..!عصبی تا کسی گرفتم بعد نیم ساعت رسیدم سرکار!..!سلام آفای سعادت
رئیس تو دفتر کارتون دارن..

اینم از این اخراجم نکنه خلیه

تقه ای ب در زدم بعد کسب اجازه وارد اتاق شدم
سلام منو کارم داشتین+

عینکشو از چشمش برداشت خنثی زل زد بهم.. _سلام بله محمدجان شما
...!اخراجی

..نفسم بند اومد اخراج +اخراج برای دیر اومدن الان پروژه تو دستمه نم
دستشو برد بالا ب معنای سکوت ساکت شدم ولی کل وجودم داشت از
شدت عصبی بودن

...!منفجر می شود آزاده برات دارم

نه شخصی ک شمارو معرفی کرد بنا ب دلایلی ک بهتره خودتون _
پرسید دستور اخراجتونم دادبابای آزاده؟؟ +آقای احمدی رو میگین؟
...!سرشو ب معنای مثبت تگون داد خنده ای کردم +آخه چرا ب چ دلیل

.. بهتره از خودشون بپرسین.. بفرماید..

خون خونمو میخورد

گوشیمو برداشتم شماره ازاده رو گرفتم برنمیداشت

برای بار پنجم زنگ زدم که وصل شد تماس.. اجازه حرف زدن ندادم
فقط جمله ردیف میکردم+زنیکه ی عوضی کدوم خراب شده ای هستی
..پدرت از کار اخراجم کر

با شنیدن صدای بابای آزاده فرو ریختم گند زده بودم
اول اینک وقتی اومدی خواستگاری زنیکه ای نبود بانو بانو میگفتی _
بعد خراب شده ی باباشه.. باباشم بهت کارداد چون دخترش خواسته
بود!...!آقا+

...!هیسسس حرف نزن پاشو بیا بیمارستان..

...!گیج شده بودم +بیمارستان برای چی

صدای نفسای عصبیشو از پشت گوشیم میتونستم حس کنم

...!بیا دست گلمو ببین منه احمق دادمش دست تو..

گوشیو تو صورتم قطع کرد

...!مات شدم آزاده چرا باید بیمارستان باشه

به سرعت سوار ماشین شدم به سمت بیمارستانی ک گفت حرکت

...!کردم

بعد 30ساعت رسیدم با ورودم ب بیمارستان بابا مامان رو دیدم ک داشتم

میومدن سمتم

هنوز سلام از دهنم درنیومد بود کشید بابا صورتمو نوازش کردم

اینجوری بزرگت کردم ک این بلارو سر دختر مردم بیاری اونم _
دخترکسی ک بهترین دوسته منه زیرپروبال تورو گرفت نمک شناس
مات زل زدم ب بابا مگه آزاد چش شده بود من اصلا کاریش نکردم..
همین حرفمو ب زبون اوردم

ک کشیده بعدی رو خوردم مامان هین بلندی کشید
!!..مرد ولش کن چیکار بچم داری حتما زنه کاری کرده_
بابا عصبی برگشت سمت مامان خشمی ک تو چشماش بود هیچ وقت
ندیده
!!..!بودم

آزاده برای بابا خیلی مهم بود تک بچه بهترین دوستش.. عصبی بودنش
عادی بود

ساکت شو زن اینقد تو گوش این احمق خوندی ک این بلارو سر _
دختره آورد اگر از احمد از این شکایت کنه چیب من گفت این یعنی
بدجور ازم دلخوره از کنار داشتم رد میشدم ک دستم
کشیده شد

انگشت بابا تو صورتم تگون میخورد _فقط بلای سر این دختر بیاد خودم
!!..!همون بلارو سرت میارم

صدای مامان دراومد منتظر حرفاشون نشدم رفتم سمت پخش اسم آزاده
رو گفتم

با فهمیدن اتاقش رفتم ب بخش مغز اعصاب.. با دیدن باباش پوفی
کشیدم

غول مرحله آخر

محمد صادق #

!..!موهاشو چنگ زدم سرشو بیشتر ب التم فشار.. +بخور پدرسگ
!..!اینقد تند تو دهنش تلنبه زده بودم آب دهنش دور التم پخش شده بود
!..!آلتمو از دهنش دراوردمبلند شد دامنشو خواست دربیاره که جلوشو
گرفتم +دوست دارم تنت باشه
بکنمت

شورتشو دراورد دامن کوتاهش زد بالا آروم رو ک یرم خودشو تنظیم
!!..کرد نشست روش

ک یرم راحت رفت توی بهشتش حالم گرفته شد بهشت تنگ دوست
داشتم

این جنده اینقد داده بود

ک داشت گشاد میشد عصبی انداختمش رو تخت دامنو دادم بالا کلاhek
کی رمو رو سوراخ کو نش گذاشتم
!..!قرار نبود از کو ن بکنی دردم میگیره_

ضربه محکمی ب باسنش زدم

!قرار نبود اینقد بهشتت گشاد بشه ک ک یر کلفت من راحت بره توش+

!..!یهوی محکم ک یرمو کردم تو کو نش جیغ بلندی زد

!..!نامرد جر خوردم_کمی صبرکردم ک یرم جا باز کنه تو کو نش آروم شروع
کردم تلنبه

!..!زدن

اوفففف کو نت چ تنگه جرش دادم+
کو نشو محکم گرفتم بین دستام
توش ضربه میزدم دوست داشتم فقط خالی بشم
هرضربه ای ک توی کو نش میزدم
..صحنه ی خم شدن آزاده میومد جلوی چشمم.. اندامش چیزی بود
..که تاحالا ندیده بودم ی اندام اینجوری سک سی هات
خدا گوشت رو داده ب گربه
اگر آزاده زن من بود عمر میذاشتم اینجوری ناراحت باشه از
!!..زندگیش
ضربه آخرو زدم تو کو نش خالی شدم همه ار ضا شدنم با تصور آزاده
بوداوفی کشیدم رو تخت پهن شدم..دست کردم تو کشاب تراولو شمردم
گذاشتم رو تخت
!..!بردار برو نمون اینجا+
پولو برداشت خم شد سر ک یرمو بوس کرد
!..!هرچی تو بگی عزیزم ولی امروز بد جرم دادیا بیشتر بده_
چپ چپ نگاش کردم +برای ک ص گشادت هم زیادیه
..اخمی کرد پولو با ترش روی برداشت تند لباساشو پوشید رفت بیرون
بعد چندثانیه صدای بستن محکم در اومد زنیکه وحشی انگار من
گشادش
کردم که حرصش هم میگیره
گوشیو برداشتم شماره صادق رو گرفتم بعد چندتا بوق جواب داد

اینقد دورش شلوغ بود صداش واضح ب گوش نمیرسیدتن لشتو بردار ببر
جای صدای اون ج نده ها نباشه+
بعد چندثانیه صداش اومد _اوه چته عصبی
این ج نده رو دیگه برای من نفرست گشاد شده از بسک داده خوبه گفتم
+

تنگ میخوام
صدای سرفه کردنش بلند شد _چکش نکردم ببخشید بار بعد ی پمپ
میفرستم برات
دستی ب صورتم کشیدم +خودم باربعد میگم چی بفرستی ی چیز ناب
میخوام
باشنیدن صدای ماشین ابرو هام پرید بالا سرسری قطع کردم لباس
پوشیدم
رفتم پایین
بابا ب شدت عصبی وارد خونه شد متعجب شدم با عجله رفتن
اینجوری برگشتن +سلام چیشده بابایهو منفجر شد دادبلندی ک زد ی
قدم عقب رفتم مامان با اخمای درهم
...!اومد تو

خبه خبه برای اون دختره داری سینه چاک میدی برای پسرت ن هی _
میزنی تو گوشش
...!گیج ب بحث مامان بابا زل زده بودم جریان چی بود
زن بزارم من آروم بشم وگرنه بدتر این منفجر میشم روت تو ک ازش _

خوشت نمیومد چرا راضی ب ازدواج شدی
مامان سکوت کرد نگاهی ب من کرد با صدای آروم ولی تندی _خوشم
نمیادازش دوس داشتم دخترخواهرم عروسم بشع
بابا بدتر داغ کرد _دختر خواهرتو من هر ماه 4 5 بار از مهمونیا
پاسگاها جمعش میکنم
چهره مامان درباره حقیقت تلخی ک تو صورتش خورده بود درهم شد
میشه بگین چی شده منم بدونم+بابا برگشت سمتم _داداش خرت معلوم
نیست چ گوهی خورده دختره
سرش شکسته
اخمام درهم شد +آزاده؟؟
محمدرضا#
..تا چشم باباش بهم افتاد حمله کرد سمتم کشیده ای تو صورتم انداخت
اشغال عوضی_
صورتم کج شد آروم نگاش کردم +من نمیدونم چطوری آزاده کارش ب
بیمارستان رسیده
خفه شو فقط منتظرم دخترم ب هوش بیاد_
هوفی کشیدم
واقعا من دست رو آزاده بلند نکردم نمیدونم چطوری کارش ب +
بیمارستان کشیده
..محلّم نداد رفت رو صندلی جفت زنش نشست..الان آزاده کجاست+
مادرش سرشو آورد بالا نفرت تو چشاش بیداد میکرد

رو تخته بیهوشه از دیشب منتظر عکسو آزمایشایم دست گل شمارو _
ببینیم

هوفی کشیدم نشستم رو صندلی بعد چندثانیه آزاده رو
تخت آوردن بیرون بلند شدیم ک دکترش رفت سمت باباش _میرنش
مراقبتهای ویژه تا عکس آزمایشاش مشخص بشه
..تا شب منتظر جوابا بودیم آسیبی ب سرش نرسیده بود فقط شکسته
بود

بهوش اومده بود ولی باباش اجازه نمیداد برم داخل اینقد اون پا این پا
کردم

اروم رفتم سمتش +کارتون دارم..آقای نوبخت
با احم برگشت سمتم اومدبفرما _

دستی ب گردنم کشیدین +امروز منو از شرکت اخراج کردن گفتن شما
گفتین من خرج مخارج زندگی رو چطوری دربیارم
آبروی بالا انداخت نگام کرد _نمیدونم خرج مخارج تو ب خودت ربط
داره

.....کلافه نگاش کردم +دخترتون زنه منه خرج داره پوشاک
پرید وسط حرفم خنثی زل زد بهم _دخترم قرارنیست برگرده خونه تو آقا
پسر

دیگه داشتم عصبی میشدم +چرا آخه من اصلا خبر ندارم چطور آزاده
سرش شکسته

زل زد تو چشمم _ولی دخترم میگه تو از تخت هولش دادی پایین با

ضربه بالشت ب سرش محکم خورده ب لبه تخت

لب گزیدمازاده#

ب مامان که عشق تو چشماش جمع شده بود نگا کردم _ چرا هولت داد
بهم بگو

همیشه مامان مثل دوست بود برام دوستی نداشتم ولی مامانو داشتم
اخم کردم ک سرم تیر کشید + مامان عفریتش خونمون بود پرش کرد باز
شب ازم رابطه خواست ناراحت بودم رد کردم

با اخم ب حرفام گوش میداد جلم ک تموم شد زد تو صورتش
بخاطر ی رابطه جنسی دختر منو ب این حال انداخت پسره ی هول _
آهی کشیدم + مامان زندگیم خیلی بدع کاشکی قبول نمیکردم
لبای مامان ب سمت پایین کشیده شد کشیدم تو بغلش _ بمیرم برات
مادر

بابات ی درس درست بهش داد

عقب کشیدم برام مهم نبود چش میشه یا بابام چیکارش کرده شوهرم
بود دوشش داشتم ولی اینقد ن ک از خودم بگذرم خرسواری کنه
مرخص شدم بلخره ولی بابا نداشت برم خونه خودم بردم خونه خودشون
با کمکه نازگل خدمه خونه رو تخت دراز کشیدم که نشست جفتم دستمو
تو دستش گرفت

آزاده جان از وقتی ازدواج کردی شادی از خونه رفت آقا جانم خیلی تنها
شدن

سرشو باناراحتی پایین انداخت _ درسته در حد دوستی بات نیستم ولی

رفتی منم خیلی تنها شدم
ناراحت زل زدم بهش کشیدمش تو بغلم +این چ حرفیه میزنی ببخشید
اینقد

درگیر زندگیم شده بود بقیه رو یادم رفت
بعد کلی حرف زدن با نازگل ک رفت گوشیمو برداشتم پیامی تو تلگرام
از محمد داشتم
ببخشید عزیزم اون شب عصبی بودم نمیدونستم سرت شکسته معذرت _
میخواهم سین کردم جوابش ندادم گوشیه انداختم اون ور حتما چون از کار
اخراج
شده داره

!...!اینجوری معذرت خواهی میکنه مرتیکه خر
!!..سرم درد میکرد سعی میکردم بخوابم ولی فایده نداشت
با صدای زنگ گوشیم چشم از سقف برداشتم محمدرضا بود
محمدرضا#

دختره عنتر جواب نمیداد چشمم ب گالری افتاد پوشه آزاده رو باز کردم
عکسای سک سی ک ازش گرفته بودن مردونگیم رو براش بی تاب
..میکرد

لعنتی ی زن داشتم
هات سک سی پایه سک س ولی مثل آدم بلد نبودم باش راه پیام حتی ار
ضا کردنشم بلد نبودم
ب یاد شب عروسیمون افتادم چقد خجالت کشیدمشب عروسی آزاده :

+خب باید دستمالی خونی رو تحویلشون بدیم
محمدرضا گیج زل زد بهم از نگاهش فهمیدم چیزی بلدنیست
دستشو گرفتم رو تخت نشست _رابطه سکس با زنو بلدی
محمد صادقانه جواب رو میداد بدون خجالت _نه نداشتم
از روراستی و اینک دختری با شوهرم نتونسته رابطه داشته باشه
ومثل خودم دست نخوردس
خوشحال شده بودم

بین این مردونگی باید بره تو بهشت من خب پردم. پاره میشه خون
میاد_

خب همین؟؟_

کلافه نگاش کردم انگار قرار نبود ی شب حجله رمانتیک تجربه کنم لباساشو
دراوردم لختش کردم با کمکش لباس عروسمو دراوردم جلوی
پاش زانو زدم

مردونگیش رو تو دستم گرفتم آروم بالا پاییش میکردم توی دستم حجیم
شدنش

رو حس میکردم ک داره شق میشه نابلد سعی میکردم براش ساک بزنم
زبونمو دور مردونگیش میچرخوندم آهش بلند شده بود
اهه اوففففف_

...هیجان زده شدم از اینک دارم بهش حال میدم
بعد از خیس کردن کامل مردونگیش خوابیدم رو تخت با دست بهشتمو
نشون دادم

...مردونگیت رو بکن این+

از اینجارو دیگ بلام بخواب-

پاهامو از هم باز کرد مردونگیش رو بین پام گذاشت ترس داشتم از
دردشسفت چنگ زدم ب تخت یهو مردونگیش رو کامل کرد تو بهشتم
اخخخخخ+

حس میکردم پاهامو از وسط گرفتن دارن میکشن
چیشد.. خوبی؟؟-

از بین دندونام بزور حرف میزد + آروم درد داشت
....شروع کرد آروم ضربه زدن تو بهشتم

کامل ارضا شده بود پارچه رو داد بیرون مثل خرسی افتاده بود رو تخت
برگشتم سمتش دیدم خوابه مثلاً شب عروسیمون بود ن درست
بکارتم گرفت ن درست با من رابطه برقرار کرد مثل بقیه دخترا منم
آرزو داشتم

توی این شب شوهرم زیرگوشت حرفای قشنگ زمزمه کنه.. ولی
امشب بهشتم هنوز خیس بود دستمو روش کشیدم.. ب مردونگیش نیمه
خواب

محمدرضا زل زدم دوست داشتم تو بهشتم آروم ضربه بزنه تا ارضا بشم
زیر دلم درد میکرد ولی آروم شونه رو برداشتم خوابیدم رو تخت
..دسته شونه رو آروم آروم تو بهشتم فرو کردم + اههههه
..با یه دستم تو بهشتم ضربه میزدم با اون یکی دستم چو.. لمو میلرزوندم
..اهوناله ریزی میکردم کلفتی شونه یه محمدرضا نمیرسید

..ولی با تصور مردونگی شوهرم تو بهشتم اهنالم بلند شد
با لرزیدن بدنم آروم گرفتم آهی کشیدم شونه رو با رو تختی پاک کردم
!..!جفت محمدرضا دراز کشیدم... خودارضایم با شونه شب
عروسی حال محمد صادق#

دوست داشتم محمدرضا رو زیردست پام له کنم بچه بزرگ تر بود گوش
ب فرمان مامان
اینقد امل ک زنشو زده خاک ب سرش همه دنبال اینن با آزاده باشه این
میزنش

..صدای تو وجودم بلند شد از همه یکیشون خودتی دیگه
پوفی کشیدم من ازش خوشم اومده بود اگر اینقد مهمونیارو نمیپچیچوندم
الان آزاده زن من بود
نه اون محمدرضا خر زنگ در خونشون رو زدم از برخورد پدرش
ترسی نداشتم

حق داشت از ما ناراحت باشه تک دخترشو داداشم ناکار کرده بود
خدمه ب سمت سالن راهنمایم کرد ک پدرازاده با اخم ایستاد جلوم _به
سلام پسر کم پیداییا شرمندگی نگاش کردم +والا درگیرم اومدم آزاده جان
رو ببینم تازه
فهمیدم چیشده

زل زد تو چشمم _میدونی صادق جان..البته مشکلی ک نداری صادق
بگم

ن راحت باشید چ مشکلی+

تعارف ب نشستن کردخودشم رو به روم نشست
من همین دختری دارم الان اینقد عصبی هستم قابلیت کشتن محمدرضا _
رو دارم

همون روز اول ب خانوادت گفتم دختر من تو پرقو بزرگ شد ولی انگار
داداشت با کارای ک براش کردم
نگاهی بهم کرد _بازم دست پر عسل منو گاز گرفت ب دخترم آسیب زد
واقعا خجالت زده شده بودم +آزاده جان برای همه ما مهمه عزیزه
مخصوصا بابا محمدرضا هم ی غلطی کردصداش خش دار شد _بابای تو
جای برادر منه پسر..ولی داداش تو ی
غلط کند تر خودش کرد منم ساده نمیگذرم

سرمو آروم تکون دادم +بله منم نمیگم شما درمقابل کار برادر من چیزی
نگید کار درستی هم میکنید اگر منم خواهر داشتم مطمئن بدترمیکردم
آفرین خوشم میاد از داداشت بیشتر میفهمی با اینک کوچیک تری.. _
داداشت با این سنشو عقلش باید تو. مهدکودک کارکنه مناسب زن نیست
اروم نگاش کردم +چرا دختر بهش دادین اگر میدونید مناسب زن نیست
پا رو پا انداخت زل زد ب چشمم _من ب حرف بابات دخترمو دادم بهش
متین بود ولی خراب کرد خراب

نفس عمیقی کشیدم +اگر اجازه بدین من آزاده جان رو بینم نتونستم
بیمارستان خدمت برسم

دستشو ب سمت پله ها گرفت با راهنمای خدمه جلوی اتاقی ایستادم
میتونم پیام تو؟؟+با صدای آرومش درو باز کردم رفتم داخل

سر بانديچي شدي رنگ زردش بد ب چشم ميخورد
سلام آزاده خوبي+

نشستم رو تخت جفتش ساكت بود +نميخواي حرفي بزني
سرشو گرفت بالا

ب حرفاي ك تو اشپزخونه زدي فكر ميكنم.

سرمو انداختم پايين نه براي يادآوري حرفام براي كاري ك كردم
با ديدن باسنش از خود بي خود شدم بهش چسبیدم پشيمونم نبودم
با وجود اينك از رو لباس لمسش كردم ولي همون حس هم منو تا ي
مدت ميتونست ارضا كنه

آهي كشيدم ولي اون ب نشونه پشيموني برداشتش كرد من ب نشونه كم
كم

شق كردنمردونگيم _محمدصادق... داداشت عوض نميشه اگر بدوني چرا
ب اين

حال افتادم

...!كنجكاو زل زدم بهش +خب بگو چرا اينجوري شدي

سرشو انداخت پايين صدای آرومش بزور ب گوش ميرسيد ولي فهميدم
بخاطر اينك باش رابطه ب قرار نكردم.

پوفي كشيدم محمدرضا اينقد حش ري بود

ك زنشو داغون كرد بخاطري سك س هوف از پسر خيلي كاردار تا
درست بشن آزاده داغون شده

هفته بعد محمدرضا1

کلافه پیکمو بالا دادم حس میکردم تنم گرم شده برای مننه تازه وارد
زیادی بود

دستم رو صورتم کشیدم ک دست ظریفی بازوم رو لمس کرد حالت خوبه
خوشتیپ_

با چشمای خمار زل زدم بهش خط سینش که با دستو دلبازی
بیرون انداخته بودش چشمامو گرفت با شیطونی تکونی ب سینه هاش
داد

چشماتو گرفت؟؟دوست داری لمسشون کنی نرمو خوشگلن_
آب دهنمو قورت دادم دستمو گرفت کشید_پسر برای دادن بهت هم باید
التماست کرد؟؟

به باسنش ک از پله ها میرفت بالا میپردن بالا نگا میکردن اوففف
دستمو بردم جلو باسنشو تو مشتم گرفتم نرم تپل
اوففف صبر کن تا اتاق_

..در اتاقی رو باز کرد رفت تو دنبالش رفتم
..بعد از 1 هفته رابطه نداشتن حسابی زده بودم بالاسمت گردنش حمله
ور شدم ک جاهامون برعکس شد

..خیس خیسم بریم سر اصل مطلب_

نشست جلو پام مردونگیم رو درآورد

مردونگیمو آروم تو دستش بالا پایین میکرد لبشو ب دندون کشید زل زد
تو چشمام

اوممم چ کلفتو بزرگه اوففف این بره تو بهشتم_

از حرفش مردونگیم داشت شق میشد ک زبونشو رو مردونگیم کشید
اههههه بخورش+

سرمو به دیوار تیکه دادم چشمامو بستم خیلی حرفه ای
..مردونگیم رو میخورد
اههههه... لعنتی+

با ول کردن مردونگیم چشمو باز کردم زل زدم بهش جلوم ایستاد شروع
کرد درآوردن لباساش
دستشو رو بهشتش کشید
دلش مردونگیتو میخواد.. اوم-
گرفتمش انداختمش رو تخت

زبونمو روی تتوش ک از روی سینه ها پایین شکمش ادامه داشت کشیدم
نوک زبونمو رو بهشتش کشیدم ک پاهاشو دو طرف سرم باز کرد
اوممم بخورش-

انگشتمو رو چو.. لش کشیدم بهشتش حسابی آب انداخته بود
ی بهشت سبزه پر از آب چو.. لشو بین لبام گرفتم کشیدم
ناله ی بلندی کرد پاهاشو دور سرم قفل کرد با پاشنه ی پاش سرمو به
!!.. بهشتش فشار میداد اهههههه لعنتی بخور بهشتمو اهههههه-
بزور خودمو عقب کشیدم سر مردونگیم رو اروم تو سوراخ بهشتش فرو
!..! کرد که پاهاشو دور کمرم تاب داد
محکم ب سمت خودش کشیدم
!..! مردونگیم با شدت تو بهشتش فرو رفت _ اههههه اخخخ

...! بهشتش تنگ نبود مثل ازاده .. گشاد بود
مردونگیم تو بهشت ازاده انگار داشت له میشد دوست داشتم ساعتاً تو
...! بهشتش تلنبه بزمن
...! با فکر بهشت ازاده تند تو بهشت زنه تلنبه میزد
توجه ای ب اهناله های پر از دردش نمیکردم .. خسته شدم از پوزیشن
انداختم رو تخت پاهاشو دورطرفم
باز کرد سرمردونگیم رو با بهشتش درست کرد اروم نشست رو
مردونگیم با هر بالا پایین پریدنش رو مردونگیمسینه هاش تکون
میخوردن سینه هاشو تو مشتم گرفتم + اوفففف خوب
سواری میکنی
...! اهههه مردونگیت پارم کرد اوفففف کلفته _
با حس اینک دارم ارضا میشم خواستم از خودم جداش کنم ولی دستشو
رو سینم فشار داد
نذاشت بلندش کنم... خم شد روم لباسو رو لبام گذاشت چشمامو بستم
موهاشو چنگ زدم
گازی از لباس گرفتم با جدا شدن دختره ازم با صدای دادی چشمامو باز
کردم از جام پریدم
...! بلند شو مرتیکه لجن _

تا پلیس مرد با یک پلیس خانم توی اتاق پرکرده بودن 2
قلبم از ترس میخواست از سینم بزنه بیرون با حس خیس شدن رونم
نگاهمبه مردونگیم افتاد آبم ریخته بود رو رونم .. _ این لجنو جمع کنید

کثافتشو

پاک کنه اول

چه خاکی ب سرم شد با این شرایط قهره آزاده ناراحتی بابا...منو تو این
خونه لخت تو بغل ی زن

بهتره بگم درحال سکس با ی زن گرفتن هیچ جوره نمیتونم لا پوشونی
کنم

با دادوبیداد لباسامو پوشیدم دنبالشون راه افتادم مثل ی آدم کثیف
بامون

رفتار میکردن

سرمو انداخته بودم پایین یکی یکی سوار ماشین میکردن
باصدای آروم زنی سرمو بالا گرفتم

یکی از همون پلیسهای زن تو اتاق بود _خوب با ک یرت حال میکرد
زنه کلفتودرازه

نیش خندی بهش زدم اینا مارو لجن میدونست بعد خانم پلیسه برای ک
یر

من خیس کرده بودلبشو ب دندون گرفت _ی شب تو بازداشتگاه بمون
حال کنیم میارمت

بیرون

.با ابروهای بالا رفته نگاش کردم +جا بهتر بازداشتگاه نبود؟

..با حالت طلبکارانه نگام کرد _مکان ندارم فقط میخوام لمسش کنم

همین

خندم گرفته بود +من مکان دارم ردم کن برم شمارتو بده آدرس میدم
بیای

اونجا لمسش کن

لبشو گاز کرد توی چادر هم زیبای و جذابیت خوبی داشت.. ولی مگه
کسی بدن ناب آزاده رو داشت

خیلی خوب بیا اینو بگیر شمارمو وقتی بردن اونجا ردت میکنم بری..
برگه رو گرفتم گذاشتم تو جییم سوارون شدیم تا رسیدن ب پاسگاه قرنی
برام گذاشتدقایقی بعد توی اتاق نشسته بودم مامور ح شری جلوم پشت
میز نشسته
بود

کی قراره ول کنی برم..؟؟+

از گوشه چشم نگام کرد _کارارو بکن میریم

ابروهام پرید بالا +میریم؟؟

پا رو پا انداخت دستش رو از زیر رو بهشتش گذاشت
یکم بی تاب شده خیس میکنه هی یاد ک یرت میوفته..

#ازاده

بابا راضی نمیشد من برگردم سرخونه زندگیم از ی طرف محمدصادق
هرروز

بهم سرمیزد بابا هم همش غر میزد چرا داداشت نمیاد

منم زن بودم انتظار داشتم هرروز شوهرم بیاد نه برادر شوهرم

!!..نیاز ب شوهرم داشتم ن اون...رابطم با محمدصادق صمیمی تر شده

بود باهاش دردودل میکردم و واقعا خداروشکر میکردم ی پدر شوهر و
ی برادر شوهر خوب دارم

هرچند مادرشوهر شوهر خوب اصل ماجراس ولی من ازشون بی بهره
..!بودم

محمدصادق میگفت نمیاد خونشون خونه خودمون میمونند درسته بهم بد
...! کرد ولی

ماه از زندگیمو پیش این مرد گذروندم و بهش علاقه پیدا کردم شوهرمه 6
اون راحت میتونه دوریمو تحمل کنه ولی من نه
حس میکنم خونه پدر مادرم مهمونم وقتی خودم خونه زندگی دارم
لعنت بهت محمدرضا

عصبی رژ لبمو محکم کشیدم رو لبم ب لبای سرخ شدم نگاه کردم پاکش
...! نکردم.. رفتم پایین سویچ رو برداشتم که محمدصادق وارد خونه شد
سلام خیره جایی میخوای بری...؟؟؟_

...! سرمو تکون دادم+سلام اره میخوام ی سر برم خونه
با تعجب نگام کرد ب سمتم قدم برداشت _خونه؟؟ برای چی؟؟؟
پوفی کشیدم از کنارش رد شدم

کار دارم برای رفتن به خونه خودمم باید دلیل بیارم؟؟؟+
سریع جلوم ظاهر شد _خب بیا خودم میرسونمت ببخشید ناراحت کردم
...!ازاده جان

...!نگاهی به سویچ ماشین تو دستم کردم حوصله رانندگی
نداشتممخصوصا با این اعصاب خرابم پرتش کردم رو مبل گوشه دیوار

+زحمت نشه؟؟؟

لبخندی ب صورتم پاشید_ن عزیزم بیا ی سر منم محمدرضا رو ببینم
باهاش حرف دارم

..باشه ای گفتم پشت سرش راه افتادم سوار ماشینش شدم
نمیدونم چرا استرس داشتم دستامو هی فشار میدادم
چیزی شده زن داداش انگار حالت خوب نیست_
دستشو روی رون پام گذاشت اینو گذاشتم پایی راحت
بودنش با من سخت نگرفتم

نمیدونم استرس دارم حس میکنم اتفاقی قراره بیوفته+دستش آروم روی
رون پام تگون میخورد من هیچ حسی ب نوازش
دست این مرد نداشتم.. نیاز ب نوازش شوهرم داشتم
نگران نباش چیزی نیست فوق فوقش میری میبینی محمدرضا با ی زن _
تو خونت داره سکس میکنه

ناباورانه برگشتم سمت محمدصادق جدی میگفت؟؟
اینقد راحتو عادی بود براش

استرسم بیشتر شد میترسیدم شاید همین بود
ولی نگاهم متعجبمو از رو محمد برنداشتم

جدی داری میگی؟؟ این چیز اینقد راحت عادیه برات+

فشاری ب رونم داد دستشو از روی رونم برداشت رو فرمون گذاشت
شوخی کردم بات حالوهوات عوض بشه بفرماید رسیدیم_با عجله پیاده
شدم استرس فکروخیال اینک در نبود من

محمدرضا کسیو آورده باشه خونه روانیم میکرد
رسیدن آسانسور ب طبقه واحدمون اندازه عمری گذشت
با سرعت کلید تو رو در گذاشتم
از استرسی ک داشتم دستم میلرزید بزور درو باز کردم
وای خدایی من... محمدرضا
#محمدرضا

بی حوصله زل زدم بهش +بهت گفتم که پاشو بریم مکان من ی حالی ب
اون کلوچت بدم
انگشت فاکشو رو خط بهشتش کشید لبشو گاز گرفت
همه این عشوه هاش شاید مردونگیم رو بیدار میکرد تحریکم میکرد
جرش بدم ابدو بریزم رو سینه های گندش ولی
بازم روحم باشون ارضا نمیشد آزاده لعنتی هم روحم هم جسمم باش ارضا
میشد اینجا یکمشو برو تا باقیش بریم مکان تو-
با ابروهای بالا رفته زل زدم بهش +چیو یکمشو برم
این بار تا انگشتشو ح شری رو بهشتش کشید _بخورش
بلند شدم رفتم سمتش +کسی نیاد تو وضعیت منو بدتر کنی
لبخندی بهم زد بلند شد رفت در قفل کرد اومد
رو صندلی نشست شلوارشو کشید پایین
پاهاشو باز کرد _شروع کن میخوام ابمم کل رونمو خیس کنه خوب بخور
جلوش زانو زدم سرمو نزدیک بهشتش کردم نوک
زبونمو رو شیارهای بهشتش کشیدم

اوممم... اه_

هنوز کاری نکرده بودم نالش دراومد معلوم یود خیلی منتظر

موندهانگشتمو بالای چو..لش گذاشتم براش میمالیدم

..!تند تند زبونمو بین شیار بهشتش میمالیدم

اهونالش بدجور بلند شده بود _اهههه اففففف..اومم همینه اهه

...! مردونگیم از اهناله هاش داشت شق میشد که

...!سروان چرا درقفل باز کن درو_

باشنیدن صدای مردی بیرون اتاق بلند شدم ب شدت

روی صندلی نشستم دستی به دور دهنم کشیدم

زنه ب سرعت لباساشو درست کرد رفت سمت در

برو پشت در قایم شو_

اروم پشت در پناه گرفتم دستام از استرسمشت شده بودن زنیکه چنده اگر

ب مشکل

...!بخورم خودم اون بهشتشو جر میدم

...!بخاطر شهو تش نگهم داشت این شد وضعیت من

...!مردی با صدای محکم جلوی در ایستاده بود

خانم 100 بار ب شما من گفتم دراتاق رو قفل نکنید اون..اقایی که تو _

!!..اتاق بود کجا رفتن

مرده جلو تر اومد دستش رو لبه در نشست

میخواست دروتکون بده که صدای زنه بلخره با جون کندن بالا اومد

ام سرگرد من معذرت میخوام داشتم لباسم رو درست میکردم در رو قفل _

کردم شرمندم اون اقا هم اومدن امضا تعهد دادن رفتن صدای داد مرده
حتی من هم از جا پروند

خانم احمدی مگه اون اقا همونی نبود ک در حال رابطه جنسی _
!!..!گرفتیمشون ..مگه وضعیتشون عادی بود ک شما گرفتین
..چرا گذاشتین

حرف مرده رو قطع کرد

!!..! نه نه مدارک آوردن خانمشون بوده و رفتن تعهد دادن _
!!..! صدای کلافه مردع مشخص بود که این خانم از این کارا زیاد کرده
بار بعدی شما ب پرونده های ارشاد رسیدگی نکنید خانم در هم قفل -
!!..! نکنید

با رفتن مرده دستمو کشید سمت خودش
چیکار میکنی بابا اگر ببینتم چی دردسربدتری برام درست نکن +
با اخم نگام کرد _ ساکتشو سریع برو بیرون منم پشت سرت میام وای ب
حالت بریپوزخندی رو لبم نشست + برای ارضا کردنت تهدیدمم میکنی؟
!!..! شونمو به جلو هول داد _ ساکت شو برو

پوفی کشیدم حیف دستم زیر سنگش بود اروم به سمت
در خروجی پاسگا راه افتادم ..سعی میکردم
!!..! سرم پایین باشه کسیو نبینم

یکمم از پاسگا دور شدم

تکیه دادم ب دیوار که با شنیدن صدای پاشنه چشمامو
باز کردم خودش بود خانم پلیسه ح شری

ماشین داری۔

..این با این ایکیوش چطوری سروان شده

!..!بخشید ک شما منو گرفتین آوردین نشد ماشین بیارم+

..خندذه ای کرد _بیا با ماشین من میریم ..سوار ماشینش شدم

!..!برگشتم سمتش+همیشه موردای مثل منو میبری ار ضات کنناز گوشه

چشم نگاهی بهم کرد ..دستشو رو مردونگیم کشید

نه همه اونای ک از مردونگیاشون خوشم بیاد۔

حس نمیکردم این یه پلیس باشه حس میکردم با ی جنده پولی طرفم

آدرس خونه رو بهش دادم سوتی زد _بچه مایه ای پ

نیش خندی بهش زدم میرفت بزور میداد بچه مایه هم تور میکرد ولی

زده ب کاهدون

خونه ای ک بابای آزاده برای عروسی کادو داد با کلی منت گفت اول

زندگیتون اونجا باشید

..ماشینتو دور پارک کن+

چیزی نگفت از ماشین پیاده شدیم پشت سرم اومد

درواحدو باز کردم که پسرهمسایمون از واحدشون اومد بیرون

با عجله زنو پرت کردم تو خونه رفتم تو درو بستمعصبی زل زدم به زنه

شلوارمو با شورت کشیدم پایین

بیا هرکاری میخوای بکنی بکن برو همش داری برام دردسر درست +

میکنی

از تعجب این که چطوری انداختمش تو دراومد لبخندی بهم زد

..چادرشو درآورد یکی یکی دکمه هاشو باز کرد
اینجوری ک حال نمیده دوست دارم همراهیم کنی۔
دستشو وسوسه کننده رو قفسه سینم کشید - رضایتتو میخوام حس کنم
با شگفتی زل زدم بهش این زن یه هرزه تمام عیار بود
روزی حتی ب ذهنم خطور نمیکرد که با یه هرزه..پلیس رابطه داشته
باشم مانتوچادرشو رو زمین
انداخت شلوارشو دراورد ی ست توری مشکی نتش
بود دستشو رو بدنش کشید وسوسه کننده نزدیکم
شد من قفل ست لباس زیرش بودم
همیشه برای سرکار ست تور میپوشی..؟؟+
خنده ای کرد دستشو رو شکم کشید
اره دیگه شاید موقعیتی پیش بیاد مثل الان باید آینده نگر باشم۔
ایندنگیری تو دادن؟؟؟چیزی نگفتم زل زدم به
حرکاتش که با کلی عشوه انجام میداد بولیزمو
دراورد شلوارمم دراورد با ی شورت جلوشایستاده بودم دستشو رو
مردونگیم کشید
از رو شورت لبشو گاز گرفت صداس از شهوت میلرزید
حتی از زیرشورت هم کلفتی درازیشو میتونم حس کنم اوففف۔
این حجم از حشری بودن این زن برام غیرقابل
باور بود چنگی به باسنش زدم چسبوندمش
ب خودم مردونگیم رو بهشتش قرار گرفت اهی کشید

..بزار بخورمش برات_

نشست جلو پام مردونگیم رو از شورت دراورد تو

دستش تکونش میداد

اوممم چه بزرگو خوش رنگه اففف اینو باید تو بهشتم حس کنم_

از حرفاش مردونگیم شق شده بود دهنشوباز کرد نوک زبونشو اروم رو

کلاhek مردونگیم

کشید لرزی تو کمرم پیچید موهاشو تو مشتم گرفتم

کل مردونگیم رو تو ددهنش فرو کردم

اهههه بخورش جنده خانم+

مردونگیم تند تند تو دهنش عقب جلو میشد

ااهههههه بخورششش+

دستم از پشت سرش برداشتم که مردونگیم رو

دراورد لیزی از تخمام تا کلاhek مردونگیم بهش زد بلند شد

مردونگیم رو تو دستش میمالید

-نمیخوام ابت حالا حالاها بیاد میخوام توم باشه داغیشو حس کنم دستم

رو سینه هاش قرار گرفت سوتینشو

از وسط جر دادم سینه هاش بزرگش لرزیدن

اوفی کشیدم زبونمو رو حاله ی قهوه ای دور

سینش کشیدم نوک سینشو به دندون گرفتم کشیدم

اهههه...ااههه اوففف ..امممم مال خودت بخورش اههه_

دهنمو باز کردم تا میشد سینههاشو تو دهنم جا

دادم با زبون رو سینش میکشیدم
جیغش دراومده بود صاف ایستادم چرخوندمش..
پاهاشو از هم باز کردم مردونگیم رو لا پاش
گذاشتم بهشتش خیس خیس بود پاهاشو جفت کرد شروع کردم لاپایی
زدن

مردونگیم
به چو.لش کشیده میشد بهشتش اینقد خیس
شده بود که ابش روناشو مردونگیم رو خیس کرده بود
سینههاشو تو دستاش گرفته بود میمالید
اهههههههه..میخوام تو بهشتم باشه حسش کنم اهههه-
دست از لاپایی زدن برداشتم انداختمش ور
زمین پاهاشو برام باز کرد بهشت خیسش وسوسه کرد
سرمو بردم سمت بهشتش لیس ب چو..ل پر از ابش زدم اهههههه
اومممممم ایییی-
مکی بهش

زدم زبونمو از همون چولش تا وسط سیناش
کشیدم که سرمو گرفت بلند کرد زبوتشو رو لبام کشید
دهنمو باز کردم که زبونشو وارد دهنم کرد زبونش
با زبونم بازی میکرد اهونالش تو دهنم خفه میشد
مردونگیم رو با بهشتش هماهنگ کردم محکم فرو
کردم تو بهشتش اهی کشید سینه هاشو تو مشتم

گرفت شروع کردم ضربه زدن تو بهشتش
با اون یکی دستم چو لشو میمالیدم
امممم اهههه اییی_لبمو به سمتش گردنش بردم تو موهام چنگ
زد پاهاشو دورم حلقه کرد _اههههه میخوام بیام روت اییی
همونجوری بدون اینک مردونگیم از بهشتش
ددربباد به کمر خوابیدم مردونگیم رو از بهشتش
دراورد خم شد لیزی بهش زد اروم تو بهشتش فروش کرد
اروم رو مردونگیم سواری میکرد سینه هاش بالا
پایین میشدن موهاشو بالا گرفته بود
اههههه ایییی خدااا اهههه مردونگیت جرم میده کل بهشتمو پر کرده _
اههههه خداااا اوففففف
با دستش بالای چو لشو میمالید رو مردونگیم بالا
پایین میشد خمش کردم سمت خودم لباسو تو
دهنم کردم گازی ازشون گرفتم لپه های باسنشو بازکردم انگشتمو با اب
بهشتش خیس کردم رو سوراخ
باسنش کشیدم اروم خودشو رو مردونگیم تکون میداد
اهههههه_
انگشتمو تو باسنش فور کردم انگشتم راحت تو
سوراخ باسنش نرفت پس خانم بیشتر از باسنش
کارکشیده نه بهشتش .. ازاده هم بهشتش
تنگ بود هم باسنش

ی انگشت دیگم وارد باسنش کردم مردونگیم .

تو بهشتش بود

انگشتام تو باسنش نوک سینه های سیخ شدش به

سینم کشیده میشد تحریکم میکرد .. با دستش

انگشتامو دراورد رو مردونگیم رو از بهشتش

دراورد مدل داگی ایستاد بهشتشو میمالید بیا این مدلی بکن .. اههه بدو _

بلند شدم هلاک مردونگیم رو اروم تو بهشتش

فرو کردم دراوردمش سرمردونگیم رو به کناره بهشتش میکشیدم

_ اهههه... اوممم بکن توش دیگه اههه

سرمردونگیم رو یهو تو باسنش فرو کردم محکم

بقیشم فرو کردم توش _ اههه اوففففف

اسپنکی ب باسنش زدم +اینقد گشادی که برات لذت داره نه درد

اههههه... ارههه اوفففف به ک یرکلفتا دادم .. اایییییی .. اههه جرم دادن _

اوفففف

نیش خندی بهش زدم محکم تر تو باسنش ضربه

زدم این جنده نباید با ملایمت باش رفتار میشد

باید مثل ی برده کرده میشد موهاشو دور دستم

تاب دادم کشیدم موهاشو محکم تو کمر میزد مصدای برخورد بدنم ب

بدنش تو خونه پخش

میشد تخمام ب بهشتش میخوردن + اایییییی .. اهههه اروم ترههه

چنگی به باسنش زدم _ اایییییییی

اوممم چیه خشن دوست نداری گشاد خانم+
اهههه تو منو جر بده اهههه با اون ک یر کلفت اوففف دوست دارم _
جرم بدی برات ناله کنم اهههه اییی
با حرفاش جری تر شدم مردونگیم رو دراوردم
از سوراخش محکم یهوی تو بهشتش فرو کردم
اییییییی.... اهههه خدا اییی جرخوردم _
بدنش زیرم لرزید بیجون شد پاهاش
افتاد رو زمین از باسنش کشیدم بیرون شق کرده بودم نیاز داشتم ارضا
بشم ولی نمیخواستم
.. ی دقیقه هم این هرزه رو تو خونم ببینم
عذاب وجدان گرفته بودم ...توخونه زنم با ی جنده سک س کردم
بلند شدم شلوارمو پوشیدم بازو شو گرفتم
بلندش کردم بزور رو پاهاش ایستاد +تن لشتو جمع
کن برو از خونم ارضا ک شدی جرتم ک دادم حالا برو
اخمی کرد _میخوام استراحت بکنم بعد سک س استراحت میچسبه
از خودم دورش کردم مانتو چادرشو تو صورتش
پرت کردم زنیکه خراب میخواد استراحت بکنه +میری بیرون یا بیرون
کنم؟
اخمی بهم کرد ولش کردم رفتم سمت حموم بایدی دوشی میگرفتم بو گند
عرق بعد سک س میدادم صدامو انداختم رو
کلم

برگشتم نبینم باشی ها وسایلی هم جا نزاری+
صدای ازش نشنیدم بی اهمیت وارد حموم شدم
گورشو گم میکرد این کثافتارو از رو بدنم بشورم
شلوارمو دراوردم مردونگیم سیخ سیخ بود پوفی کشیدم
حالم خراب بود ولی اعصابم بهم ریخته بود توی
ی روز 2تا زن رفتن زیرم یکیش توی خونم
مامان

همیشه میگفت توخونه ای ک فساد بیاد خونه
نمیشه زوجین ب هم خیانت میکنن همیشه ..فکرفکر خیانت ازاده ک زیر
ی مرد دیگه بره یکی دیگه
اون تنشو لمس کنه عصبیم میکرد لعنتی فساد زناکاری
اوردم توخونم با رفتم زیر دوش اب سرد دستام
رو به روم مشت شده بود با شنیدن صدای
در فهمیدم که رفته بی اهمیت تو فکرای خودم غرق شدم
وقتی حس کردم عطش خواستم کم شد خودمو..
گره شور

کردم اومدم بیرون حوله ای دور کمرم تاب دادم
مشغول خشک کردن موهام شدم!..! با شنیدن
صدای پیامک گوشیم نگاهی بهش کردم از طرف
محمدصادق بود با دیدن اسم ازاده تو پیامش
ب سرعت پیامشو باز کردم داداش زنت داره میاد خونه امیدوارم بتونی

راضیش کنی۔

..نفسم برای لحظه ای رفت داشت میومد اینجا

اگ اگه این حس لعنتیه عذاب وجدان وادارم.

نکرده بود از اون هرزه جدا بشم ..یا اون ارضا

نشده بود الان ممکن بود ازاده منو با این بیینه

زندگیم بدتر اینی ک هست بشه ..وای مطمئنم

از 2 طرف نابود میشدم پدرم و پدر ازاده بهم رحم نمیکردن نمیدونستم

باید چیکار بکنم تپش قلبم رفته

بود بالا با دستپاچگی گل و کیک سفارش دادم خداکنه سر وقت برسن

لباس

..مناسبی پوشیدم به سرعت به سمت پذیرای قدم برداشتمزنیکه ی خراب

شورتش وسط پذیرای ول کرده بود عصبی به سمت

شورتش

رفتم از بالکن پرتش کردم

پایین زنیکه ی خراب ی روزی اگر بگیرمش از کون جرش میدم

با اعصابی خراب دستی

به خونه کشیدم فضای رمانتیکی درست کردم نا بلد بودم ولی موفق شدم

با

رسیدن گل و کیک میز رو وسط پذیرای گذاشتم با گلو کیک چیدمش

جلوی در پذیرای گل ریختم

پوفی کشیدم کیک رو برداشتم گرفتم دستم جلوش بگیرم بهتره با

زدم

گوشه لیمو ب دندون گرفتم محمدصادق خونه زن من چی میخواست
.. از مامان میشنیدم چندروز همش پیش ازاده بوده..

برای چی ی رابطه برادرشوهری زن برادری اینقد

نزدیک بشه تو زمان قهر ما برادرم هی بره خونشون

با حرکت ازاده پریدم سمتش از پشت گرفتمش ..

داشت با خوشحالی ب سمت محمدصادق میرفت حتم داشتم میخواست

بپرهگلش ازادی این دختر خیلی ازارم میداد باید هی بهش

تاکید میکردم خوشم نمیاد تنت حتی پدرتو لمس کنه

چ برسه ب داداشم یا پسرای فامیلتون تو بغلم چرخید

برگشت سمتم از کنارم زل زد ب کیک _حالا با جنازه این چیکار کنیم

من تمیزش میکنم زن داداش شماها ب لاو بازیتون برسید_

اخمام ب شدت توهم فرو رفت داداش من مرزای من

داشت میذاشت زیرپاش پوفی کشیدم +بریم بشینیم ببینمت

لبخندی رو لباش نقش بست رفت سمت اتاق خوابمون

پشت سرش رفتم ایستاده زل زد به تخت

دستم رو شونه هاش کشیدم

+لباساتو عوض کن ی لباس پوشیده بپوش محمدصادق هستش جوابی

بهم نداد همینجوری ب تخت زل زده بود

اون شب اینقد رابطه جنسی برات لازم بود که این بلا رو سر من _

آوردی این دوری رو ایجاد کردی

برگشت زل زد تو. چشمام.. تنم یخ کرد از حرفای اون شب
من نمیخواستم بهش آسیب برسونم نیاز داشتم میخواستم آروم بشم
باهاش

وقتی پسم زد عصبی شدم اینکارو کردم اون باید منو درک میکرد
نباید هی منو سرزنش میکرد هی اون شب رو ب یادم میورد
با اخمای درهم نگاش کردم +اون شب نیازت داشتم ولی توجه بهم نکردی
دستامو از رو بازوهاش پس زد _نیازم داشتی جلوی خانوادت خوردم
کردی.. انتظار داشتی پیام تو بغلت بهت بدم حتی سعی نکردی از دلم
دربیاریزل زدم تو چشماش دودو میزدن هرلحظه منتظر بودن تا اشک
ازشون

ریزش کنه

توهم ب من گفتی پشیمونی از اینکه بام ازدواج کردی +
چشماش لبریز از اشک شد یعنی آزاده اینقد این زندگی رو منو میخواست
که

الان با چشمای پر از اشک جلوم ایستاده.. +تو زنه منی وظیفه تمکین
جنسی منه ولی خودتو ازم گرفتی

چونش شروع کرد لرزیدن پوفف عصبی دستمو رو صورتم کشیدم
الکی گریه نکن.. واقعه بین باش من چیزو ازت خواستم ک همه مردا +
از زنشون میخوان

اشکاش یکی یکی از چشماش میریختن کلافم کرده بود
سعی میکرد ی چیزی بهم بگه ولی انگار صداش درنمیومد

بین آزاده اینقد خودتو اذیت نکن.. ازدواج همین مگه نیست+من فکرم از ازدواج همین بود 2تا آدم برای نیاز جنسی ی قرار داد
میبندن

نیاز همو برطرف میکنن.. بعد برای نسلشون ی بچه هم میارن
اگر اینجوری نبود پس چرا اصلا ازدواج میکنن چطوری میشه ی فردو
تا آخر عمرت

تحمل کنی؟؟ _تو هیچی نمیفهمی هیچی از احساس از زندگی نمیفهمی
زل زدم تو چشمات بلخره صدات دراومده بود ولی بلند بلند حرف میزد
من نگران

دخالت محمدصادق تو زندگیم... نمیخواستم برادرم دخالت کنه
تو همه چیو تو این زیر شکمت میبینی میفهمی چی میگم تو ی آدم _
سکس گرایی نمیفهمی زندگی بجز سکس چیزای دیگه هم هست
چشمامو محکم بستم نباید عصبی میشدم باز مثل اون شبکاری کنم که
بعد پشیمون بشم با ضربه ای ک به قفسه سینم زد
...ی قدم عقب رفتم _باتوم زن گرفتی یا عروسک جنسی
..اعصابم دیگه داشت خورد میشد +آزاده
داداشش. زن داداش بیاین_

با صدای محمدصادق نگاهی ب در کرد برگشت سمتم از چشمات غم
میبارید

از من انتظار داشت دوش داشت داشته باشم ولی وقتی ازدواجمون ی ازدواج
سنتی بود

چطوری من اونو دوست داشته باشم درسته زنه روش غیرت دارم
ولی اینکه عاشقش باشم انتظار زیادی داره ازم
حالا فهمیدم مزه دهنه چیه... منم مثل تو میشم اگر من عروسک جنسی

-

توام توام عروسک جنسی منیا چشمای گشاد شده زل زدم بهش ک نیش
خندی زد دستی ب زیر
چشماش کشید

از اتاق رفت بیرون.. از این حرفش اصلا خوشم نیومد حس بدی بهم
دست داد

صدای پیچ پیچ کردنشون تو پذیرای میومد دوست نداشتم تنها باشن
آزاده#

قلبم شکسته خورد شد توی 20 دقیقه خوشحال توی 5 دقیقه داغون شدم
سعی کردم آرام باشم رفتم تو پذیرای زن داداش بیا گندی ک شوهرت
زدو پاک کردم چ شوهریه یکم کار یادش بده

..حس میکردم شدم ی مرده متحرک +محمدصادق منو ببر خونه بابام
از شک شنیدن صدای گرفتم سرشو بلند کرد با چشمای ریز شده زل زد
تو صورتمرد اشکامو که با ریمل قاطی شده بودن رو دید از رو صندلی بلند
شد

..چیشده زن داداش..

کیفمو برداشتم سمت در رفتم +فقط بریم خونه بابام
اخ.. چی..

تازه اومدی خونه خودت... کجا میخوای بری خونه بابات؟؟-
نگاهی بهش کردم..الان ک بهش توجه میکردم وقیح ترین مرد رو کره
زمینه

حس میکردم همه حرکاتش ک میگفت بلد نیستم رابطه رو
دروغه بقول دوستم ادا تنگا رو درمیورد..نیشخندی بهش زدم
عروسکت فعلا حوصله موندن تو ی خونه ای ک تو هستی رو نداره+قفل
شدن فکشو دیدم عصبیش کرده بودم تعصبی بود ولی دیگه برام مهم
نبود

...نگاهی به محمدصادق کردم که گیج ب ما2 تا زل زده بود

میرسونیم یا خودم برم+

با این حرفم تکونی خورد اومد سمتم صداش پر از تعجب بود میخواست
سردربیاره

ولی نگاهی ب منو محمد کرد-بریم زن داداش میرسونمت
خوبه ای گفتم از خونه زدم بیرون ک صدای محمدرضا اومد
نباید بری...!! حقو باید بدی ب من.. احساسی داری تصمیم میگیری-
توی آسانسور درحالی ک داشت در بسته میشد زل زدم تو چشمات
هروقت تونستم عروسک خوبی باشم توهم ی عروسک تصور کنم میام+با
حرص نگام کرد در آسانسور بسته شد محمدصادق زل زده بود
به من ولی ساکت بود ازش ممنون بودم که الان سوالی نمیکرد
سوار ماشین شدیم حرکت کرد سنگینی نگاهی رو حس میکردم نگاهمو
چرخوندم

محمدرضا از پنجره داشت نگامون میکرد دستام مشت شد با چه خوشحالی

باورم شده بود ک شوهرم از این دوری پشیمونه
نمیخوای بگی چیشد بینتون یهو؟؟-

گلم خشک بود بزور دهنمو باز کردم با آروم ترین صدای ممکن
هیچی ب حقیقت ازدواج از چشم داداشت پی بردم+
گیج زل زد بهم سری تگون دادم +جلوتو نگاه کن تصادف نکنیمفهمید
نمیخواستم حرف بزnm...چی بگم از شوهری بگم که همه چیو تو
رابطه جنسی میدید

از شوهری بگم که میگه داری احساساتی تصمیم میگیری ازدواج فقط
برای رابطه جنسیه

روحم ب اندازه 100 سال خسته شد دوست داشتم زمان برگرده عقب
روز خواستگاری بندازمش بیرون اون بله نحس رو بهش ندادم
چیزی کم نداشتم..همه چی داشتم کلیم خواستگار ولی من دست گذاشتم
رو بدترین فرد.. با دستای خودم بدبخت شدم

الان ی زن بودم که فهمیده بود ی عروسک جنسیه برای شوهرش
برمیگشت خونه باباش.. هیچ وقت تصور هم نمیکردم
شوهرم همچین چیزی بهم بگه.. ی زندگی خوب با محمدرضا تو دهنم
بود با ایستادن ماشین نگاهمو ب بیرون دوختم درماشین رو باز کردم
آزاده هروقت کاری چیزی داشتی میخواستی حرف بزنی بهم زنگ بزnm-
..باشه آرومی گفتم به سمت خونه قدم برداشتم حالت تهوع سرگیجه

برای فهمیدن اینکه وسیله ارضای شوهرتی عادی بود یا من زیادی
احساسی فکر میکردم دوست داشتم ب بابا بگم غلط کردم طلاقم بده
میخوام باز دختر کوچولوت
تو خونه باشم بگی ب هیچکس نمیدمت واقعا هم ب کسی ندیم زندگی
متاهلی ب من خوب نگذشت
خوش به حال مامان هر وقت میومدم صدای خنده هاش با بابا به عرش
آسمون هم میرسید
به مامانم حسودی کردم... به این انتخاب خوبش دل خوشش حسرت
خوردم عجله کردم بچگی کردم _ازاده بابا کجا بودی
نفس عمیقی کشیدم نباید میفهمیدن با لبخند برگشتم +سلام بابایی
اومد سمتم بوسه ای رو پیشونیم کاشت _سلام عزیزه بابا نگفتی کجا
بودی
لبخندی بهش زدم این مدت از محمدصادق بیشتر خوشش اومده بود
محمدصادق اومد دنبال یکم حالو هوام عوض بشه +
لبخندی رو لبش کاشته شد _آفرین چ پسر خوبیه از اون شوهر بی لیاقت
بهتره موندم منصور چطوری این 2تا پسرشو بزرگ کرده مثل هم نیستن
لبخند رو لبم ماسید بابا وقتی از یکی بدش بیاد آسمون ب زمین بازم از
اون بدش میومد
..الان محمدصادق شده بود گل سرسبد و محمدرضا بد
خوبی دخترم؟؟_
نگاش کردم +خوبم بابای برم لباسامو عوض کنمبه سمت اتاقم رفتم

لباسامو کندم لخت جلوی آینه قدی ایستادم به تنم نگاه کردم

باسن بزرگ سینه های خوش فرم کمر باریک.. اندامی خوب.. که خوب میتونست

شوهرمو ارضا کنه.. لبخند تلخی رو صورتم نشست.. زنایی میدیدم اندام درستی ندارن

ولی ی شوهر خوب دارن همه جوهر بهشون عشق میده... بهشون نمیگه زندگی برای

ارضای جسمه.. زندگی منو محمدرضا امروز تموم شد.. باید نشونش بدم چ حس بدیه

ب. همسرت حس پیدا کنی بعد از نظر اون عروسک جنسیش باشی لبخندی ب خودم زدم.. محمدرضا روزی مقابلم قرارمیگیری از احساسات میگیرم از اهمیت ارضای جسمم بهت میگم اون روز برام بهترین روزه نفس عمیقی کشیدم با حال بهتری لباس پوشیدم رفتم پایین محمدرضا#

..! من چیزی بهش نگفتم... الکی صداتو نبربالا+ د آخه آدم گاو ی گوهی خوردی ک اون همه ذوقش کور شد برداشت _ رفت!..!

دیگه داشت حالم بهم میخورد از دخالت های بی جای محمدصادق به تو ربطی نداره تو زندگی من دخالت نکن فهمیدی؟؟ بزار احترام + برادریمون سرجاش بمونه

نیش خندی که به حرفام زد برام سنگین بود _زندگی؟؟؟
دستاشو باز کرد دور خودش چرخى زداین زندگيه؟؟ زن ی جا مرد ی جا
دیگه.. احمق من برادرتم خوبیتو _
میخوام چی بهش گفتمی میخوای خودتو بدبخت کنی باباشو بابا پدرتو
دربیارن
حوصله کلکل کردن با محمدصادق رو نداشتم من حرف بدی بهش نزده
بودم
اون زیادی احساسی فکر میکرد _بگو چی گفتمی حداقل ی بینتون رو
درست کنم
تیز نگاهی ب محمدصادق کردم +تو برای چی باید بین مارو درست
کنی.. اصلا تو چرا خودم مگه چلاغم
نگاهی ب صورتم کرد یهو زد زیرخنده دندونام رو بهم فشار دادم
تو چلاغ نیستی.؟؟ 24ساعت داری میرینی ب زندگیت _
دندونامو رو هم فشردم +کنده تر دهنتم حرف میزنی محمدصادق برو
...حوصلتو ندارم
نیش خندش بیشتر حرفاش رو مخم بود شونه ای بالا انداختاصلا به
پشمام که زندگیت خراب بشه... خوبی به تو نیومده _
..اخمام توهم فرو رفت درخونه رو باز کرد _خدافظ داداش
...درو بست عصبی بودم دوست داشتم ی چیزی بشکونم ولی
به جهیزیه خانم نمیتونستم دست بزنم..شلوارمو از پام درمیآورد چیزی
از جهیزیش کم بشه

پوفی کشیدم برم هوای ب سرم بخوره این زندگی گوه رو ب جوری جمع کنم

با صدای گوشیم متوقف شدم حتما مامان بود ولی رو صفحه فقط شماره بود

با شک جواب دادم _سلام.. بیکاری

با شک به صدای زنی ک از پشت تلفن میومد گوش دادم

این دیگه کی بود+شما؟؟؟تک خنده ای کرد _همین چندساعت پیش جرم میدادی حالا میگی کی

محمدصادق#

شماره آزاده رو گرفتم بعد 2بوق صدای خستش تو گوشم پخش شد بله_

سلام آزاده.. حالشو داریم بریم بیرون یکم حرف بزنیم؟؟+

صدای نفساش گوشمو نوازش میکرد بلخره جواب داد _اره میام

پس آماده بشو نزدیک خونتم+

دقیقه بعد آزاده تو ماشینم بود _کجا میخوای بری!!...؟؟ 10

لبخندی بهش زدم + ی جای قشنگ آروم بریم حرف بزنیم

هیچی نگفت با رسیدن ب مقصد پارک کردم منتظرم نموند

پیاده شد _بوی بارون با گیاهها رو خیلی دوست دارمبا لبخند نگاش

میکردم

!..!بیا بشینیم اونجا+

رو تختی نشستیم ی رستوران تو پارک فضای باز معرکه بود

نمیخواهی چیزی بگی چیشد خونتون؟؟+
نگاهش از اون شوق دیدن این حالو هوا خالی شد
انگشتاش تو هم پیچیده شد _هرچی بگم تف سربالاست انتخاب بدی
کردم

دارم چوبشو میخورم
اروم دستمو رو پاش گذاشتم نگاهش ب سمت دستم جلب شد نکشیدم
عقب
بجاش

انگشتامو نوازشگر رو پاهش کشیدم +بهم بگو چیشده.. حق داری اگر ب
...!داداشم بگی انتخاب بد

پاشو تکونی داد نگاهم کرد _بهم میگه ازدواج از دید من برای اینه 2تا
آدم نیاز جنسیشون رو رفع کنن!!.. ن بیشتری لحظه ی علامت سوال بالا
سرم نقش بست داداشم اینو ب زنش گفته؟؟
باور نمیشه همچین چیزو بهت گفته؟+
لبخند تلخی بهم زد

اره کلا بهم گفت عروسک جنسیشم هیچ احساسی نباید باشم داشته
باشم_

....ولی+

اومدم بگم وقتی ک میفهمه من بات رابطم نزدیکه غیرتی ولی میشه جلو
دهنمو گرفتم

محمدرضا لیاقت آزاده رو نداشت شستمو رو رون پاش نوازشگر

میکشیدم

!!.. حالا میخوای چیکار کنی نگو ک میخوای برگردی باهاش +

نگاهی ب صورتم کرد _ میخوام منم اونو مثل ی عروسک جنسی

بینم... انتقام قلب شکستمو ازش بگیرم

مشکوک زل زدم بهش + مگه دوشش داشتی؟؟ لبخندی زد دسته موهای

ک از شال زده بود بیرون زیر شال هول داد

من ی زنم با علاقه ازدواج نکردم ولی سعی کردم ب شوهرم علاقه _

پیدا کنم

لبخندی بهش زدم واقعا محمدرضا لیاقت این زنو نداشت فشاری ب رون

پاش وارد کردم

حالا چطوری میخوای انتقام بگیری...؟؟ +

لبخندی بهم زد پاشو از زیر دستم کشید کنار

!!.. ی فکرای براش دارم حالا.. تا بعد _

باشه ای گفتم.. دیگه از محمدرضا

صحبت نکردیم شاممون رو خوردیم رسووندمش خونشون

دوست داشتی فردا پس فردا قراره کوه بزاریم با دوستام بریم حالوهوات +

عوض بشه لبخندی بهم زد _ ممنونم اگر تونستم پیام خبرت میکنم

با چشم رفتنشو تماشا کردم یعنی میشه آزاده مال من بشه..؟

#آزاده

با لبخند لباس خوابارو نگاه میکردم + ی چیز خاص میخوام.. نشه جلوش

کنترل کرد

زن محجبه با اخم نگام کرد _از این مدلیا من نشون هرکسی نمیدم
ای بابا مغزمنحرف تا کجا رفته +من برای شوهرم میخوام میدونی که این
روزا ب خودت نرسیدی از دستت بردنش
با فهمیدن اینک شوهر دارم اخماش کمی باز شد رفت چندمدل لباس
خواب برام آورد

اینارو نگاه کن تازه برام رسیده هم جنس عالیه هم مدلش فوق
العادس_لباسا رو نگاه کردم راست میگفت مخصوص رنگ مشکی و
قرمزش ک

خیلی خوب رو تنم مینشست

دست گذاشتم رو 2تا مدل +این 2تارو میبرم چقد تقدیم کنم
بعد حساب کردن از بوتیک زدم بیرون برات دارم محمدرضا ببین
چطوری

بزارم از شهوت دستوپا بزنی..که منو بخاطر ارضا شدن میخوای
!...!باشه

تا کسی گرفتم مستقیم ب خونه شماره مامانو گرفتم
..الو مامان +

جانم دخترم_

نفس عمیقی کشیدم +دارم برمیگردم خونم پیش شوهرم این دوری بسه
اومد دنبالم دارم میرم

سکوت مامان طولانی شد _ برو مادر جان امیدوارم دیگه فاصله بینتون
نیوفته..خدافطی کردم..بعد حساب کردن تا کسی وارد ساختمون شدم

دراسانسور باز شد پسرهمسایه اومد بیرون با دیدنم ایستاد
سلام حالتون بهتره؟؟؟_

لبخندی بهش زدم +سلام ممنونم خوبم لطفتون رو جبران میکنم
اروم چشماشو باز بسته کرد _ ن این چه حرفیه دیروز شوهرتون با
خواهرشو بود فکر کنم رفتن تو واحد فکر کردم ک شماهم هستین ولی
معلومه تازه اومدین

خواهرش؟؟؟ باشک نگاهش کردم +محمدرضا رو میگین؟؟
انگار فهمیدکه من خبر نداشتم _بله... ببخشید من دیرم شده... خدافظ
مات رفتن با عجلش شدم..محمدرضا ک خواهر نداره کیو آورده بود تو
خونم

چشمام پراشک شدن منووبگو نگران شوهرم بودم چی میخوره چی
...میپوشه اونجلوی همسایه ها یکی دیگه رو میورد خونش دستمو رو
دهنم گذاشتم

صدای هق هقم بلند نشه
اشکام گونه هامو خیس کرده بودن افسوس میخوردم ب حال خودم..ب
تنهای با ی اشتباه

گند زدم ب زندگی خودم...با بازشدن دراسانسور اشکامو پاک کردم
وارد خونه شدم انگار نبودش بهتر....برای من غیرتی میشه جلو برادرش
بعد زن میاره خونه

...با یادآوری حرفای همسایه اشکام با سرعت بیشتری میریختن
...مگه من چی برای شوهرم کم گذاشتم بدنمو دراختیارش گذاشته بودم

میرفت جق میزد...هرجور شده باش سک س میکردم..همیشه بهش
..میرسیدمدستمو رو سرم گذاشتم وسط خونه نشستم..سرم

تیرمیکشید..با چشمای

اشکی خونه رو نگاه میکردم

یعنی چندتا زنه دیگه آورده خونه رو تخته من رو مبلا یا هرجای دیگه ای
چندشم میشد تو این خونه بمونم چشمامو محکم فشار دادم این زندگی
...هیچیش درست نمیشد دیگه

قلبم تیرمیکشید از بی رحمی شوهرم.. همیشه میگفتم مردای ک خیانت
میکنن تقصیر زناشونه

زنه بهشون نمیرسه ولی...خدا ب سرم آورد فهمیدم ا

ین مرده ک هرچقدرم بهش برسی دوست داره بقیه هم تست کنه
لخت جلوی آینه ایستادم هیچ عیبی تو بدنم نمیدیدم

تو سک س هم همه جوهره بهش میرسیدممثل ی مرده رو تخت
نبودم..پوزیشنای جدید تو سک س میوردم ولی اون

چیکار کرد... زن میورد خونه

رفتم جلو آینه به صورتم نگاه کردم +چته چرا اشک تو چشات جمع شده
تو فقط براش ی عروسک شرعی ارضای جسمش بودی

کشیده ای تو صورتم زدم +جمع کن خودتو آزاده.. بزنش زمین جوری
ک التماسست بکنه بعد بندازش دور

اشکام رو گونه هام ریختن خودمو انداختم تو حموم زیر دوش آب سرد
ایستادم

..اشکام بند اومدن کل بدنمو شیو کردم دستی ب بهشتم کشیدم
..از بی مو بودنش مطمئن شدم ابو بستم رفتم بیرون خودمو خشک کردم
لوسیون بدنمو برداشتم

کل بدنمو آغشته بهش کردم لباس زیر توریمو پوشیدم دستی ب بدنم
کشیدم خودمم با دیدن بدنم تو این لباس زیر تحریک شدم.. محمدرضا
کاری

میکنم برای ارضا شدن

له له بزنی...ارایشی غلیظی رو صورتم نشوندم دستی رو موهام کشیدم
..با شنیدن صدای آسانسور سریع آهنگ آرومی پلی کردم
درخونه باز شد..رو تخت درازکشیدم منتظرش شدم.. حضورنحسشو
تو اتاق حس کردم آروم چشمامو باز کردم _آزاده...تو اینجا
زبونمو رو لبم کشیدم ک آب دهنشو قورت داد نگاهش از بدنم جدا نمیشد
نشست گوشه تخت دستش از رو باسنم تا ساق پام کشید
..زمزمه ی آرومش ب گوشم رسید _دیونه کننده شدی
ابروهام پریدن بالا ازم تعریف کرده بود؟؟...انگشتمو رو پام کشیدم تا
وسط بهشتم زبونمو رو لبم کشیدم
نگاهش ب بدنم خشک شده بود
دستم رو مردونگیش گذاشتم فشاری بهش وارد کردم
اهههه..چیکار میکنی_

چقد ح شری بود لبخند خبیثی زدم..دستشو کشیدم که افتاد رو تخت
پاهامو دو طرفش گذاشتم نشستم رو شکمش دونه دونه دکمه های

پیرهنشو بازکردم

خم شدم روش لبامو رو لبش ثابت گذاشتم 2 ثانیه نگذشت
شروع کرد لبامو خوردن دستش رو بدنم میلرزید.. جا ب جا بدنمو لمس
میکرد

پیرهنشو دراوردم با ناخنام نقاشی فرضی رو سینش میکشیدم
صدای نفساش بلند شده بود مردونگیش رو زیر باسنم حس
میکردم حسابی بزرگ شده بود یهو به کمر انداختم رو تخت اومد جلو پام
نشست

تشنه ی دیدن اون بهشتم میدونی چندوقته ندیدمش..
جلوی خودمو گرفتم تا تیکه ای بارش نکنم بجاش کمکش شورتمو
دراوردم

محمدصادق#

پیک بعدی هم سریع رفتم بالا حسین مشتم محکمی ب کمرم زد _حاجی
چ خبره تند تند میری بالا

ناامید زل زدم بهش +حسین.. گیرکردم بد هم گیرکردم
حالمو ک دید دستش رو شونم نشست فشار ب شونم وارد کرد _چیشده
مرد

چشمامو دوختم بهش دستمو مشتم کردم کوبیدم رو قلبم
عاشق شده.. گیرکرده.. ولی جای ممنوعه ای گیرکرده+گیج نگام کرد _یعنی
چی عاشق کی شدی چطوری
خجالت میکشیدم ولی دست من نبود که +عاشق زن برادرم شدم

چی بلندی گفت زل زد بهم +بی غیرت نیستم ولی چند وقت قهر اومده
بود بهش باش درارتباط بودم

ضربه ای ب پیشونیم زدم +وابستش شدم خوشم اومد ازش داداشم
لیاقتشو
نداره

حسین _ مرد نکن اینکارو الان نگاه کردن ب اون با منظور میشه زشته
ناموسته

دستشو کنار زدم +دورم ازش دورم برگشته سرخونه زندگیش دورم نمیرم
سمتش

زبونشو رو بهشتم میکشید آب بهشتم ک روی رونم ریخته بود رو لیسید
تحریک شدم آهی کشیدم که دهنشو کامل رو بهشتم گذاشت زبونشو تند
رو

چو.. لم تکنون میداداههههه اییییییییی اوفففف+
از شدت لذت چشمامو نمیتونستم باز نگهدارم بستم سینه هامو محکم
فشار
دادم

اهههههه بسههههه اههههه بکن توش اوففف+
بوسه ای رو بهشتم زد ازم دور شد شلوارشو درآورد _خیس یا خشک
میلی ب خوردن مردونگیش نداشتم +با آب بهشتم خیسش کن
متعجب کاری ک گفتمو کرد مردونگیش رو اومد بزار تو بهشتم ک
هولش دادم

اومدم روش آروم نشستم رو مردونگیش + اهههههههههههه
رو مردونگیش بالا پایین میشدم سینه هامو فشارمیداد
تند چو. لمو میلرزوندم مردونگیش بهشتمو پروخالی میکردنزدیکای
ارضاشدنم بود تند تند رو مردونگیش بالا پایین میشدم
..با لرزیدن بدنم آه بلندی کشیدم از روش رفتم کنار
پاهامو گرفت بالا اومد مردونگیش رو بکنه تو بهشتم که بلند شدم
..چیکار میکنی +

با تعجب زل زد بهم _ یعنی چی چیکار میکنی
اخم کردم + یعنی اینک چرا باز میخوای بکنی توم من ارضا شدم
ابروهاش پرید بالا کم کم اخماش رفت توی هم _ تو ارضا شدی من که
نشدم هنوز
تعجب نمایشی کردم دستمو رو بهشتم کشیدم + پس تشنه ای اینی ک
مردونگیت بره تو بهشتم ارضا بشی
اخماش باز نمیشدن _ مسخره بازی درنیار بیا اینجا ببینمخنده ای کردم
بلند شدم رفتم سمت حموم + ولی عزیزم من دیگه ارضا
شدم برای چی باید وایسم برای تو عروسک جنسیم
با دیدن قیافش فهمیدم که فهمید دارم تلافی میکنم لبخند حرص دراری
زدم
چپیدم تو حموم مشغول شستن بدنم شدم یکم دلم خنک شد با دیدن
قیافش
ولی هنوز

قلبم آتیش میگرفت از بی صفت بودن این مرد زن آوردن تو خونه ای ک
من خانمشم

خوب شستم خودمو اومدم بیرون با ندیدنش اخمی رو ابروهام نشست
هه

حتما داره جق میزنه کار

همیشگیش ...لبخند تلخی نشست رو لبم نشستم

جلو اینه من چقد ساده بودم جلوی من جق میزد فکر میکردم بلد نیست
بکنه نگو اقا منو نمیخواست

..جنده های دیگه دورش ریخته بودن میورد خونهلوسیونمو برداشتم ب
بدنم زدم ..ازعصبی بودن دستام میلرزیدن حقیقت

تلخ زندگیمو

هی تو ذهنم تکرار میکردم داشتم روانی میشدم هی خودمو

.جلو اینه نگا میکردم هی میپرسیدم مگه چی کم دارم من

با زنگ خوردن گوشیم نگاهی بی میل ب گوشی کردم با دیدن اسم .

مامان لبخندی زدم جواب دادم

صدای نگران مامان پخش شد تو گوشم +چیشده مامانی خوبی؟؟؟

مامان _ خوبم عزیزم نگران تو شدم قلبم گرفت خوبی؟؟؟

لبخندی رو لبم نشست مامانا انگار حس میکردن ناراحتی بچشونو

خوبم قربونت برم چیزیم نیست+

مامان _ مادر کاشکی اینقد یهوی نمیرفتی اون باید خونه پدرت میومد

دنبالت میفهمید بی کسوکارنیستینیم نگاهی بهش کردم شلوار قد نودمو

پوشیدم تیشرت کوتاهی تن کردم
نیش خندی بهش زدم
پا بندمو گرفتم سمتش +برام ببندش
پابند رو ازم گرفت نگاهی بهم کرد
کجا میخوای بری ک اینجوری داری تیپ میزنی؟؟_
شونه ای بالا انداختم +میخوام برم یکم بگردم مگه مهمه برات
نگاهی بهم کرد پامو کشید سمت خودش نزدیک بود بیوفتم با شدت
پابند
رو برام بست
پامو از رو تخت پرت کرد پایین _ نه مهم نیست برو
عصبی زل زدم بهش +وحشی
مانتو شالمو پوشیدم کفش پاشنه دارمو برداشتم آرایش غلیظی کردم
خدا حفظ شوهر جونم +
بوسی براش فرستادم.. از رو حرص دندوناشو روهم میساییده از نظر اون
همه چی وصله ب رابطه جنسی.. بهش ندادم ناراحته
ناراحت چرا من فقط اون موقعه نیاز ب ارضا شدن داشتم کسی ک
بخاطر رابطه جنسی باش ازدواج کرده بودم
ارضام کرد بعدشم حوصله نداشتم ارضاش کنم گناه نیست ک هست؟؟
لبخندی ب خودم زدم وارد آسانسور شدم در آسانسور داشت بسته میشد
که یکی خودشو انداخت تو آسانسور در بسته شد سرمو نیوردم بالا نگاه
کنم

آزاده خانم جایی میرید_

با شنیدن صدای پسرهمسایه نگاهی بهش انداختم

لبخندی ب چهره ی جدیش زدم

بله میرم بیرون+

آسانسور باز شد رفتیم بیرون نگاهی ب ماشینش انداخت

میخوااین برسونمتون_با تردید نگاهی ب ماشینش کردم

نه ممنونم میخوام کمی پیاده روی کنم+

از سرتاپامو نگاهی انداخت ابروهاش پرید بالا_با این تیپ پیاده روی؟؟

نگاهی ب خودم کردم راست میگفت با این تیپ فقط تیکه نصییم میشد

میخوام با دوستانم برم کافه شماهم بیاین دوست داشتن پیشمون

بشینید _

دوست نداشتین سری میزدیگه بنظرم بهتره اینه ک پیاده روی کنید

#محمدرضا

صدای بستن در اومد پوفی کشیدم با زنگ خوردن گوشی بی حوصله

نگاهی بهش کردم

بازم این +حوصلتو ندارم اینقد زنگ زنن اون سری هم بهت گفتم

حرفمو قطع کرد _اون سری حرفی نزدی اوکی؟؟دارم پیشنهاد ب این

خوبی بهت میدم رد میکنی؟

عصبی دستمو تو موهام کشیدم +من زن دارم بفهمصدای پوزخندش

بیشتر رو مخم میرفت _زن داشتی تو مهمونی ی زن

رو کیرت چیکار میکرد؟؟

این ول کن من نبود داشت روانیم میکرد

..به تو ربطی نداره+

بین عزیزم من ک حرفی بدی نمیزنم عصبی میشی گوش کن_

بنال+

صداش پر از عشوه بود _آه عزیزم آروم باش میگم تو مشخصه از

...خانمت راضی نیستی

این چیزا ب تو ربطی نداره حرفتو بزنی قطع میکنم+

پوف خیلی خوب.. ی سکس پنهونی دور از چشم زنت داشته باشی ک _

بد نیست هست؟؟

نمیدونم چطوری متوجه این نمیشی ک نمیخوام بهش خیانت

کنم+خیانت نیست که صیغه میکنیم برای رابطه فقط فراتر نمیریم_

part102#

#ازاده

ساکت به خیابونا مردم زل زده بودم چهره های خندون

.... خنثی خالی از هر حسی عصبی ناراحت

خیلیا اون چهره های خندون رو میدیدن حسرت میخورن ولی

نمیدیدن که دورن اون فرد چه غوغای ب پاس همینه مشکل قضاوت از

رو ظاهر بود

چشمم به تابلو مشاوره خانواده ای خورد +میشه همینجا نگهداری؟؟؟

اروم ماشینو زد بغل _چیزی شده؟؟

...نگاهم قفل تابلو بود +نه فقط ی کاری دارم

انگاری نگاهمو دنبال کرده بود _ هنوز امید داری ب زندگیت؟ به انگشتم
زل زدم که توهم پیچیده شده بودن + نداشته باشم؟؟؟ زندگیمه
..باید براش تلاش کنم

ساکت زل زده بود بهم از صورتش نمیشد هیچی رو فهمید اخماش توهم
گره خورد

اوکی امید داشته باش ولی ن با رفتن ب این مطب _
دنده عقب گرفت که متعجب نگاش کردم + برای چی راه افتادی میخوام
..پیاده بشم

از گوشه چشم نگاه خشنی بهم کرد _ مگه نمیخوای بری مشاوره ???
از گوشه چشم نگاه خشنی بهم کرد _ مگه نمیخوای بری مشاوره ???
سرمو به نشونه اره تگون دادم _ پس ساکت بشین تا برسیم
از گستاخیش اخمی کردم ساکت منتظر موندم ببینم کجا منو میبرده ک
پیش ی ساختمان ایستاد پیاده شد زل زده بودم بهش که برگشت سمتم
اشاره زد پیاده بشم پیاده
شدم رفتم سمتش

همیشه همینطور منتظر دعوت نامه ای؟؟؟ _
چپی بهش نگا کردم که ابروهاش پرید بالا _ عجب
فقط دنبالش میومدم هیچ حرفی نمیزدم از اسانسور دراومدیم جلو
واحدی

ایستاد _ برو تو
نگاهی به کنار واحد انداختم روانشناس ارتافرن سعادت نگاهی بهش

کردم

–چیه برو تو دیگه

رفتم داخل با حس غریبی دنبالش راه افتادم مطب خالی بود فقط منشی
پشت میز نشسته بود با دیدن
ما بلند شد

سلام آقای دکتر فکر نمی‌کردم بیاین–

با تعجب زل زدم ب پسره ارتافرن اینه؟؟؟؟بیمار فوری دارم ..گفته بودم تا
آخر وقت تو مطب نمون–

بخشید دکتر داشتم نوبت هارو درست می‌کردم–

10.11.20 21:21 [,شوهری

["Fou ارسال از کانال]

شوهرشهو تیم#

#part104

بخشید دکتر داشتم نوبت هارو درست می‌کردم–

سری تگون داد دنبالش باز راه افتادم وارد اتاقی شد رفت سمت چوب
لباسی کت تکشو دراورد عینکی ب چشماش زد
درو ببند بیا بشین–

مات مونده بودم یعنی پسر همسایه ارتافرن بود ی روانشناس

ب تپیش هم نمی‌خورد از این پسرای لش کن بشه

نشستم که دستاشو توهم قفل کرد –خب بگواينک اشنا بود خونشون

جفت خونمون بود میشناختم سخت بود برام حرف

زدد انگار از چشمام

خوند حرف دلمو_ بین فکر کن منو نمیشناسی بگو

نفس عمیقی کشیدم + محمدرضا باباش دوست صمیمی بابامه اومدن
خواستگاری ازش خوشم اومد

خب از سرشیطونی خوشم اومدن قبول کردم بدون هیچ علاقه ای شب
عروس هیچی بلد نبود اون

شب خودم بهش یاد دادم این برا قابل درک نبود بعد اون
بجای رابطه با من خودارضای میکرد برای من سخت بود هرچور شده
تحریکش

21:21 10.11.20 [شوهری]

[Fou ارسال از کانال]

شوهر شهوتیم##part105

بجای رابطه با من خودارضای میکرد برای من سخت بود هرچور شده
تحریکش

میکردم باهم رابطه داشته باشیم مامانش هربار میومد ما ی بحثی
داشتیم

همیشه بحث درست میکرد

نصیحتای مزخرفی میکرد محمدم میگفت زن باید فقط کار کنه باید
شوهرشو راضی نگهداره

این چیزا میکرد تو مخش من ب شوهرم زندگیم بعد 9 8 ماه علاقه پیدا
کرده بودم نمیخواستم زندگیم

خراب بشه ولی ی شب باش رابطه برقرار نکردم ناراحت بودم ازش
منو از تخت پرت کرد پایین
بالشت رو محکم پرت کرد دیگه منم جمع کردم برم ک خودتون اون
شب بودین
نفس عمیقی کشیدم کمی اب بخور...
لیوان ابو سرکشیدم تشنم نبود ولی بدنم عرق سرد کرده بود عرقی از روی
شرم بدبختی
زیاد نیومد دنبال بابام از کار اخراجش کرد ولی داداشش چرا بام +
درارتباط بود ی روز گفتم برم پیشش
غذای درست کنم براش شوهرمه نمیشه اینقد قهر بمونم اون حرکتی
نمیکنه من بکنم داداشش بر دم کیک خریده بود خونه رو تزئین کرده بود
خوشحال

21:21 10.11.20 [, شوهری

["Fou ارسال از کانال]

شوهرشهو تیم#

#part106

...شدم گفتم اوکی شوهرم خوب شده رفتم تو اتاق لباسامو عوض کنم ولی
پوفی کشیدم ولی با دیدن خون سرم رو زمین حالم بد شد ناراحت شدم
بهش گفتم +

اون شب اینقد رابطه جنسی برات لازم بود که این بلا رو سر من آوردی
این دوری رو ایجاد کردی بهم گفت اون شب نیازت داشتم ولی توجه

..بهم نکردی بهش گفتم تو نیازم داشتی جلوی خانوادت خوردم کردی
انتظار داشتی پیام تو بغلت بهت بدم حتی سعی نکردی از دلم دربیاری
بهم

گفت توه ب من گفتی پشیمونی از اینکه بام ازدواج کردی تو زنه منی
وظیفه تمکین جنسی منه ولی خودتو ازم گرفتی
اشک تو چشمم جمع شده بود با یادآوری صحنه یخورد شدنم
بهم گفت واقعه بین باش من چیزو ازت خواستم ک همه مردا از +
زنشون میخوان من فکرم از ازدواج همین بود 2تا آدم برای نیاز جنسی
ی قرار داد میبندن

نیاز همو برطرف میکنن.. بعد برای نسلشون ی بچه هم میارن اگر
اینجوری نبود پس چرا

اصلا ازدواج میکنن چطوری میشه ی فردو تا آخر عمرت تحمل کنی
چشمای ارتافرن نگاه کردم +اون منو ی رفع کننده نیاز جنسی میدید
رفتم از خونه رفتم ولی

21:21 10.11.20 [شوهری]

["Fou ارسال از کانال]

شوهر شهوتیم#

تو چشمای ارتافرن نگاه کردم +اون منو ی رفع کننده نیاز جنسی میدید
رفتم از خونه رفتم ولی

باز برگشتم این بار برای راحت کردن روح خودم تا پای رابطه کشیدمش
ارضا شدم نداشتم کاری بکنه

اگر منو برای رفع نیازش میخواست پس منم باش همینکارو میکردم
بنظرت کارت درسته؟؟_

چشمامو آروم بستم +نه ولی خسته شدم.. حرفای مامانش...خراب بودن
خودش.. چی از من میمونهرفش باعث شد زل بزنم تو چشماش
_اسمتون؟؟

نگاهی بهش کردم الان جا دکتر بود +آزاده
آزاده تو میخواستی بری روانشناس خانواده تا مشکلتو حل کنه الان _
اینجوری ک متوجه شدم
فقط دنبال انتقام غرور شکست هستی کجای این زندگی رو میخوای
درستش کنی؟

نگاهی بهش کردم +دنبال انتقام هستم ولی نمیخوام زندگیم خراب بشه
میخوام درستش کنم برگرده سر زندگیش من زنشم چیزی کم ندارم
10.11.20 21:21 [،شوهری

["Fou ارسال از کانال]

شوهرشهو تیم#

#part108

نفس عمیقی کشید _آزاده سعی کن واقع بین باشی اون از اولم سر خونه
زندگیش نبوده ی زندگی تظاهری برات ساخته... پیشیت تو تظاهرکرده ی
مرده ب شدت ساده ک حتی رابطه جنسی هم بلد نیست محض
رضای خدا باور کردی همچین چیزییو؟؟؟ دوران عقد هیچ رابطه ای
نداشتین

سرمو ب نشونه منفی تکنون دادم _ چطوری همین چیزی رو آسون
...پذیرفتی چطوری باور کردی
مردی ک بلد نیست با تو رابطه داشته باشه معتاد خودارضایی میشه..
بعد

بهت میگه برای ارضای جنسی بات ازدواج کردم... بعدم میفهمی
داره بهت خیانت میکنه کجای این زندگی با عقل جور درمیاد... این مرد
کجای زندگی سر خونه زندگیش بوده ک بخواد الان باشه
شک افتاد تو دلم دوست داشتم برگردم ب عقب بله نمیدادم ولی
خودکرده

را تدبیر نیست
بهم بگو چیکار میخوای بکنی؟؟ انتقام یا دنبال درست کردن زندگی که _
از اول رو تظاهر کردن شروع شده؟؟
نمیدونستم چی درسته چی غلط تو مدت کم کلی اتفاق تو زندگیم افتاده
بود حرفای شوهرم.. حرفای ارتا گیج ترم کرده بود
تصمیماتی که خودم گرفتم دیگه بدتر نمیدونستم باید چیکار کنم ب
استراحت نیاز داشتم
به ی روز کامل فکر کردن تا بفهمم برای زندگیم باید چیکار کنم چطوری
تلاش کنم

21:21 10.11.20 [، شوهری

["Fou ارسال از کانال]

شوهر شهوتیم#

part109#

تصمیماتی که خودم گرفتم دیگه بدتر نمیدونستم باید چیکار کنم ب
استراحت نیاز داشتم

به ی روز کامل فکر کردن تا بفهمم برای زندگیم باید چیکار کنم چطوری
تلاش کنمبا فکری ک از ذهنم خطور کرد برگشتم سمت ارتا +اگر باش
حرف بزمنم

جی منطقی باش حرف بزمن نکنه مشکلشو بهم بگه
ابروش پرید بالا _زنی ک عاشق شوهرش هم هست اینقد تلاش نمیکنه
برای سرپا موندن زندگیش تو داری چیکار میکنی
خودکارشو تو دستش بازی میداد _ شک دارم ک علاقه آتیشی ب
شوهرت نداشته باشی

سرمو ب صورت منفی تکون دادم +فقط ب ذهنم خطور کرد همین
شونه ای بالا انداخت _من جلوتو نمیگیرم ک بعد پشیمون بشی همه
راهارو برو بعد جوابشو ب من بده

از پشت میز بلند شد من هنوز رو صندلی خیره ب روبه رو بودم
اگر جواب قانع کننده ای نداد یا اصلا چیزی گفت ک... که +
که قلبتو شکونه؟؟ سعی کن خودتو بسازی حداقل تو برای سرپا _
نگهداشتن زندگیت تلاش کردی 21:21 10.11.20],شوهری

[Fouارسال از کانال]

شوهرشهو تیم#

part110#

بلند شدم + یعنی چی؟؟ عقب بکشم
تای ب ابروش داد
نگاهی ب سروپام کرد _ بنظر خودت چی.. بازم میخوای برای زندگی ای
ک وجود نداشته تلاش کنی
رفت سمت در دروباز کرد برگشت سمتم _ بهتره بریم توهم فکراتو
بکنی... امیدوارم تصمیمی بگیری
نفس عمیقی کشید _ که بعد پشیمون نشی الان جوونی بچه نداری
میتونی
کاری کنی
به سمتش رفتم که ادامه داد _ فردا با وجود ی احساس زن شکست
خورده
ی بچه بغل زندگی برات از اینی ک هست سختتر میشه پشت سرش رفتم
+ فکرامو میکنم
خوبه کار خوبی میکنی _
منشیش هم دیگه نبود... هیچ وقت فکر نمیکردم پامو بزارم تو مطب
روانشناس
روانشناسی ک همسایمون بود.... روانشناسی ک قرار بود با حرفاش یا
زندگیم درست بشه
یا خراب تر اینی ک هست
البته بقول خودش اگر زندگی باشه زندگی ک از اول وجود نداشته
10.11.20 21:21 [, شوهری]

[Fou" ارسال از کانال]

شوهر شهوتیم#

پارت#111

محمد رضا#رو مبل منتظر خانم نشسته بودم میگفت مامانش تو اتاقه

هر لحظه میترسیدم

مامانش بیاد

ی رسوای دیگه شروع بشه با اومدنش با خشم نگاهش کردم ولی با دیدم

لباس تنش کات موندم

ی لباس قرمز کامل تور وقتی راه میرفت سینه هاش می لرزیدن

خوش اومدی آبمیوه میخوری-

ابرو هامو توهم کشیدم +این دیونگیه

نشست جلوم پاهاشو باز کرد بهشتش مشخص شد -چی دیونگیه عزیزم

اشاره ب وضعیت خودشو خودم کردم +با این وضعیت مامانت توی اتاق

این دیونگیه

خنده ای کرد شروع کرد خوندن کلامت صبیغه دقایقی بعد زن شرعیم

شده بود تور رو کنداومد سمتم گردنم گرفت نشست رو پام انگشتشو رو

بینیم کشید

الان شوهر می حلاله حلال... میتونی لذت ببری-

دستم رو رون سفید تپش کشیدم پوست نرمش زیر دستم نوازش میشد

اهه نکن اینجوری-

زل زدم تو صورتش سرشو آروم آورد نزدیک

لباشو ب لبام نزدیک کرد دستم رو گونش نشست بعد اون رابطه الان ی
رابطه با دقت باش داشتم

10.11.20 21:21 [,شوهری

["Fou ارسال از کانال]

شوهر شهوتیم#

پارت#112

ازاده#خونه نبودش لبخندی تلخ تر از زهر رو لبم نشست گوشو برداشتم
.. شمارشو گرفتم

مشترک مورد نظر پاسخگو نمیباشد... +ههه معلوم نبود کجاست... شاید
پیش همونیه ک آوردش خونه

داغون تر از قبل لباسمو دراوردم رفتم نشستم رو تخت دستمو رو لحاف
تخت کشیدم

یعنی آورده بودش رو تخت؟؟ رو تخت من باش رابطه هم داشت؟؟

برقی از بدنم گذشت لحاف رو تختیو پرت کردم اون ور لعنت بهش

لعنت بهتتتتت... لعنت بهتتتتت محمد رضا.... عوضی+

هی تصورش میکردم تو بغل ی زن دیگه هی بدتر از قبل میشدم

عصبی تیشترتمو دراوردم شلوارمو سو تین رفتم سمت کابینت شیشه

مشروبیکه کادو آورده بودن رو دراوردم شاتی برداشتم ولی پیشمون شدم

شیشه رو کشیدم بالا نمیدونم تا کجا خوردم ولی وقتی شیشه رو روی اپن
گذاشتم

سرم بدجور گیج میرفت هیچی سر جای خودش نبود گرم شده بود سو

تینمو دراورددم

انداختم گوشه ای که صدای زنگ در اومد +ههه محمدرضای خراب اومد

زنه رو خوب کردنش اومد

21:21 10.11.20 [,شوهری

["Fou ارسال از کانال]

شوهرشهو تیم#

پارت#113

سرم گیج میرفت بزور درو پیدا کردم باز کردم فرد رو به روم اینقد تار

بود متوجه نمیشدم کیه

انگشتمو جلوش تکون دادم +ها چیه نگا میکنی ازت متنفرم

محمدرضادستشو گرفتم کشید داخل تلو تلو خوردم که دستاش پشت

کمرم حلقه شد

چسبوندم ب خودش

سعی میکردم دستاشو از دورم بردارم سرگیجه گرما حالمو بدتر میکرد

به من دست زن مرتیکه+

ازش دور شدم هولش دادم رو مبل افتاد رومبلا

جلوش ایستادم +چی برات کم گذاشتم که رفتی دنبال ج نده ها

سینه هامو تو دستم تکون دادم +اینارو ببین

شوارکو شورتمم دراورددم کو نمو نشونش دادم +ببین

لای کو نمو باز کردم سوراخ باسنمو بهشتمو نشونش دادم

...ببین هردو تنگ تنگ+

صاف ایستادم زدم ب باسنمهیكل بهتر من پیدا کردی.... زنت بودم حالات
بودم نکردی رفتی ج +

نده کردی

هیچی نمیگفت عصبی ترم میکرد رفتم سمتش شلوارشو بزور دراوردم
دستاشو پس زدم

مردونگیشو کردم تو دهنم

10.11.20 21:21 [,شوهري

["Fou ارسال از کانال]

شوهرشهوتيم#

پارت#114

تند تند مردونگیش رو تو دهنم میکردم اول سعی داشت از خودش جدام
کنه

ولی مقاومت کردم بیشتر براش خوردم اینقد خوردم ک کل مردونگیش
خیس شده بود از آب دهنم لیسی بهش زدمخواست بلند بشه ک باز
هولش دادم مردونگیش رو آروم توی بهشتم هول
دادم

دستم رو شونه هاش گذاشتم که بلند نشه رو مردونگیش بالا پایین
میشدم

اههههه چه کلفت شده مردونگیت اوففف... اههه دوست نداری +
بهشتمو؟؟

دستش رو پهلوها نشست به بالا پایین شدنم کمک میکرد

اوففف دوست دارم.... تنگو بکره اوففف_
از تعریفش خوشحال شدم به سمت لباس رفتم لباسو
بین لبام گرفتم بوسه ای خیزی رو لباس کاشتم
اههههه... بگو منن یا اون ج نده ها.... اهههه بگووو+دستش رو سینه
هام نشست_تووو فقط خودت
21:21 10.11.20 [,] شوهری
["Fou ارسال از کانال]
محمدرضا#

آخرین ضربمو تو بهشتش زدم که ارضا شدم_ریختی تو؟؟؟
محکم رو پیشونیم کوبیدم +اره دیر دراوردم
ازش کشیدم بیرون افتادم جفتش رو تخت دستشو به سمتش بهشتش
برد
کمی مالیدش_اشکال نداره قرص میخورم
نفس راحتی کشیدم
اهه ولی خیلی خوب بودازباراول هم بهتر بود_
برگشتم سمتش که خنده ای کرد_ای جان حاج اقا چپ چپ نگام نکن
دستم رو گونش کشیدم+بار اول خوب نبود سک سمون چون حرام بود
الان حلالیم زنمیدستشو رو سینم کشید_حاج اقا نظرت برای راند دوم جر
دادن بهشت
زنت چیه
دستم رو بهشتش کشیدم خیس بود

اول پاشو برو ی قرص بخور بیا ترتیب اون پشته رو بدیم از جلو +
زیاد کارکشیدیم
قهقه ای زد جکی به سینه هاش زدم که از عمد سینه هاشو لرزوند قرصی
از پاتختی برداشت خورد یهو اومد رو شکم
نشست بهشت خیشو میکشید ب شکم _ اوووم حاجیییی من الان
میخوامت بازم میخوام اوففففف نگا هی خیس تر میشه برات
دستس به سینه هاش کشیدم + پس خودت زحمتشو بکش این ک یرو
این

میدان من جون تلمبه زدن ندارم
خنده ای کرد _ ای ب چشم
رفت پایین بام نشست مردونگیم رو گرفت تو دستتش شروع کرد تند
لیسش زدن اب دهنشواز کلاhek مردونگیم میریخت + اهههه اوففففف
10.11.20 21:21 [شوهری

["Fou ارسال از کانال]

شوهرشهو تیم#

با شنیدن صدای زنی از روم انداختمش اون ور آخی گفت بدون توجه
بهش
اون طرف تخت رفتم که تو دید نباشم سریع خودشو جمعوجور کرد در باز
شد

زن مسنی اومد تو _ نادیا پس کجای تو این همه صدات میکنم
لحظه ای مکث کرد _ این چ سرووضعیه برای خودت درس کردی چرا

لباست درست حسابی نیست

نادیا اسمش بود پس _مامان اتاق خودمه ها لباس راحتی پوشیدم
چیکارم

داشتیمادرش ناراضی زل زد بهش _بیا داروهام کجان پیدا شون نمیکنم
با رفتنشون از اتاق نفس راحتی کشیدم ب سرعت لباسامو شروع کردم
پوشیدن

با باز شدن در یهوی شک شده ب در زل زدم با دیدن چهره نادیا عصبی
زل زدم بهش

که لبخندی زد _چرا داری لباس میپوشی داروهاشو دادم رفت بخوابه
نه دیگه میخوام برم دردسر نشه +

باخنده اومد سمتم _ساعت 3صبحه کجا بری بیا بخواب
10.11.20 21:21 [,شوهری

["Fou ارسال از کانال]

شوهر شهوتیم#

پارت#116

نگاهی ب ساعت انداختم 3.35صبحه حتما آزاده خواب بود الان میرفتم
حوصله حرف زدن نداشتم اومد سمتم شلوارمو کشید پایین
دریاریارررر بریم بخوابیم_

با دیدن مردونگی خوابیدم تک خنده ای کرد

سالار سیخ شده بود بد خورد تو پرش چه خوابیده_

هولش دادم عقب +کرم نریز بچه برو اون ور بخوابم یکم

رفت رو تخت خوابید تیشرتمو دراوردم رفتم کنارش خوابیدم
اوممم ی بار باید سک س پر استرس هم تجربه کنیم۔

دستمو رو بازوش کشیدم
پراسترس چطوریه؟؟+

خنده ای کرد ـ مثلا من تو آشپزخونه دارم کارمیکنم مامانم تو پذیراییه تو
منو بکنیابروهام از فانتزیش پرید بالا +جلو مامانت بکنمت؟؟
خنده ای کرد ـ نهههههه پراسترسه دیگه نگرانی ک مامان بیاد یا ببینه
سرشو ب بالشت فشار دادم خنده ای کردم +بخواب نمیخواد از این
فانتزیا

برای من دربیاری

10.11.20 21:21 [،شوهری

["Fouارسال از کانال]

شوهرشهوتیم#

پارت#117

خنده بلندی کرد چشماشو بست خوابید ولی من خوابم نمیبرد الان یعنی
... ازاده داره چیکار میکنه اومد خونه یانه

زندگیم شده گوه در گوه با ازاده هوف فردا چی باید

بهش بگم چ بهونه ای تا ب پروپام نبیچه حوصله غر زدناشو نداشتمیوفی
کشیدم امشب بیخیال ازاده غر زدناش راحت بخوابم

ازاده#

سرم دردمیکرد افتضاح دوست نداشتم چشمامو باز کنم

ولی با تکونای که به بازوم میداد مجبور شدم با هر زوری بود چشمامو
باز کنم

گیج رو تخت بشینم گیج ب اتاق زل زدم سرم تیری کشید + اخیخخ
... سرم

چشمامو بستم با شنیدن صدای مردی حیغی زدم _ چیزی شده؟؟؟
شکه ب خودم نگاه کردم لخت رو تخت برگشتم با صورت ارتافرن
مواجه شدم اونم لخت مثل من حیغی زدم که خیز برداشت سمتم دستشو
رو دهنم گذاشت

بسه دیگه چقدر جیغ میزنی _ 21:21 10.11.20 [, شوهری

[Fou ارسال از کانال]

شوهر شهوتیم #

پارت #118

بسه دیگه چقدر جیغ میزنی _

وای خدای من من من چیکار کردم + چ چطورییی.. من تو لخت چ چرا؟؟
دستی ب صورتش کشید _ چیزی یادت نیست؟؟؟ دیشب مست کرده
بودی

کشیدیم توخونه اجازه نمیدادی ازت دور بشم ی جورای بهم تجاوز
... کردی

با هر حرفش تیری تو قلبم میخورد چشمام پر از اشک شدن + من... من
... خیانت کردم

من به شوهرم خیانت کردم

زدم زیر گریه خدایا من زور میزدم برای درست کردن زندگیم بعد اینجوری
باید گند بزنم خیانت کنم خدایا زندگی پاکمو
خراب کردم لعنت ب من حس میکردم تنم نجسه تخت نجسه وجودم
نجسه

بلند تر قبل گریه کردم حس اینکه مثل ی زن خراب افتادم به جون این
پسره روانیم میکرد
ازاده... ازاده بسه گریه نکن.

عصبی برگشتم سمتش با گریه جیغ میزدم + برای چی جلومو نگرفتی
... برای چی نزدی تو گوشم چرا
بی خیال پا رو پا انداخت _ تو مردونگیمو کردی تو بهشتتت میخوای من
چیکار کنم

10.11.20 21:21 [شوهری]

[Fou ارسال از کانال]

شوهر شهوتیم#

پارت#119

...شکه بهش خیره شدم مشتی به سینش زدم + عوضیییییی
عوضییییییخنتی زل زد بهم بلند شد یهو ملافه از روش افتاد داشت لباس
میپوشید که

یهو شکه بهش زل زدم

نریختی ک توریختیییی+؟؟؟

نگاهی بهم کرد _ نه دنبال دردسر نیستمدیشب هم ی اشتباه کردی

برای خودت بزرگش نکن

نگاهی به وضعیتم کردی نگاه بساعت دیواری اتاق
الان ساعت چنده بین شوهرت هنوز کنارت نیستی زنگ بزن خونه _
مادرش نبود بدون اونم دیشب تو وضعیتی بوده ک تو بودی ولی با ی
تفاوت

انگشتشو نشونم داد _ تو راضی نبودی فکر کردی شوهرته تو مستی
شوهرت با هوشیاری کامل بهت خیانت کرد اینو یادت باشه
خم شد تو صورتم فاصلش بام خیلی کم بودتو خیانت نکردی فقط
حسابتو باش صفر کردی از این جهت نگاش کن _

مات زل زده بودم بهش که از اتاق رفت بیرون با کوبیده شدن
در به خودم اومدم حس میکردم یه حباب تو سرمه از هر
حرکتی هر فکری جلو گیری میکرد گیج مات بودم مات زده
لباسامو جمع میکردم به سمت حموم

10.11.20 21:21 [,شوهری

[Fou"ارسال از کانال]

شوهر شهوتیم#

پارت#120

بولیز یقه اسکی شلوار گشادی پوشیدم موهامو بی حوصله گوجه ای بستم
تنها کار خوبی که در حق خودم کردم درست کردن نسکافه
نشستن رو مبل بود... اینقدی ب اتفاقات این 3روزه فکر کردم کهانگاری
میخواستم خودمو با سرزنش کردن ناراحت کردم خودم

شکنجه بدم تا پاک بشم پا از این خیانتی ک نابجا انجام شده بود
تلویزیون

روشن زل زده بودم به لبای مرده چیزای میگفت ولی من متوجه نمیشدم
حرفای ک تو سرم بود کل حواسمو گرفته بودن نسکافم نیم ساعتی بود ک
سرد شده بود از دهن افتاده من همون آدمی که از چایی نسکافه سرد
متنفر بود

یه نفس همشو کشیدم بالا.. خیلی فکرم درگیر بود نمیشد اینجوری
حس میکردم کم کم دارم دیونه میشم بلند شدم دراز بکشیم ممکنه خوابم
بیره

رو تخت جنین وار
جمع شده بودم چشمامو بسته بودم بخوابم اما ذهنم بیدارهمچنان
درحال شکنجه دادن روحم بود سردم شده بود با وجود یقه اسکی
کلفت سرد بود

10.11.20 21:21 [،شوهری

["Fou ارسال از کانال]

شوهر شهوتیم#

پارت#121

...صدای دراومد جمع تر شدم توی خودم بخواب بخواب لعنتی بخواب
چشمم داشت گرم میشد که _آزاده... آزاده پاشو... چرا این شکلی
خوابیدی

از اشتباه خودم عصبی بودم از اشتباهی که مقصر اصلیش محمدرضا

بود عصبی بودم

کاشکی دهنشو میبست کاشکی حرف نمیزد حوصلشو نداشتم
آزاده.. خوبی؟؟ باتوم..

هولی ب بازوم داد که عصبی محکم رو تخت نشستمبه سمتش خیز
برداشتم که ی قدم رفت عقب

چته ها... چته هی آزاده آزاده چیهه شیر میخوای چته+

با تعجب زل زد بهم _چته..چرا اینشکلی میکنی این هار بازیا چیه

عصبی زل زدم بهش کوبیدم تو تخت سینش که رفت عقب

هار تویی. هار تویی... توی ک یه زنو خونه ول میکنی تا فرداش +
نمیای

پوفی کشید اومد بره بیرون ک از رو تخت بلند شدم گفتم کاشکی خفه
میشد

الان که استارت خورده بودم تا آروم نشم ول نمیکردم من اونو مقصر
خیانتم میدونستم

وقتی مرد توی خونش باشه درست حسابی زن برای چی باید خیانت
کنه 21:21 10.11.20],[شوهری

[Fou"ارسال از کانال]

شوهرشهو تیم#

پارت#122

دنبالش راه افتادم +چیهها چرا پوف میکشی راهتو میکشی میریییی
عصبی برگشت سمتم

ولم کن ازاده ول کنننننن حوصلتو ندارم۔

اشک تو چشمم جمع شد صدام پراز بغض شد

کی حوصله منو داشتی؟؟؟؟ کی ها؟؟ کی حوصلمو داشتی ک این +

باردومت باشه؟؟؟ کجا بودی محمد

نگاهی بهم کرد روشو کرد اون ور باید بهش یه دستی میزدم

به محمد صادق هم زنگ زدم خونه مامانت اینا هم نبود ی پس کجا +

بودیییی د بگووووووهو برگشت سمتم با تعجب نگام کرد چشماشو ریز کرد

زنگ زدی به داداشم؟؟؟اره؟؟؟ پرسیدی محمدرضا کجاست؟؟۔

سینه سپر کردم پس اونجا هم نبوده +ارهههه؟؟؟ نصف شب دنبال شوهرم

میگشتم ببینم کجاست

نگرانم بودم میخواستم ببینم کجاست که بی خبر زنشو تو این خونه تنها

گذاشته

سرشو تکیون داد۔ تو حق نداشتی زنگ بزنی به خانوادم هرگوری بودم

... برگشتم این بی صاحب شده

عصبی جیغ زدم +بی صاحب خودتییییی ... این خونه صاحب دارههههه

قدم بلندی سمتم برداشت۔ اینقد زرنزن ازاده کنترل دستم خراب میشه

همین وسط خوردت میکنم

10.11.20 21:21 [، شوهری

[Fou ارسال از کانال]

شوهر شهوتیم #پارت# 123

لبخندی رو لبم نقش بست گلیم ب درد اومد دستمو رو قلبم گذاشتم

نگاهم درگردش بود تو نگاه مردی که رو به رومه.. لبخندم عمیق تر شد
خنده هام بلند شدن بلند بلند میخندیدم گیج زل زد بهم خندم دیگه
دست

خودم نبود

دیونه وار میخندیدم بهم گفت همین وسط خوردت میکنم به منی
که بابا از گل کمتر بهم نگفت به منی که برای درست کردن زندگیمون به
هر دری زدم

اشک از چشمم جاری شد آروم شدم دیگه نخندیدم زل زد تو چشمم
شرمندگی توش بود اومد جلو دستش رو بازو هام نشست _آزاده
نگاش کردم _خوبی... چرا عصبیم میکنی... دیشب با بچه ها جای بودیم
داشتم برای کار باشون صحبت میکردمبازم فقط نگاش کردم_بین بابات
منو از کار بیکار کرد باید دنبال کار
میگشتم

نمیدونستم بابام از کار بیکارش کرده اینو خبر نداشتم
ولی بازم دلیل میشد تهدیدم بکنه ب کتک زدن از قبل بیشتر دلم از این
مرد شکست

21:21 10.11.20 [, شوهری

["Fou ارسال از کانال]

شوهر شهوتیم#

پارت#124

چشمامو دوختم به پاهام ازش دور شدم رفتم توی اتاق حس میکردم داره

پشت سرم میاد

آزاده چته؟؟ خودت عصبیم میکنی..

بی توجه بهش دراز کشیدم روی تخت پتو رو تا سرم کشیدم بالا حیف
نمیتونستم برم پیش مامان بابا حیف نمیخواستم درگیر اشتباهم
بکنم شون

وگرنه نشونش میدادم بی کس نیستم الکی بخواد تهدیدم بکنه
اشکام ریختن رو گونه هام.. خدایا کمکم کن زندگیمو درست کنم... هنوز
ذره ای

..بهش امید دارم خدا

محمد رضا#

گفتم برم خونه با آزاده جنگ دارم همونم شد هوفففف حالشو دیدم
یکم ترسیدم ولی خب یه ناراحتی کوچیکه با ی گل حل میشه صدای پیام
گوشیم

اومد نگاهی بهش کردم _دیشب خیلی خوش گذشت منتظر قرار بعدیم
نمیدونم چرا ولی لبخندی رو لبم نشست آره دیشب ب منم خوش
گذشتم خصوصا صبح بقول خودش سک س پر استرس
واقعا هم راست میگفت خیلی لذتش از سک س عادی بیشتر بود

10.11.20 21:21 [شوهری]

[Fou ارسال از کانال]

شوهر شهوتیم#

پارت#125

..لبخندی رو لبم نشست ولی جواب پیامشو ندادم.. پرو میشد
رفتم سمت اتاق زیر پتو مچاله شده بود نفس عمیقی کشیدم... لعنت بهت
آزاده همش تقصیر خودته
لباسامو عوض کردم گوشیش شروع کرد زنگ زدن نگاهی به گوشیش
کردم مامانش بود
مامانته پاشو جواب بده.... آزاد؟؟+...چندباری صداش کردم از تگون
خوردن پتو مشخص بود خوابه
گوشیشو برداشتم جواب دادم +سلام خوب هستین
مادرش باشنیدن صدام سکوت کرد _عجب ما صدای داماد رو شنیدیم...
دخترمون میاد آشتی میکنید بعد ی سر نمیاریش پیشمون
...سکوت کردم حوصله این خانواده رو نداشتمش
باید میومدی دست بوسی... دخترمون بزرگی کرد برگشت اگر خونه _
بود عمر میذاشتم
چشمامو محکم رو هم گذاشتم دخترشون بزرگی کرد ههه بزرگی
بله متاسفم واقعا خیلی درگیرم.... گیر کارپیدا کردن هستم وقت نمیکنم +
اصلا

...خوبه ایشالله که پیدا کنی....به آزاد گفته بودم میخوایم بریم
مسافر...پریدم تو حرفش تندی گفتم +ما نمیتونیم بیایم گفتم که درگیرم
صدای ب شدت سرد مادرآزاده اخمامو توهم فرو برد _ بهت یاد ندادن
توی حرف بزرگ ترت نپری؟
10.11.20 21:21 [,]شوهری

[Fou"ارسال از کانال]

شوهرش هوتیم#

پارت#126

اخمام از حرفش توهم رفت _محمدرضا داری خودتو نشون میدی من ب
همچین آدمی دخترندادم
چشمامو محکم رو هم بستم فشارشون دادم _یادمه اومدی آدم متشخص
آرومی بودی

صدای نفسام بلند شد دوست داشتم گوشو قطع کنم ولی میدونستم بازم
قراره غراشونو گوش بدمبخت نمیخورد آدمی باشی که دختر منو نصف
شب بزنی بفرستیش _

الانم پرو پرو تو حرفم بپیری
..من+

تو چی؟؟متاسفم برای خودم که اجازه دادم دخترم با همچین آدمی _
ازدواج کنه امیدوارم خدا خودش مواظب ایندش باشه
نیشخندی زدم عجب ایندش مگه بده ی شوهر داره چپو راست خانوادش
خودش همه چپو

میکوبن تو سرش هیچی بهشون نمیگه _گوشو بده به دخترم دیگه هم
گوشی دخترمنو جواب نده

مکثی کردم +بله چشم بهش میدم ولی الان خوابه و اینک دخترتون زن
منه اجازه جواب دادن تلفنشودارم
..بیدار شد تماس بگیره_

...گوشیو قطع کرد بدون خدافظی

...خودمو رو تخت پرت کردم سعی کردم کمی بخوابمچشمام گرم شده بود

تو خواب بیداری بودم که صدای زنگ در اومد

10.11.20 21:21 [,شوهری

["Fouارسال از کانال]

شوهرشهوتمیم#

پارت#127

جون بلند شدم نداشتم تو خواب بیداری بودم حس کردم تخت تکون

خورد

صدای پا رو شنیدم

چشمامو بستم حتما آزاده رفت..خسته بودم دیشب نتونستم درست

حسابی

استراحت کنم

حالت خوبه؟؟؟_

باشنیدن صدای مرد توی خونه چشمام باز شد رو تخت نشستم

عصبی از رو تخت بلند شدم در اتاق رو باز کردم آزاده با همون لباس

گشاد رو به رو مردی ایستاده بوداخمام رفت توی هم +سلام

..با برگشتن آزاده صورت مرده رو دیدم محمدصادق

بدون گفتن من میاد توی خونم بی خبر اخمام بدتر توهم رفت.. +بی خبر

میای داداش

خند ای کرد _برای اومدن خونه داداشم باید شیپور بگیرم همه رو خبر

کنم

نگاهی بهش کردم + همه رو نه ولی مارو اره
نگاهی به آزاده کرد _ با آزاده تماس گرفتم گفت خونه نبودی از دیشب...
اومدم براش یکم خرید کردم
10.11.20 21:21 [، شوهری

["Fou ارسال از کانال]

شوهر شهوتیم#

پارت#128..عصبی زل زدم به آزاده دلیل نداشت زنگ بزنه ب داداشم
نگاهی به خریدای محمدصادق کردم..هرکی میدید فکر میکرد شوهرش
رفته که برنگرده

دیشب جای بودم..نتونستم بهش خبر بدم ممنون ک هوای آزاده رو
داری+

ابروهای محمدصادق پرید هوا _ کجا بودی داداش..وظیفمه هواشو داشته
باشم

پشتمو کردم بهشون رفتم سمت آشپزخونه لیوان آبی برداشتم
سرکشیدمش

حرصم بخوابه.... بازم صدای حرف زدنشون میومد ولی عجیب بود
متوجه حرفای که میزدن نمیشدم...این منو عصبی میکرد

..اشاره کردم سمت مبلا + بشین چرا ایستادی خنده ای کرد _ نه داداش
میخوام برم اومدم ی سری بزخم اینارو بدم برم

رفت سمت در که باش رفتم برگشت سمتم _ شب خواستی نیای خونه خبر

بده پیام دنبالش

اشاره ای کرد به ازاده _یا میبرمش خونه مامانش یا خونه ی ما اینجا تنها
نمونه ی زنه جوونه همسایه پسر مجرد داری

10.11.20 21:21 [,شوهری

["Fou ارسال از کانال]

شوهرش هوتیم#

پارت#129

...اخمام رفت توهم درسته موندن دیشب آزاده تنها توی خونه ی اشتباه
بود

ولی این که داداشمو دخالت داد تو مشکلاتمون ی شب خونه نبودن من
اینم اشتباه بود

پوفی کشیدم +ی شب نبودم.. دفعه بعدی خودم میبرمش پیش مامانش
مرسیتک خنده ای کرد به شونم ضربه ای زد_!باشه هرجور میل خودته من
برم خدافظ

دروبستم آزاده دیدم بالاسر خریدا ایستاده دنبال چیزی میگرده با همون
چهره عصبی رفتم سمتش

چیز خاصی قرار بود بخره ک اینجوری داری میگردی تو خریدا؟؟+
هومی گفت باز ب گشتن ادامه داد +لازم نبود شیپور بگیری دستت همه
رو خبر کنی که ی شب شوهرت خونه نبود

بازم جوابی بهم نداد سرمو کج کردم تو صورتش نگاه کردم

با توم میتونستی پیام بدی لیست کنی برات بخرم منو پیش داداشم +

..کوچیک نکنی

انگار ک چیزی پیدا کرده باشه ذوق کرد صاف ایستاد با دیدن نوتلا ها و
کیت کت های تو دستش متعجب زل زدم بهشاین همه کاکائو نوتلا برای
چپته مگه تو رژیم نمیگرفتی+

10.11.20 21:21 [, شوهری

["Fou ارسال از کانال]

شوهرشهو تیم#

پارت#130

با بی میلی نگاهی بهم کرد _به تو ربطی نداره... هوس کردم
یعنی هوسش هم ب داداشم گفته بود عصبی دستامو رو چشماش
گذاشتم

فشاری بهشون وارد کردم

دردم گرفت ولی درد غیرتم که من هستم شوهرش زندس ولی از برادرم
میخواه هوس رو رفع کنه

نیم خیز شدم سمتش هرچی تو دستش بود گرفتم

حق نداری اینارو بخوری فهمیدی؟؟+عصبی زل زد بهم _به تو چه ها... بده
میخوام بخورمشون بده

همشونو ریختم تو سطل آشغال +خودم برات میخرم هوس میکنی باید

ب

شوهرت بگی نه ب برادر شوهرت

عصبی نگام کرد _شوهرم خونه بود که بفهمه زنش چی هوس کرده؟؟

نیشخندی بهش زدم + بهونه دادم دستت.. ی شب نبودم ی بهونه خوب
برای کارات دستت دادم

عصبی نگام کرد _ بهونه نیست حقیقته.. حالا برو کنار برای چی
ریختیشون سطل آشغال

کشیدم کنار نگاش کردم سطل آشغال رو وسط آشپزخونه خالی کرد
مات زل زده بودم به کاراش کاکائو هارو بلند کرد ریخت تو سینک
10.11.20 21:21 [, شوهری

["Fou ارسال از کانال]

شوهر شهو_ تیم #پارت #131

شروع کرد شستنشون ناباورانه خنده ای کردم + از اشغالی درشون آوردی
که بشوری بخوری اون وقت غذای دهنی نمیخوری؟؟
برنگشت نگام کنه ولی صداش اومد

برای چی داری حرص میخوری هوس کردم بخورم انداختیشون سطل _
اشغال میخوام بشورم بخورمشون

نیشخندی زدم ولی کم کم لبنخندم جمع شد از فکری
که تو سرم گذشت وحشت کردم با عجله رفتم سمتش شونه هاشو گرفتم
به سمت خودم برگردوندمش تکون محکمی بهش دادم + ازاده ... هوس
کردی؟؟؟

متعجب زل زد بهم _ چیکار میکنی ولم کن... هوس کردن اینقد عجیبه؟
تکونی بهش وارد کردم از بین دندونام غریدمادم باش یعنی چی از
صبح هی هوس هوس راه انداختی .. نکنه +

بین منو ... نکنه حامله ای

قلبم داشت میومد تو حلقم بچه از ازاده .. تا الان هم خیلی گند زده بودم
همه چی خراب شده بود یه بچه خراب ترش میکرد چشمای ازاده
پر از ترس شد اونم میترسید ولی اون برای چی باید از بچه دار شدن
... میترسید باید خوشحال باشه اون

قدیم نبود ک دختر ندیده نشناخته با یکی ازدواج بکنه اونم علاقه ای
بهش

نداشته باشه

این زن برام مشکوک بود ولی لذیذ دستی به صورتم کشیدم

10.11.20 21:21 [شوهری]

[Fou ارسال از کانال]

شوهر شهو_تیم#

پارت#132 دستی به صورتم کشیدم + برو لباس بپوش بریم آزمایشگاه دعا
کن حامله

نباشی

انگار تازه از شک دراومده بود جیغی زد

حامله باشم مثلا میخوای چیکار کنی ها... اگر باشم خودم تنهای حامله _
کردم خودمو؟؟؟

دستی به موهام کشیدم + نزار دهنم به فحش باز بشه تو بزور بهشتتو
میکردی تو حلقم تا بکنمت

نمیدونم الان چه گوهی خوردی که هوس هوس میکنی...

... عصبی اومد سمتم_احمق شوهرمی فیلم پورن رو به من ترجیح میدی

بده میخوام نیز شوهرمو رفع کنم بد میخوام زندگیمو نگهدارم ؟؟؟؟

ارھهههههههههههه..ارھهههههههههههه بده بده برو لباس بيوش بریم +

بیٚنیم چه گندی اومده بالا بروووووو

برق اشکو تو چشماش دیدم ولی رفت برگشت رفتو اتاق تا نینمش

دوست داشتم سرمو بکوبم به دیوار صدای زنگ گوشیم

بلند شد رفتم سمتش با دیدن شماره نادیا لبمو بین دندونام

فشار دادم گوشیه برداشتم +میرم پایین سریع آماده بشو بیا

رفتم از خونه بیرون جوابش دادم +بله

نادیا_سلام خوبی...میتونی امروز بیایی؟؟

10.11.20 21:21 [شوهري]

[Fou"ارسال از کانال]

#شوهرشهو_تیم

پارت #133

دیدن شماره نادیا لیمو بین دندونام فشار دادم گوشیه برداشتم

میرم پایین سریع اماده بشو بیا+رفتم از خونه بیرون جوابش دادم +بله

ناديا

سلام خوبی... میتونی امروز بیایی؟؟_

چشم‌امو مالیدم + قرار نشد هی پشت سر هم زنگ بزنی بهم ...میدونی

!!..! خونم

نفس عمیقی کشید _ببخشید فقط میخواستم بات حرف بزنم مامان هم

نیست

امروز بردمش پیش داداشم تنهام

گوشه لبمو به دندون گرفتم _ نمیتونی امشب بیای اینجا؟؟؟؟ اگر نمیتونی
!!..! نمیخواد تا صبح بمونی یا اصلا الان بیا شب برو

اینقد واجبه حرفت؟ که اینقد اصرار میکنی بیام؟؟؟+

صدای نفس عمیقش تو گوشم پخش شد _ اره اوممم برای من مهمه
برای

!!..! تو رو نمیدونم

صدای پا تو پارکینگ میومد + بات تماس میگیرم برگشتم سمت ازاده دست
کردم تو کیفم کارتمو دراوردم گرفتم سمتش

بگیر خودت برو آزمایش بده خبرشو بهم بده کار برام پیش اومد باید +
برم

بهشون بگو زودتر بهت جوابو بدن

نگاهی به کارت تو دستم کرد صداش اروم بود خالی از هرحسی شایدم
من اینجوری حس میکردم

تا الان خودتو پاره کرده بودی که برم آزمایش بدم ببینی حاملم یانه _
الان میگی کار دارم

اصلا چ کاری داری تو مگه بابام اخراجت نکرد چ کاری داری دیگه

21:21 10.11.20 [، شوهری

["Fou ارسال از کانال]

شوهرشهو_تیم#

پارت#134

هوف صداش بدجوری رو مخم داشت میرفت دیگه کارت رو پرت کردم تو صورتش

بگیر برو آزمایش بده کار دارم این ک چه کاریه ب تو هیچ ربطی +
نداره فهمیدی

.. اینقد به جون من غر نزن...

سوار ماشین شدم تا ماشین رو روشن کردم تو اینه
نگاه کردم نبودش رومو برگردوندم جلوی ماشین ایستاده بود
کارتم تو دستش بوق زدم بره کنار ولی نرفت بجاش کارتمو گرفت
تو 2تا دستش شکوندش دندونمو رو هم فشار دادم دیگه داشت غیرقابل
..تحمل میشد افسار پاره کرده

قدم برداشتم سمتش دریغ از یک قدم جابه جا شدن دندونامو
رو هم فشار دادم بازو شو تو دستام گرفتم و با عصبانیت غریدمچته هار
شدی ازاده...بیرمت دامپزشکی واکسن هاری بزمن واست؟+
گستاخانه دستشو از بیرون کشید زل زد تو چشمام
کدوم گوری داری میری که اینقد عجله داری؟_
نیشخندی بهش زدم +دردت اینه؟؟؟؟ که بفهمی من کجا میخوام برم؟؟؟؟
بدون اینکه تغییری تو نگاهش ایجاد کنه _اره ...بگو کارت چیه؟ چیه که
شب

نمیای خونه منو با عجله دعوا بلند میکنی بعد میگی کار دارم! این کار
چییههههه؟

21:21 10.11.20 [, شوهری

["Fou ارسال از کانال]

شوهرشهو_تیم#

پارت#135

..صداش بلند شده بود...داشتابرو ریزی میکرد
...چیزی که به شدت ازش متنفر بودم افکار مردم درباره زندگیم بود
..و الان آزاده داشت کاریو انجام میداد که ازش نفرت داشتم
نمیتونستم اینو تحمل کنم خارج از تحمل من بود فکشو بین دستم گرفت
فشار محکمی به فکش وارد کردم
و عصبانیت غریدم +در دهن تو ببند آزاده ...چیه؟ صداتو میبری بالا که
کدوم کثافتی صداتو بشنوه؟ ...بی ابروی میخوای درست کنی؟؟ تو محلی
که داریم زندگی میکنیم؟؟خوشت میاد انگشت نما بشی؟
دستاشو رو سینم گذاشت هولم داد به عقب
بیشعور ولم کن ...توی عوضی داری بی ابرومون میکنی اون کار -
لعنتیت چیه...بگو
چی میشنیدم؟ بیشعور...؟؟؟عوضییی... خیلی دیگه داشت پرو میشد چرا
لالمونی گرفتی چرا زر نمیزی ...بگو-
خفه خفه...ببند دهن بی صاحب تو خفه شو آزاده ببند +
بازو شو گرفتم کشیدم سمت اسانسور +گمشو برو بالا برو نمیخواه بری
جای رو مخ من نباش اسکی نرو رو مخم بلایی به سرت میارم که
!مرغای آسمون به حالت گریه کنن

صدای پوزخندش رو مخم رفت _هر گوهی میخوای بخوری... که حرف
نمیزنی ... نمیگی کارت چیه ها...اون پسر سربه زیری که خیلی تعصبی
غیرتی بود و من باهاش ازدواج کردم و نمیبینم کجا میخوای بری بگو و
!خودتو منو خلاص کن

10.11.20 21:21 [,شوهری

["Fou ارسال از کانال]

شوهر شهو_تیم#

پارت#136

ی لحظه بود عصبی شدم دستمو گذاشتم رو صورتش هولش دادم
سمتش

دیوار صورتشو چسبوندم به دیوار صدای سرش تو پارکینگ پیچید
_اخرخرخر

سرمو بردم سمت گوشش_اون پسر ساده سربه زیر بری رو مخت میشه
... عذاب الهی برات

وقتی بهت میگم دهنتمو ببند یعنی ببندش اینقد رو مخ نرو

با صدای اسانسور فشاری به سرش دادم ولش کردم رفتم عقب

!..! گمشو برو بالا حق بیرون رفتن هم نداری دیگه تا برگردم+

با باز شدن اسانسور برگشتم سوار ماشین شدم به سرعت از پارکینگ
.. خارج شدم

ازاده#

با نگاهم رفتن ماشینو دنبال کردم اروم لیز خوردم نشستم رو زمین

دراسانسور باز شده بود

ولی اینقد انرژی تحلیل رفته بود که نا نداشتم ببینم کیه ابروداری کنمبلند
بشم برم توی خونه فقط سرمو تکیه دادم به دیوار پشت سرم
چشمامو بستم

چنددقیقه توی همین حالت موندم که صدای پای اطرافم اومد بعدش
صدای اریافرن _ازاده..پاشو

چشمامو بزور بازکردم نگاهمو دوختم تو چشماش دستشو به سمتم دراز
کرد

بلندشو چرا نشستی رو زمین سرده سرمامیخوره شکمت_

نگاهی به دستش کردم ..یادصبح افتادم به چه حالتی کنارش بیدار شدم
اخمی رو صورتم نشست دست گذاشتم رو زمین بلند شدم که لبخندی زد
رفت عقب _طلبکاری؟؟

نگاهی به دور ور کردم جوابشو ندادم

یه خورده از درگیریتو با شوهرتو شنیدم چیشده باز؟؟؟ میخوای حرف _
بزنییم؟؟21:21 10.11.20],[شوهری

["Fouارسال از کانال]

شوهرشهو_تیم#

پارت#137

بدون هیچ حرفی کیفمو از رو زمین برداشتم سرم درد میکرد استخون
گونمم همینطور

محمدرضای بیشعور دستم ناخداگاه رو استخون گونم نشست

توجه ی اریافرن رو جلب کرد خم شد نگاهی به صورتم کرد
قرمز شده ...چیشده؟؟؟_

محلش ندادم خواستم برم سمت
اسانسور که بازمو رو گرفت کشید سمت خودش با صورت رفتم تو
قفسه سینش اخی گفتم سعی کردم ازش فاصله بگیرمگوش کن
....دیشب رو از ذهنت پاک کن..یه اشتباه کردی توی مستی _
.. داری خودتو سرزنش میکنی

اون هرروز هرلحظه داره جلوی چشمت و دور از چشمت اشتباه میکنه
تو دست از سر این زندگی برنمیداری...بزار کمکت بکنم به دیشبم فکر
نکنیم

صدای ارومش حرفای که با اطمینان میزدشون نگاه نافذش باعث میشد
خواه یا ناخواه از خواستش اطلاعات کنی نمیدونم چی توی نگاهم دید که
گفت _بریم مطب؟؟؟

ازش کمی دور شدم اروم تر شده بودم ولی بازم نمیتونستم تو چشماش
نگاه کنم

نه ...باید برم آزمایشگاه+

آزمایشگاه چی؟؟؟خب بیا ببرمت آزمایشگاه بعد میبرمت مطب_
با تردید نگاهش کردم _چیه؟؟؟نریم؟؟؟ اگر میخوای توی خونت هم
میتونم

بات حرف بزnm یا بیای خونم... با استرس نگاش کردم توش خونسش یا
خونم نه اگر محمدرضا میومد

21:21 10.11.20 [شوهری]

[Fou ارسال از کانال]

شوهرشهو_تیم#

پارت#138

ازش کمی دور شدم اروم تر شده بودم ولی بازم نمیتونستم تو چشمات
نگاه کنم

نه... باید برم آزمایشگاه+

آزمایشگاه چی؟؟؟ خب بیا ببرمت آزمایشگاه بعد میبرمت مطب_
با تردید نگاهش کردم _چیه؟؟؟ نریم؟؟ اگر میخوای توی خونت هم
میتونم

بات حرف بزنم یا بیای خونم

... با استرس نگاهش کردم توش خورش یا خونم نه اگر محمدرضا میومدنه
... نه ب..بریم+

باشه ای گفت پشت سرش رفتم سوار ماشینش شدیم توی سکوت به
بیرون

زل زده بود

تمام راه سکوت کرده بود ممنونش بودم که حرفی نزد
اینجوری بهتر میتونستم به اتفاقات چند لحظه پیش فکر کنم
رو به روی آزمایشگاه ایستاد مکثی کردم اگر واقعا آزمایش مثبت بشه ...
چی

باید چیکار کنم آه خدایا خودت میدونی زندگیم چطوریه نمیخوام ی بچه

بی

گناه بدبخت بشه

نفس عمیقی کشیدم پیاده شدم که صدای بسته شدن دراونم اومد
برگشتم

سمتش _ میام بات برو سری تکون دادم رفتم تو آزمایشگاه.. خلوت بود
سریع ازم آزمایش گرفتن

پنبه رو دستم اومدم بیرون

دوستان رمان شوهر شهو تیم ادامه داره لغت ندین فقط اسم چنل عوض
شده

10.11.20 21:21 [, شوهری

["Fou ارسال از کانال]

شوهر شهو_تیم#

پارت#139

اریافرن با دیدنم از رو صندلی بلند شد اومد سمتم.. اما

من راهمو کج کردم سمت پذیرش + خانم ببخشید

بودن اریافرن رو پشت سرم حس کردم اما بی توجه بهش زل زدم به

خانمی که با لوندی

سرشو آورد بالا _ جانم عزیزم لبمو با زبونم تر کردم + آزمایش بارداری دادم

کی جوابش میاد؟

لبخندی زد نگاهی به دفتر جلوش کرد _ عزیزم چندروز طول میکشه

..باتون تماس میگ

دست کردم تو کیفم چندتا تراول دراورددم +عجله دارم زودتر جوابش رو
...بدین

با دیدن پولای تو دستم خندید _اینقد عجله داری یا ب سلامتی مثبتی یا
منفی دیگه

زمان مناسبی برای شوخی خوشمزگی نبود
حالم خوب نبود میترسیدم ترس از هرجهت داشت بهم حمله میکرد کاش
میفهمید از نگاه خستم
اریافرن_ازاده بیا کنار

اومدم این ور اریافرن رفت شروع کرد با دختره حرف زدنبیحال بودم
حرص جوش آزمایش خون همه باعث شده بود فشارم ب
شدت بیوفته

اه خدایا تنها لطفی ک میتونی بهم بکنی اینه حامله نباشم
رمان شوهر شهو تیم ادامه داره لطف ندین عزیزان

10.11.20 21:21 [,شوهری

[Fou"ارسال از کانال]

شوهرشهو_تیم#

پارت#140

لیز خوردم رو صندلی نشستم که بازوم به سرعت کشیده شد
بلند شدم رومو برگردوندم چشمای خستم تو نگاه گیج
اریافرن گره خورد نفس عمیقی کشیدم _جریان آزمایش بارداری چیه
!!...ازادهخسته تر اینی بودم که بخوام حرف بزنم دستمو کشیدم از

دستش به سمت

خروجی حرکت کردم

ازاده..کجا میری ازاده باتوم..

دوست داشتم گوشامو بگیرم فریاد بزنم دست از سرم برداررید

خستم ترو خدا ولم کنید اشکام دونه دونه رو گونه هام میرقصیدن نفس

نفس

افتادم

چشمام باز اشکام روونه بود ولی انگار هیچجای

!..! رو نمیتونستم ببینم نمیدونستم کجا دارم میرم اصلا دارم چیکار میکنم

جنگ با محمدرضا..رفتنش..اریافرن..تست بارداری ..همه

جمع شده بودن از تحمل من خارج بودن ..اگ اگر تستم مثبت باشه

!! چی اگر واقعا باردار باشم چیکار باید بکنم!!!..خدای منخودمو زندگیم رو

هوایم ی..یه بچه ی نطفه ..یه جنین یه نوزاد توی

!!زندگی منو محمدرضا جایی داره

مایی که نمیتونیم همدیگه رو درک کنیم اون بچه دارای مادری میشه

که به پدرش شک داره ب شدت شکست خورده

پدري که از این زندگی فراریه..ول ولی ..اگر با اومدن بچه .. به

زندگی وابسته بشه چی؟؟؟

رمان شوهر شهو تیم ادامه داره لطف ندین عزیزان

21:21 10.11.20 [,شوهری

[Fou" ارسال از کانال]

+ aaaaaaaaaaaaaa d|z|

... نمیدونم با چه سرعتی خودمو بهش رساندم ولی بهش رسیدم
کشیدمش تو بغلم تنش میلرزید انگار بقیه شاهد این صحنه بودن که
هجوم

...اوردن به سمتمون +ازا

..تو دستام بی چون شد +ازاده...ازاده

اقا چیشده؟؟؟_

.. غش کرده+

نمیدونستم تو این موقعیت نبودم تا حالا ولی باید ارامش خودمو حفظ میکردم با صدای اشنای برگشتم عقب..اریافرن چیشده..
..یدر+

دستشو رو شونم گذاشت ازاده

10.11.20 21:21 [شوهري]

[Fou"ارسال از کانال]

#شوهرشہو_تیم

پارت #142

دستشو رو شونم گذاشت ازاده رو تو بغلم جوری که پدر بهش دید داشته
باشه گذاشتم اومد جلو نبضشو گرفت

صحنه ی ترسناکی بوده براش از رنگ زردش مشخصه فشارش افتاده _
چیزی برای نگرانی نیست..بلندش کن ببریمش بیمارستان سرم بزن
براش

بلندش کردم ایستادم +مطب نزدیک تره میبرمش اونجا یه سرم براش
.. میزنم... مخالفتی نکرد _همراهت میام
بدون مخالفت به سمت ماشینم خواستم قدم بردارم که صدای بلند پدر
متوقفم کرد

بیا سوار ماشین بشو کجا میبریش_
ماشین پدر نزدیک تر بود بهترین گزینه الان ماشین او بودش
اروم ازاده رو صندلی عقب گذاشتم خواستم در ماشین رو باز کنم که
چشمم به داروخانه افتاد +الان میام
به سرعت به سمت داروخانه رفتم به سرعت چیزای که میخواستم رو
گرفتم سوار ماشین شدم +بریم
به سمت مطب راه افتاد ..نزدیک بود برای همین زود رسیدیم منتظر
پارک ماشین نشدمو به سرعت پیاده شدم ازاده هم بلند کردم
بزور کسیه داروها رو برداشتم به سمت مطب قدم برداشتم.. میدونستم
باید منتظر صحبتی با پدر باشم ..حتما ازم توضیح میخواد
10.11.20 21:21 [شوهری]

["Fou ارسال از کانال]

شوهر شهو_تیم#

پارت#143

الان مهم زنی بود که بین دستام بیهوش بود شانسم زد اسانسور پاکینگ
بود

تا رفتم توی اسانسور پدرهم رسید دکمه رو فشرد در اسانسور بسته شد

زل زدم به صورت بی رنگوروش
کيه اريافرن۔

نگاهی به پدر کردم +بعد توضیح میدم پدر
!..! دراسانسور باز شد +کلید توی جیمه

به سرعت کلید رو درآورد درمطب رو بازکرد دويدم سمتدراتاقم دری که
توی اتاقم بود رو باز کردم يه مکان کوچک برای
وقتی که مراجعه کننده زياده

نیاز به استراحت داشتم رو تخت یک نفره خوابوندمش تندی چوب لباسی
تو اتاق رو آوردم بالا سرش اسینشو زدم بالا سرم رو زدم امیدوار بودم
زودبه هوش بیاد ـ اريافرن

باصدای بابا برگشتم سمتش بلند شدم دنبالش رفتم نشست رو صندلی
میزم

منم روی یکی از مبل ها انگار برعکس شده
بود من مراجعه کننده بابام بودم ـ این زن کيه ؟؟؟
!..!نگاش کردم +یکی از مراجعه کننده هامه بابا

مستقیم زل زد تو چشمم ـ تو بغل تو اونم غش کرده چی میخواست؟؟؟
نفس عمیقی کشیدم مجبور بودم یکم دروغ بگم ؟؟؟داشتم رد میشدم که
متوجه حال بدشون شدم خواستم برم به سمتشون ـ

دیدم ماشینی به نزدیکشه پریدم کشیدمش عقب دیدین که اگر من
نبودم الان

شاید بیشتر ی غش کردن بود

نفس عمیقی کشید_باشه باباجان ...کارخیلی خوبیم کردی افتخار میکنم
بهت که ساده نگذشتی
لبخندی زدم که بلند شد +کجا پدر
دستی به کتش کشید

بیمارستان بیمار دارم باید برم ..بعد کارت یه سر ب مادرت بزن دلش _
برات تنگ شده خون به جیگر این زن نکن چشمودلش توی
10.11.20 21:21 [,شوهری

["Fou ارسال از کانال]

شوهرشهو_تیم#

پارت#144

!..! بلند شدم +چشم پدر امشب میام میبینمشلبخندی بهم زد رفت بعد
رفتن پدر ..وارداتاق شدم نصف سرم تموم شده
نگاهی به صورتش کردم رنگش برگشته خوبه بازم تکیه دادم به صندلی
!..! پاهامو رو میز کوچیک وسط اتاق گذاشتم چشمامو بستم
ازاده#

سردم بود تکونی خوردم که دستم سوزداد چشمامو بازکردم
همه جا تاریک بود هیچی نمیتونستم ببینم اینجا دیگه کجاست..گیج
نشستم

... به دستم نگاه کردم

سرم تو دستم بود..یعنی بیمارستان اوردم؟؟؟برای چی ..تنها چیزی که
!..! یادمه اینه تو بغل اریافرن بودم

باترس دستمو اروم صاف گرفتم سعی کردم از رو تخت بیام پایین که پام
خورد به چیز سفتی صدای بدی ایجاد شد
!!..گند زدم+

!!..بشین رو تخت چرا بلند شدی_صدای اریافرن بود با کنجکاوی نشستم
رو تخت با روشن شدن همه جا
چشمامو بستم

بازکن چشمامو اددستت چرا خون اومده بده من ببینم_
چشمامو باز کردن اریافرن دستمو تو دستش گرفت سرمو دراورد نگاهمو
به اطراف

!!..چرخوندم اتاق کوچیکی بود خیلی کوچیک ولی تکمیل
10.11.20 21:21 [،شوهری

["Fou ارسال از کانال]

شوهرشهو_تیم#

پارت#145

گلوبه شدت خشک بود سعی کردم اب گلوبه رو قورت بدم ولی تغییری
!!..نکرد +اب میخوامصدام به شدت گرفته بود نگاهی بهم کرد پنبه چسبی
رو دستم زد _تکون

!!..نخور تا برگردم

سرمو به نشونه باشه تکون دادم رفت ..از در باز سعی کردم بیرون رو
!!..دید بزنم که با لیوان ابی اومد داخل

چشمام برق زدن

اب رو از دستش گرفتم مثل ادمای که 3روزه اب نخوردن وحشیانه
قورت میدادم از کناره های لبم اب سرازیر شده بود
انگاری خیلی تشنه میخوای بازم اب بیارم...؟؟؟_
لیوانو به سمتش گرفتم نفس عمیقی کشیدم +اهه نه خداخیرت بده
گلو

...!خشک بود

لبخندی رو لباش نقش بست_مرسی اگر حالت خوبه که کمی حرف
بزنیم...؟؟

نگاهی به دورور کردم +اینجا کجاست ساعت چنده؟؟؟چه حرفی
بزنیم؟؟نگاهی به ساعت تو دستش کرد _مطبه!!... ساعت 8شبه...درباره
ازمایش بارداری رفتار امروز شوهرت توی پارکینگ
...!چشمم گرد شد +وای خدای من چقد دیرشد!!!...باید برم خونه
خنثی زل زد بهم

بری خونه چیکار ...بیا بریم حرف بزنیم درباره امروز ..اینقد فشار _
...!عصبی روت بوده که غش کردی

21:21 10.11.20 [,شوهری

["Fouارسال از کانال]

شوهرشهو_تیم#

پارت#146

نامطمئن زل زدم بهش که پوفی کشید دستمو گرفت دنبال خودش راه
انداختم

نگاهی به دستم که تو دستش بود کردم.. من یه زن شوهر دار بودمدرسته
تفکر امروزی داشتم ولی شوهرداریم مثل ماما مثل زنای قدیم
بود

درسته ی بار اشتباه کردم به شوهرم خیانت کردم ولی دیگه اینو تکرار
نمیکنم

..دستم از دستش کشیدم بیرون که برگشت نگام کرد
... چرا از تو نظر میخوام اصلا بیا بشین برام حرف بزن..
بگو ببینم چی شد

باتعجب زل زدم بهش
از من چرا باید نظر بخوای؟؟ ببخشید که ی جورای مراجعه کننده به +
!..! حساب میام
خنده ای کرد

هیچ کدوم از نظرات تا جای که من میدونم تو زندگیت بهت کمک _
!..! نکردن اینم بزارم پای خودت که کلا گند میزنی بشین ببینم
بشیننمیدونم شاید راست میگفت اگر نظراتو تصمیماتم خوب بودن که
زندگیم

.. اینجوری نمیشد حق باش بود
نشستم رو به روش فاز دکترا رو برداشت صداشو صاف کرد _ خب
!..! تعریف کن

تعریف کنم؟؟ چیه لجنزاری که درست کردم و هر لحظه بدتر توش غرق
میشم؟؟

!..!ازاده کجای؟؟ باتوم ها میکنم شروع کن۔

نفس عمیقی کشیدم

به داداشش پیام دادم که برام خرید کن بیار خونه چیزی نداره +
.. محمدرضا هم از دیشب نیستش

21:21 10.11.20 [, شوهری

["Fou ارسال از کانال]

شوهرشهو_تیم.#

پارت#147 دستش دردنکنه کلی خرید کرد آورد ولی قبلش محمدرضا اومد
خونه

بحثمون شد خوابیدم وقتی محمدصادق اومد

دربراش باز کردم خلاصه محمدصادق رفت محمدرضا شروع کرد که
ابروشو بردم چرا به خانوادش گفتم

!!ابروهای اریافرن پرید بالا _چه جالب خب ادامه بده

اره ...ام محلش ندادم تو اشپزخونه مشغول بازکردن نوتلا بودم که اومد +
با دادوبیداد هرچی کاکائو نوتلا بود

ریخت تو سطل اشغال منم درشون اوردم شروع کردم شستنشون یهو
!!گفت چیه هوس کردی نکنه حامله ای حقیقتش ترسیدم

خم شدم لیوانو پر اب کردم دهنم خشک میشد هی
حامله مگه چندوقت پیش باهم رابطه داشتین؟؟؟_

لیوان رو از لبام فاصله دادم

قبل قهرو جریان سرم از اون موقعه رابطه نداشتیم+

خب خیلی میگذره چطوری احتمال داد باردار باشی؟؟؟_شونه ای بالا
انداختم

اریافرن_ادامه بده

زبونمو رو لبم کشیدم موهامو زیرشالم فروکردم
بحثمون شد گفت برم لباس بپوشم سریع آزمایش بدم خیلی حرصی بود
+

ولی وقتی اومدم تو پارکینگ تلفنشو قطع کرد گفت که خودم برم نمیتونه
بیاد

!! کارداره.. بهش پیله کردم کجا میری دعوا مون شد

21:21 10.11.20 [,شوهری

["Fou ارسال از کانال]

شوهرشهو_تیم.#

پارت#148

با چشمای کنجکاوش زل زد بهم _بنظرت حالا حامله ای؟؟

سوالش جوری بود که میدونستم سوالای دیگه ای هم پشت این سوال
!...! هستن سرمو انداختم پایین +نمیدونم...احتمالش کمه ولی.... اه خدای

من

!!نمیدونم

دستامو رو صورتم گذاشتم اریافرن_ازاده... اگر حامله باشی چیکار

!!میکنی نگهش میداری یا سقط میکنی

شتاب زده زل زدم به اریافرن چقد راحت اسم سقط رو میاره رو زبونش

من.. نمیدونم اگر باشه...نمیدونم وضعیت زندگیم درست نیست... شاید
+

...با وجود

پرید تو حرفم نداشت کامل کنم جملمو انگشتش رو گرفت سمتشم
...!میدونستم همچین فکری تو سرته میدونستم_

گیج زل زدم بهش این لحن هیجانی‌ش یکم برام سخت بود درکش
اونو یا همیشه ساکت اخمو دیدم یا جدی این جدید بود البته اون شبی
که

باش رابطه داشتمو یادم نیست آزاده.. ب من نگاه کن الان قدیم نیست که
بخوای شوهرتو با یه بچه _

پابند کنی اینجوری خودت پابند بدتر این زندگی میشی

10.11.20 21:21 [, شوهری

["Fou ارسال از کانال]

شوهر شهو_تیم#

پارت#149

محمد رضا#

تا در زدم در باز شد وارد شدم کسی تو پذیرای نبود + نادیا.... نادیا
بشین الان میام_

صداش از تو اتاق میومد راهمو کج کردم بجای نشستن رو مبل
رفتم جلوی در اتاق تقه ای ب در زدم وارد شدم جلوی آینه مشغول براش
زدن به ترقوش بود آرایش دلربای رو صورتش داشت دستمو رو شونش

کشیدم

..اا اومدی داخل۔

با انگشتام آروم شونشو فشار میدادم +چیکارم داشتی نادیا... کارمهمی رو
ول کردم اومدم

براش رو ول کرد نگاهشو از توی آینه دوخت ب چشمام.. استرس از تو
چشماش هم

مشخص بود جی میخواست بگه که اینقد استرس داشت
..برو بشین یه شربت بیارم صحبت کنیم۔

کمی از نگاه پر از استرسش منم استرس گرفتم
چیزی نمیخواد بیاری بشین بگو چیشده که اینقد مهمه +
رو صندلی میز آرایشش نشست باز برگشت سمتم زل زد به انگشتاشاوم
میدونی محمدرضا... چیزه اهی۔

خیلی آروم حرف میزد منه من میکرد اعصابم خورد شد
...نادیا سریع تر +

چشماشو روهم فشار داد _محمدرضا من عاشقت شدم... تروخدا گوش
کن

21:21 10.11.20 [,شوهری

["Fou ارسال از کانال]

شوهرشهو_تیم#

پارت#150

چشمامو آروم بستم +چی داری میگی؟؟؟

دستشو رو پام حس کردم _تروخدا گوش کن من میدونم چطوری بهت
نزدیک شدم یا چطوری اصلا رابطمون شروع شد
ولی محمدرضا من همون شبی که توخونت زیرت بودم یه حسی بهم
دست

داد...با ابروهای بالا رفته زل زدم بهش کمی سرمو کج کردم
که دستشو رو صورتش گذاشت شروع کرد گریه کردن _محمدرضا
جوری نگام نکن انگار دارم دروغ میگم
زل زد تو چشمم _بخدا اون روز که صیغه ای بینمون خونده شد عشقم
بهت بیشتر شد
از جام بلند شدم +اون خونه ای که دیدی اون ماشینی که دیدی مال من
نیستن خونه مال زنه ماشین کادو ازدواجمونه بازم ب نام زنه
کمی نگام کرد یهو از جا پرید _تو... تو فکر کردی من بخاطر پولت
دارم میگم عاشقت شدم؟
لبخندی بهش زدم +همچین حرفی نزدم ولی گفتم که بدونی چشمت ب
اونا

نباشه دم از عاشقی بزنی
چشماشو محکم بست اومد سمتم بغض تو صداش باعث شد متعجب
نگاش
کنملعنتی دارم میگم عاشقت شدم... مگه دست خودم بود..من اونی که
فکر _
میکنی نیستم.. نیستم

21:21 10.11.20 [, شوهری

["Fou ارسال از کانال]

شوهر شهو_تیم#

پارت#151

دستمو به صورتم کشیدم +مگه من چه فکری میکنم؟؟
چشماش لبریز از اشک شده بودن _تو...با اون برخورد اولمون فکر
...!میکنی من ی خرابم..که زیر همه بودم
بهتر این هم دربارش فکر نمیکردم برای سرگرمی هم صیغش کرده
بودم.. نه عشقو عاشقی
صورتم رو بین دستاش گرفت _نگام کن محمدرضا...بخدا من اینی که
فکر میکنی نیستم
هی میگفت نیستم خو تو چی هستی من فقط همینارو ازت دیدم دستاشو
کنار زدم +هی میگی این نیستم پس چی هستی
...!پلکی زد که اشکاش رو گونه هاش ریختن _من بهم تجاوز شد
با شنیدن حرفش کنجکاو زل زدم بهش _فرستادنمون یه مهمونی که
جمعشون کنیم رفتیم اتاق ها رو چک کنم یکیشون مست بود کشیدم
داخل
...بهم تجاوز کرد

با دهن باز نگاهش میکردم داره منو مسخره میکنه؟
با انگشتاش بازی میکرد _خودمو ثابت کردم که من مقصر نبودم اون
بهم تجاوز کرد بزور عقدش شدم زندگیمو جهنم کرد این خونه رو برام

گذاشت ی روز برگه طلاق توافقی اومد جلو در خونه... طلاق گرفتیم
..خونه رو برام گذاشت رفت

با چشمای ریز شده زل زدم بهش +انتظار داری باور کنم اون حرفت
چی... گفتی فقط با مجرمایی کلفتی

بلند شد رفت.. رفتنشو با چشم دنبال کردم رفت توی اتاق بعد چند لحظه
برگشتشناسنامه ای گرفت سمتش _بازش کن ببین... اون حرفم همینجوری
زدم

از گفتی که پژمان رفت من رابطه ای نداشتم
📧 برای خرید وی ای پی رمان شوهر ب ایدی زیر پیام بدین

elnazmsv@

10.11.20 21:21 [,شوهری

["Fouارسال از کانال]

شوهرشهو_تیم.#

پارت#152

شناسنامه رو با تردید ازش گرفتم قسمت ازدواج رو باز کردم
راست میگفت پژمان جمشیدی به عنوان اسم شوهر سابق تو چشم
میخورد اخمام توهم فرو رفت

شناسنامه رو گرفتم سمتش +حالا ک چی.. یه شناسنامه به داستان
تعریف

کردی با خودت گفتی حالا نرم میشهلبشو به دندون گرفت باز چشماش
پراز اشک شدن من چیه این زنو باور

میکردم

حش ری بودن اون روزشو یا عاشق مظلوم بودن امروز رو
از جام بلند شدم رفتم سمت در _محمدرضا خواهش میکنم من عاشقت
شدم

برنگشتم سمتش +من برای این صیغت کردم که حال کنیم نه
...عشقو عاشقی

تند نرو

به سرعت از خونه زدم بیرون لعنتی یه روز راحت من نباید داشته باشم
اون ا آزاده این از نادیا
هوف شماره آزاده رو گرفتم با چندتا بوق صدای گرفتش پخش شد _چی
میخوای

این زن چرا رام نمیشد همش دوست داشت لجبازی کنهرفتی
آزمایشگاه؟؟+

...بله رفتم جواب هم گرفتم_

10.11.20 21:21 [,شوهری

["Fou ارسال از کانال]

شوهرشهو_تیم#

پارت#153

لیمو به دندون گرفتم +جواب چی بود؟؟؟؟

قلبم تند میزد از نتیجه مثبت میترسیدم نباید مثبت میشد بچه ای نباید
توی

!!..این زندگی میومد

!!..منفیه برو خوش بگذرون با دمت گردون بشکن_

دندونامو رو هم ساییدم اومدم حرفی بهش بزنم که تماس رو قطع کرد
!!..لعنت بهت ازاده+باید زبون این زن گستاخ رو کوتاه میکردم چندماه
ازازدواجمون گذشته

بود نه من کاری کرده بودم

نه این ی روز خوش برای من گذاشته شده بود ولی الان این که از این
توله سگ بچه نداشتم

برام مهم بود ماشینو پارک کردم پیاده شدم که با مدیر ساختمون رو به
!!..رو شدم

!!..به به سلام اقا خوب هستین دنبالتون میگشتم_

پوف این دیگخ چی میخواست

سلام ممنونم شما خوبین خانواده محترمه خوب هستن والا بیرون بودم +
!!..جانم ..شارژ ساختمون رو دادیم

دستشو رو شونم زد

نه ی صحبتی بات داشتم ...من دقیق اطلاع ندارم ولی بعضی از _

همسایه ها از سروصداهای که از خونتون میاد

بعضی وقتا جنگودعوا ی سریع صداهای زشت ..عصبی هستن مرد

!!..شماها اول زندگیتونهلبخند عصبی زدم

یکم به مشکل خوردیم چشم حق دارن رسیدگی میکنم+

چندبار به شونم کوبید رفت ...وارداسانسور شدم چشمامو بستم اینقد

امروز همه چی توهم پیچیده شده بود که مثل ی گرگ میتونستم
ازاده رو دندون بگیرم تیکه تیکه کنم شاید با نبودش کمی اروم میشدم
...لعنتی

21:21 10.11.20 [, شوهری

["Fou ارسال از کانال]

شوهرشهو_تیم#

پارت#154

...درو باز کردم کسی تو پذیرای نبود

کاشکی اصلا نبودش امیدوارم باز شروع نکنه غر زدن که توانای
کشتنشو دارمتوی اتاق هم نبود شونه ای بالا انداختم لباسمو عوض کردم
خسته رو

تخت دراز کشیدم

اوف این زنا چقد آدمو خسته میکنن اومدم ی بارم ک شده خوش باشم با
نادیا

...عاشق شد

یکم که آروم شد میرم باش حرف میزنم این عشقوعاشقی از ذهنش
بیوفته

...شام کشیدم میخوری بیا_

با صدای آزاده کنجکاو نگاش کردم آرایش کرده لباس خوشگلی هم
پوشیده بود +بسلامتی مهمون داریم که تیپ زدی؟
دستشو به پیرهنش کشید

نه من همیشه همینجوریم فقط چشم میخواد که تو نداری.. بیا شام..
دندونام رو ب هم فشار دادم+سیرم خودت بخوررفت دستمو رو چشمم
گذاشتم خدایا به ما مردا صبر بده.. این چه زبونی
بود که دادی به اینا
#ازاده

...به درک نخور مرتیکه خر...خیلی گشتم بود افتادم به جون ما کارونی
...به خودم که اومدم بیشتر دیس رو خورده بودم
بلند شدم ظرفارو با شکمی پرجمع کردم..بقیه غذارو ریختم تو سطل زباله
مطمئن بودم بلند میشه غذا بخوره
کوفت بهش میدم نه غذا
10.11.20 21:21 [,شوهری
["Fouارسال از کانال]
شوهرشهو_تیم#

پارت#155دوست داشتم برم بیرون خونه اونم با وجود محمدرضا هواش
سنگین بود

تلویزیون روشن کردم الکی شبکه هارو بالا پایین میکردم .. اینم هیچی
نداره

....پتو بالشتی از توی اتاق برداشتم رو کاناپه انداختم
سعی کردم بخوابم موفق هم شدم
با شنیدن صدای ظرف تو آشپزخونه گوشام تیز شد
...هیچ غذایی برای من نداشته..

نیشخندی زدم پس میخواستی برات چلوگوشت بزارم
با صدای پاش چشمامو بستم _آزاده... آزاده
محلش ندادم سعی داشتم نفسم منظم باشه متوجه بیداریم نشه
باتوم بیدارش برام ی چیزی درست کن بخورم_انگاری خرس خوابیده ن
ی زن_

با رفتنش صدای درخونه نیشخندی زدم
..خرس اون مادر عفريتته
اریفرن#

خونه تو سکوت غرق شده بود +مامان.... مامان
سلام آقا کوچیکه... مادرتون تو گلخونه هستن_
تشکری کردم به سمت گلخونه قدم برداشتم هربار که دل مامان میگرفت
میرفت گلخونه

حتما امروز هم دلش گرفته هعی کاشکی میتونستم پیشش بمونم
10.11.20 21:21 [,شوهري
[Fou" ارسال از کانال]

شوهر شهو_تیم.#
پارت#155روکاناپه نشستم شبکه هارو بالا پایین میکردم حوصلم به
شدت سررفته
!..! بود

پاهامو به بالای مبل تکیه داده بودم ابشار موهام رو زمین ریخته بودن
سردرد گرفتم

...! ولی نمیدونم چه مرضی بود که دوست نداشتم درست بشینم
شبکه جم فود حسابی گشتم کرد غذاهای خوشمزه ای درست میکرد با
شروع شدن
ی آموزش کیک به سرعت بلند شدم رفتم تو اشپزخانه صدای تلویزیون
رو زیاد کردم
...! اروم اروم با آموزش مواد رو مخلوط میکردم
حس میکردم خیلی مواد زدم ولی نمیدونم چرا حس خوبی پیدا کردم با
شیرینی درست کردن
بوی وانیل زیر بینیم پیچید حس خوبی بود
...! گذاشتمش تو فر رو این نشستم منتظر مونم زمان پختش تمام بشه
برام غذ بکش گشتم... مودم عوض شده بود خوشحال بودم.+ غذا
نداریم
صدای ارزش نشنیدم ولی تصویر مزخرفش جلوی چشمام اومد
این همه دیگ پر بود چطوری غذا نداریم.
.. شونه ای بالا انداختم نخوردی منم ریختمش
رگه های سرخ عصبی تو چشماشو میدیدم خوشحال از اینک
...! حرصشو دراوردم پاهامو به کابینت می کوبیدم
!....! اون بی صاحب بارو نکوب به کابینت سرم رفت.
.. مگه مهم بود سراون بره یا سردرد بگیره من که خوشحال تر میشدم
چنل وی ای پی زدیم برای دوستانی که علاقه به سریع تر خوندن رمان
دارن دل تو دلشون نیست این رمان جذاب دوست داشتنی ببینن چی

میشه

سراغاز ازاده ی داستان ب کجا میرسه ب ایدی زیر پیام بدن برای
خریداری وی ای پی

elnazmsv@

10.11.20 21:21 [شوهری] "Fou ارسال از کانال]

شوهر شهو_تیم#

پارت#156

.. به کارم اینقدادامه دادم که تایمر فرتمام شد
پریدم پایین ..اینقد عجله کردم که بدون دستگیره در فرو باز کردم
اخ اخ...سوختم لعنتی+

..انگشتمو کردم تو حلقم بی توجه به سوزشش در فرو باز کردم
..بنظر میومد خیلی خوب پخته بودن
عطرشون مستم میکرد اروم از فر درشون اوردم بادیدنش هیجان زده
شدم

خدایا!!!!!!..چه خوشگل شدن اینا+

..برای 4تا شیرینی اینجوری ذوق میکنی خدا شفات بده_
نیش خندی بهش زدمبا بی محلی منتظر خنک شدنشون شدم..خامه
هارو با لذت اماده کردم

بازیباترین شکل ممکن رو شیرینیا شکل کشیدم
دلم نمیومد بخورمشون که!!..بو عطرش همه خونه رو گرفته بود
بیا یدونه بردار+

نیم نگاهی بهم کرد _ نه مرسی نمیخوام فعلا بمیرم بده یکی دیگه
دندونامو رو هم فشار دادم تو حتی ارزش مردن هم نداری
.. ظرفای جداگونه چندتا گذاشتم با پوشیدن لباس از واحد زدم بیرون
... خداکنه اریافرن خونه باشه

11.11.20 21:15 [,] شوهری

شوهر شهو_ تیم#

پارت#157

زنگ واحدشو زدم هوف خداکنه خونه باشه... دیگه ناامید شدم از بودنش
.. برگشتم حوصله پله هارو نداشتم رفتم سمت اسانسور _ ازاد...؟؟ باشنیدن
صداش برگشتم سمتش + اریافرن... سلام کنجکاو زل زد بهم
_ چیزی شده ... اینجا چیکار میکنی شوهرت نیست؟؟
لبخندی بهش زدم مشغول بازکردن درواحدش بود ظرف رو گرفتم سمتش
+ خونس... شیرینی درست کردم گفتم برای شما هم بیارم
... نگاهی به ظرف تو دستم کرد _ این ی نشونه مثبت خوبه
گیج نگاش کردم که لبخندی زد با تشکر ظرفو ازم گرفت _ دعوت نمیکنم
چون میدونم نمیای.. ممنونم بابت شیرینی خدافظ
لبخندی بهش زدم با اسانسور همون ی طبقه رو برگشتم پایین محمدرضا
با اخم جلو در ایستاده بود _ خوبه نیشتم هم بازه ما فقط اخمتو
میبینیم... کجا رفته بودی
از کنارش بی تفاوت رد شدم _ باتو بودما کری...؟؟ کجا رفته بودی با نیس
باز برگشتی

عصبی برگشتم سمتش+به تو چه مگه تو میگی کدوم گوری میری چرا
..جدیدن همش سرت تو گوشیده

به تو ربطی نداره این چیزا_

لبخندی بهش زدم +افرین جمله خوبی بود پس کارا منم بهت ربط نداره
تنه ای بهش زدم به سمت اشپزخونه رفتم شیرینی برداشتم با لذت گازش
گرفتم +اومممم..معرکه شده خدایا

هه معلوم نی چیشده استعدادای خانم نمایان شده_

..بانیشخند زل زدم بهش +استعداد داشتم فقط کور بودی نمیدیدی
.. حس نفرتی که بهش داشتم برای خودمم عجیب بود.. با صدای زنگ
گوشیشم نگاهی بهش کردم محمدصادق بود+..سلام

سلامممممم چطوری ازاده جان خوبی_

لبخندی به لبم نشست چقد صداش پر انرژی بود

خوبم تو چطوری+

14.11.20 01:55 [,]شوهری

شوهرشهو_تیم#

پارت#158

خوبم چ خبر چیکار میکنی_

بافاصله رو مبل نشستم.. گوشی رو کمی رو گوشم جا ب جا کردم

..سلامتیت تو چ خبر هیچی شیرینی درست کردم+

..حالا کل دنیا باید بفهمن خانم ی شیرینی درست کرده_

محلی به حرفاش نداشتم فقط میخواست

منو عصبی کنه نمیخواستم موفق هم بشه لعنت بهت محمدرضا بهبه اون
شیرینی خوردن داره.. حوصله سررفت گفتم بیاین بریم بیرون-
نیم نگاهی به محمدرضا کردم
منم حوصله سررفته بود ولی حوصله محمدرضا رو نداشتم
والا من ک موافقم.. داداش تو نمیدونم+
محمدرضا برگشت سمتم
کیه.. چی میگه-

محمدصادق میخواد بره بیرون ماهم دعوت کرد+
دستشو به نشونه برو بابا تکون داد _حوصله ندارم.. بگو نمیریم
محمدصادق جان داداشت برای ما حوصله نداره.. ما نمیآیم خودت برو +
خوش بگذره

19:05 16.11.20 [,]شوهری

شوهرشهو_تیم#

پارت#159 صدای ازش نشنیدم تماس رو قطع کرد ... کل این خانواده ی
چیزیشون
میشد

همیشون مشکل دار بودن بجز باباشون
... این از پسرا اونم از مادر فتنه روانیشون
خودشیرینی به اندازی کافی برای داداشم کردی یا میخوای منم زنگ _
بزنم ی دور دیگه خودشیرینی کنی
لبخند حرص داری بهش زدم

همین قد کافی بود تا مغز کثیفت خودشو نشون بده+
دندوناشو عصبی روهم سابید با ی لبخند شیرینیای قشنگو گاز میگرفتم
فکرنمیکردم برای همین بار اینقد خوشمزه بشه..معرکس
آخرین شیرینی هم گاز گرفتم
اینقد میخوری تا 4 3روز آینده نمیشه از این در ردت کرد..
جوابی از جانبم نگرفت ..باصدای در اخماش درهم رفت
کسیو دعوت کرده بودی؟؟؟_ابروی بالاانداختم که رفت سمت در ..صدای
اریافرن بود
از رو مبل اویزون شدم اون ور رو ببینم ولی دید نداشتم
ممنونم..زحمت کشیدین..اها اره امروز هنرمندیش گل کرد..
..بفرماید داخل ...نه چه مزاحمتی بفرماید
.. برگشت سمتم _برو لباساتو عوض کن
به سرعت رفتم توی اتاق شروع به تعویض لباس کردم
شال نازکی رو موهام انداختم از وجود اریافرن توی خونم رو به رو
شوهرم
یکم استرس گرفته بودم ولی خیالم از اریافرن راحت بود
..ادم عاقلیه خیالم از شوهرخودم راحت نبود
سلام خوش اومدین+
اریافرن بااحترام بلند شد _سلام ممنونم شیرینی هاتون خیلی خوشمزه
بود
دستتون درنکنه 19:12 16.11.20],شوهری

شوهر شهو_تیم#

پارت#160

.. محمدرضا_ بفرماید بشینید

نشست پیش محمدرضا ..وارد اشپزخونه شدم

چایی به تعداد ریختم باصدای در این بار خودمم متعجب شدم

..من دروباز میکنم+

رفتم سمت در کی میتونه باشه

سلامممممم بر زن داداش_

با دیدن محمدصادق لبخندی زدم

سلام عزیزم خوش اومدی بیا تو+

مشغول کفش درآوردن بود غر میزد سعی میکردم خندمو پنهون کنم

ولی نمیشداین داداش هم پیرشده ها ..یعنی چی حوصله ندارم پیام

بیرون..طلاقش _

بده

صداش اینقد بلند بود که به محمدرضا و اریافرن رسیده باشه..وقتی اومد

تو پذیرای بادیدن

اریافرن صورتش کش اومد

زن داداش چرا نگفتی مهمون دارید..مزاحمتون شدم_

محمدرضا _تازه اومدن همسایمون هستن بیا بشین اینقد حرف نزن

.. ی استکان دیگه اضافه کردم

محمدرضا _کجا دیدی زن مردو طلاق بده ک به زن من میگی طلاقم بده

محمدصادق نیشخندی زد _اخه داداش ما تورو بهش انداختیم تازه
فهمیده

چ جنس بدی بودی

محمدصادق زد زیرخنده از حرفش اریافرن مشخص بود میخواد بخنده
ولی جلو خودشو گرفته بود

محمدرضا با قیافه سرخ شده زل زده بود به برادرش
بفرمایید+19:18 16.11.20 [،شوهری

شوهرشهو_تیم#

پارت#161

چایی رو برداشتن محمدصادق _زن داداش بوهای خوبی میاد
لبخندی بهش زدم رفتم تو اشپزخونه

شیرینی درست کردم..کنارگذاشتم برات ..بفرمایید+

گذاشتم رو میز دست محمدصادق اریافرن هردو رویه یک شیرینی نشست
محمدصادق نگاهی به اریافرن کرد شروع کرد چشمک زدن ..باتعجب
زل زدم بهش

محمدصادق_عزیزم تو بردار

صدای دخترنش اینقد شکم کرد که چایی گیرکرد تو گلوم محمدرضا
محکم کوبید پس کلش

خاک تو سرت_اریافرن باخنده زل زدهش دستشو برداشت ی شیرینی
دیگه رو انتخاب

کرد

شما بردار من خوردم ولی خب اینقد خوشمزه شدن که میل ب خوردن -
20 تا دیگه دارم

ذوق زده زل زدم به اریافرن.. انگار سنگینی نگاهم رو متوجه شد که
برگشت سمتم لبخندی بهم زد
خیلی خوشمزس.. اگر زحمتی نیست ی روز برام درست کنید برای -
..مادرم ببرم

ذوقم بیشتر شد اومدم چیزی بگم که صدای محمدرضا لبخندمو از بین
برد..

چه زحمتی وظیفشه درست میکنه بیاین ببرید..
حس کردم خدمتکاریم که اینجوری بام صحبت شد ..استکان چایمو رو
میز گذاشتم
بله درست میکنم+

بلند شدم رفتم سمت اتاقم صدای محمدصادق ک اسم محمدرضارو صدا
میزد شنیدم

باناراحتی رو تخت نشستم ..حالم ازش بهم میخوردهمه اینارو مادرش
بهش یاد داده

21.11.20 19:39 [,شوهری

شوهرشهو_تیم#

پارت#162

پاهامو تو شکمم جمع کردم گوشیمو برداشتم نگاهی بهش انداختم از
وقتی

که برگشته بودم
به دیدن مامان بابا نرفتم دلم براشون تنگ شده بود مخصوصا تو
وضعیتی که هستم نیاز به حرف زدن با مامان داشتم
درسته ک اتفاقا زندگیم رو نمیگم ولی باز مامان مسکن روحم بود
روشمارش مکث کردم دودل بودم زنگ بزنم یا نه اصلا شاید این وقت
شب خواب باشه
هوف گوشو انداختم اون ور سعی کردم بخوابم... سریع هم به خواب
رفتم محمد رضا#
در اتاق رو باز کردم آزاد خواب بود.. فقط میخواست جلب توجه بکنه
اینجوری بلند شد رفت
کلا این دختر کاری بجز جلب توجه کردن بلد نیست وگرنه برای چی یهو
بلند شد
..شیرینی درست کنه بده ب همسایه
کاراش رو مخم میرفت 100 هزار بار خدا رو شکر میکنم ازش بچه ندارم
چطوری میخواستم تحملش کنم
کتمو برداشتم آروم از خونه زدم بیرون شماره نادیا رو گرفتم امیدوارم
خواب نباشه
سلام عزیزم-
اینم یهوی عاشق شد برام
21.11.20 19:40 [, شوهری
شوهر شهو_تیم#پارت#163

دارم میام سمتت+
تماس رو قطع کردم..بعد 20دقیقه جلوی خونه نادیا بودم با تک زنگی
در باز شد
رفتم بالا
با لباس باز آرایش زیادی جلوی در منتظرم بود ابرو هام پرید بالا
خوش اومدی عزیزم خوشحالم که امشب اومدی کنارم-
مادرت کجاست+
دستم گرفت کشید داخل
خونه نیست عزیزم-
نشوندم رو مبل به سرعت میز جلوم رو پراز آب چایی آب میوه کیک
شیرینی کرد
بخور عزیزم-نگاهی بهش کردم
لازم نبود اینقد زحمت بکشی... سیرم نمیتونم چیزی بخورم فقط+
لیوان چایی رو برداشتم کمی ازش خوردم
محمدرضا-
نگاهی بهش انداختم لبشو به دندون گرفت
درمورد من فکر کردی-
اخمم کمی تو هم فرو رفت درباره چیه اون باید فکر میکردم
علاقم به خودت-
اهانی گفتم توی این درگیریهای من با آزاده انتظار چی رو داشت
سرم شلوغه نمیتونم ب این چیزا فکر کنم+

اهانی گفت ساکت نشست دلم شراب میخواست
یکم دور بشم از حالت عادی 19:46 21.11.20 [شوهری

شوهر شهو_تیم#

پارت#164

شرابی الکی چیزی داری؟؟+

بدون حرف بلند شد رفت تو آشپزخونه این اینجا هم بهش دید
داشتم درکابینت رو باز کرد پرکلی مشروب شیشه های الکل مارک
خوب بود عجیب بود اینا تو خونس چیکار میکردن
یکیشون رو آورد 2 تا پیک هم جلوم گذاشت
وقتی میریم برای عملیاتی جمع کردن مهمونیا چیزای ک ضبط میشن -
ی مقداریش رو برمیداشتم

پیکی که برام ریخت رو برداشتم سرکشیدم گذاشتم رو میز واقعا چیز
عالی بود میزش معرکه بود

خیلی عجیبی برام... این دزدیا از عملیاتات یا تو بغل آدمای ک میگیری +
میری زندسپیکشو بالا کشید چهرش توهم رفت مشخص بود زیاد
نخورده که واکنش
نشون میده

بعد از اون اتفاق آره اینجوری شدم.. ولی محمدرضا بعد از دیدن تو -
تغییر کردم اون نادبای قدیم نیستم زندگی من به 2 قسمت تقسیم شد
با ابروهای بالا رفته زل زدم بهش مگه من چی داشتم که باعث عوض
شدنش شد

...زندگی من به قبل تو و بعد تو تقسیم شد.

کمی از پیکم خوردم

چی دیدی از من که... باعث شد عوض بشی.. هوم؟ پولو؟؟ گفتم بهت +
مال من نیستن

خودشو کشید جلو دستمو تو دستش گرفت گذاشت رو صورتش بوسه ای
به کف دستم زد

19:53 21.11.20 [شوهری]

شوهرشهو_تیم#پارت#165

نه بخدا من دنبال مال نیستم... تو مردونگیت... چهرت.. برام جذابی.

مردونگی؟؟ چه مردونگی رو میگه نکنه منظورش جر خوردن زیرمه

نگاهی بهم کرد انگار این زن میتونست همه حرفای تو مغزتو

از توی نگاهت بخونه همینش یکم ترسناکش میکرد

...نه مردونگی ذاتی اخلاقی رو میگم.

هرچند رابطه با تو ی چیز نابه

عجب ذات مردونگی.. حرفای میزد..اخلاق

پیک سوم پیک چهارم پیک پنجم گیجم کردحس میکردم رو مبل شناورم

دوست داشتم حرف بزnm خشم درونمو خالی کنم

نمیخواستمش... بزور رفتیم خواستگاریش امیدوارم بودم مخالفت کنه +

ولی حرفای مثل حرفای تو زد سریع هم قبول کرد

...دستم رو سرم گذاشتم آزاده لعنتیجای مخالفت برای من نداشتن.. اگر

مخالفت میکردم از ارث محروم +

بودم..شدم عروسک شب اول بهش دست نزدن فکر کرد بلد نیستیم ی

پسر

خیلی سر به زیرم خودش همه کارارو کرد

چهره متعجب نادیا باعث نیشخندم شد پیک بعدی رو بالا رفتم خسته

بودم

از این زندگی اجباری

خونه.. ماشین همه چی به اسمش.. میل جنسی بهش نداشتم..ولی کرم

+

میریخت ک بهش دست بزدم بیشتر وقتا یا خودارضایی میکردم یا میرفتم

مهمونی..بخاطرش از کار اخراج شدم

کنجکاو منتظر بقیه حرفم بود هه براش جالب شده بود بردگی ی مرد

همیشه سعی میکرد بهم نزدیک بشه ولی تمایلی بهش ندارم میخوام +

طلاقش بدم ولی بعدش آواره میشم

20:05 21.11.20 [شوهری

شوهرشهو_تیم#

پارت#166

اومد نشست تو بغلم دستشو روی شقیقه هام گذاشت آروم ماساژ

دادداری اذیت میشی...باور کن من بخاطر مال نیومدم سمت عشق منو

-

کشید سمت

چشمامو بستم که خیزی لباشو رو لبام حس کردم

لبامو مک میزد داشت تحریکم میکرد باسنشو رو مردونگیم میکشید
مردونگیم کم کم داشت شق میکرد از عمد خودشو فشار میداد به
مردونگیم انداختمش رو مبل پاهاشو از هم باز کرد
لبخند فریبنده ای بهم زد میخواستم تحریکش کنم جوری که التماس کنه
التمو بهش بدم

دستم رو شورتش کشیدم
خیس کرده بود 2 تا انگشتمو رو بهشتش میکشیدم نوک یکی از سینه
هاشو گرفتم آروم فشار میدادم
اهه محمد ایی.

لازم نبود تحریکش کنم خودش نصف راهو رفته بود
دستشو رو شلوارم گذاشت سعی داشت شلوارمو دربیارهدرش بیار دیگه...
میخوامش.

دستشو کنار زدم خودمو چسبوندم به بهشتش مردونگی بادکردم هم از زیر
خشتک معلوم بود

زبونم رو روی نوک سینش کشیدم
اروم خودمو به شورتش فشار میدادم
اههه.. اومممم محمد ااههه.

20:14 21.11.20 [شوهری]

شوهر شهو_تیم#

پارت#167

مثل بچه ای که شیر میخواد نوک سینشو مک میزدم

نوک سینه هاش از آب دهنم خیس خیس شده بودن
محمد اههه میخوامش... بده اههه_
چی میخوای... بهم بگو+
فشاری به سینه هاش داد چشمش پراز شهوت بود مردونتو میخوام...
میخوامش_
انگشتمو رو سوراخ بهشتش فشار دادم
...برای چی میخوایش+
کلافه نگام کرد_ میخوام باهاش جرم بدی.. بره تو سوراخم عقب جلومو
یکی بکنه... اههه بکنش توم
از روش کنار رفتم نیشخندی بهش زدم
پس خودت بیا درش بیار+
به سرعت رو زانوهایش نشست دکمه های شلوارمو باز کرد
شورتو شلوارمو درآورد مردونگیم شق شده پرید بیرون
اهههههه... اوفففف بخورمش_
صدام از شدت شهوت دو. رگه شده بود
بخورش+
زبونش رو روی کلاhek مردونگیم کشید تحمل نکردم سرشو محکم فشار
دادم کل مردونگیم رفت تو دهنش عقی
زد بدون توجه بهش
تو دهنش سریع ضربه میزد دستاشو رو پام گذاشت هولم داد که ولش
کردم

آب دهنش روی مردونگیم بود
شورتشو درآورد پیرهنشو زد بالا بهشتشو جلوی چشمم باز کرد
بیا دیگه بیا بکن توش منو کشتی تو_
22.11.20 02:48],شوهری

شوهرشهو_تیم#

پارت#168

کلاhek مردونگیم رو به بهشتش میمالیدم ولی توش نمیکردم
رودی از بهشتش جاری شده بود
اههه میکنش تو دیگه اهه اذیت نکن_
بکنم که چی بشه؟؟+مردونگیم رو گرفت گذاشت رو سوراخ بهشتش
بکنش توم جرم بده اهههه یلاااا_
مردونگیم رو یهوی فرو کردم تو بهشتش آه بلندی کشید
باهر ضربه ای که تو بهشتش میزد
صدای برخورد بدنای خیسمون تو خونه پخش شده بود
اهههه اوففففففف... آییییی بکن توم اههه محکم تر میخوامش بیشتر_
میخوام ههه

سینه هاشو تو مشتم گرفتم تند تند چو... لشو میمالید
مردونگیم رو دراوردم تا ته کردم تو بهشتش
آخخخ اهههه ارهههه اوففففففف تند تند اهههه_
اوف بگو زیر کی داری جر میخوری+
اهههه زیر تو اوففف شوهر صیغه ایم_اههه دوست دارم جلوی زنت جرم

بدی اِهه

با حرفاش بدتر شهوتی میشدم... پاهاشو آوردم بالا

.....

آییییی درد داره محمدرضا_

لپه های باسنشو باز کردم کرم رو روی سوراخش زدم

یکم آروم بگیر حواسم باشه دارم چیکار میکنم+

22.11.20 02:48 [شوهری

شوهرشهو_تیم#

پارت#169

کرم رو روی سوراخش پخش کردم یکم تورم شده بود چه کولی بازی راه

انداخت

خودمو رو تخت پهن کردم به شکم جفتم خوابید

خیلی خوب بود_نگاهی بهش کردم

تا دودقیقه پیش که زار میزدی جر خوردی+

لبخند عریضی زد دستشو رو سینم کشید

الان دردم خوب شده ولی خب 5بار ارضا شدم چون نیست توی پاهام_

دستمو زیر سرم زدم به پهلو شدم نگاش کردم

اره رابطه خوبی بود اگر اینقد اهناله نمیکردی برای باسنت+

لباشو بچگونه برچید زل زد بهم

آخه میسوخت جر خوردم واقعا زیرت امشب زیادی بی رحم شده بود_

ضربه ای به مردونگیم زد که آخ ریزی گفتم

فکر کردی بهشتت ک بزی روش دردت نیاد این وسیله تولید مثل جر +
دادن توعه

خم شد سمتش بوسه ای رو کلاhek مردونگیم انداخت
اخ من قربون محمد کوچولو بشم... امشب خیلی خسته شد بیدارم
نمیشه_

کمرم خالی خالی شده بود ی قطره آبم توش نبودضربه ای به باسنش زدم
که خیز سمتم دستشو رو سینم گذاشت مجبورم
کرد به کمر دراز بکشم سرشو رو سینم گذاشت
خیلی دوست دارم محمدرضا توهم دوسم داشته باش... بزار عاشقت کنم_
22.11.20 03:10 , [شوهری

شوهرشهوتیم#

پارت#170

با موهای رو سینم بازی میکرد زل زدم بهش میخواست منو عاشق
خودش بکنه؟؟

منی که عاشق زن خودمم نشدم؟

الان فقط از رو هوسه که بانادیام...وگرنه بعد ی مدت به اونم بی میل
میشم

..نمیتونی... من عاشق نمیشم+

دستشو رو سینم گذاشت خودشو بلند کرد زل زد بهمیه فرصت بهم بده...
هم زندگیت رو عوض میکنم هم عاشقت میکنم_
زندگیمو؟؟ چطوری میخواست زندگیمو عوض کنه

میخوای با عاشق کردنمو زندگیمو مثلاً قشنگو با هدف بکنی؟؟+
با صورت جدی زل زد بهم...لبخند کوچیکی که رو لبم بود از بین رفت
نه میخوام حقتو از زنت بگیرم یه زندگی آروم دلخواهتو بهت هدیه کنم_
چی داشت میگفت میخواد حقه منو از آزاده بگیره؟؟ چه حقی
بلند شدم رو تخت نشستم زل زدم بهش منتظر بودم بیشتر توضیح بده
ولی انگار نمیخواست حرفی بزنه دراز کشید دست منم کشید سمت
خودش
....بخوابیم_

یه حرفی که میزنی تا آخرش برو خوشم نیاد نصفه ول کنی+
22.11.20 03:10 [شوهريشوهرشهو_تيم_#

پارت#171

با خنده دستمو گرفت کشید دراز کشیدم تو بغلم خزید با دستو پاش قفل
کرد

بخوابیم بعدا دربارش حرف میزنیم باید درباره کاری ک میخوام بکنم _
!...!فکر کنم ولی

....این زن چیکار میخواست بکنه

..اول آقامون باید اجازه بده من عاشقش کنم_

لبمو به دندون گرفتم ضرر داشت؟؟ فوقش موفق نمیشد هرکی میرفت پی
کارش

حرفش بدجور کنجکاوم کرده بود

میخواستم هر جوری شده بقیشو بگه ولی انگار نمیخواست امشب زبون

باز کنه

باشه+

لبخندی رو لبش اومد دستشو رو پیشونیم کشید فکر نکن وسط راه
پشیمون میشم عاشق خودم میکنمت...محمدرضا تو _

مال منی

...کمی برام ترسناک بود این زن

سرشو رو سینم گذاشت با لبخند چشماشو بست منم زل زده بودم به
سقف

ذهنم مشغول بود... حرفای آزاده، کاراش، دفاع برادرم، همسایه، حرفای
نادیا، عشقش ب من

داشتم از این همه فکر روانی میشدم سک س با نادیا کمی دورم کرد اما
الان بدتر شدن

شاید کمی خواب میتونست کمکم بکنه

کمی شاید ساعتی از این افکار دور باشم چشمامو بستم خواب میخوام
24.11.20 07:29 [شوهری]

شوهرشهو_تیم#

پارت#172

ازاده#با لبخند عصبی به جای خالیش زل زدم جای مرتبش نشون میداد
اصلا

خونه نبوده دیشب

یا حداقل رو تخت پیش من خوابیده..اگر دیشب خونه نبود پس کجا

میتونه

رفته باشه

اگرم دیشب خونه بود صبح زود کجا رفته.. گوشو برداشتم شمارشو
...گرفتم دردسترس نبود

به درک بمیری الهی... بلند شدم صبحونه ای خوردم دوست داشتم امروز
برم خونه مامان

وقتمو باهاش بگذرونم لباس پوشیدم آماده از خونه زدم بیرون که تو
پارکینگ با اریافرن چشم تو چشم شدم
سلام جای میری؟؟-

میخواستم لبخند بزnm ولی... با حرکت دیشب محمدرضا حجات کشیدم
با صدای خفه ای جوابشو دادم سلام آره میرم خونه مامانم+
بیا میرسونمت-

ماشین نبود پس مخالفتی نکردم سوار ماشین شدم تو سکوت زل زدم ب
بیرون

مثل قبل از آن رابطه ای ک داشتیم خجات نمیکشیدم
آخه اصلا یادم نمیومد دقیق چیکار کردیم همینش کارو برام راحت تر
میکرد

آدرس رو دادم که برگشت سمتم

از اون شب هنوز یادمه آدرس خونتون رو-

از یادآوری اون شبی که با سر خونی حال بد جلوش ظاهری شدم لبخند
تلخی رو لبم نشست

این مرد تو اوج مشکلاتم یهو پیداش شد کمکم داره میکنه

راستی امروزی سر بزن ب مطب ساعت 6اونجام_

24.11.20 07:29 [,شوهری

شوهرشهو_تیم#پارت#173

نگاهی بهش کردم با جدیت به رو به زل زده بود اینجوری زاویه فکش

بیشتر مشخصه

برای چی پیام؟؟+

پیچید تو کوچه خونه مامانم

لازمه که گفتم بیای فراموش نشه حتما بیا_

باشه ای گفتم با توقفش جلوی در خونه خنده ای کردم

ماشالله حافظه+

لبخندی رو لبش نشست از ماشین پیاده شدم

برگشتم سمتش +ممنونم هی باعث زحمت میشم

خواهش میکنم گفت با ی خدافظی کوتاه

به سمت خونه رفتم زنگو زدم

بدون حرف باز شد با دیدن مامان جلو در ورودی لبخند بزرگی رو لبم

نقش بستسلامم بر بهترین مادر دنیا!!!!+

با نزدیک شدنم بهش متوجه ی اخمی رو صورتش شدم

سلام بر بدترین دختره دنیا_

دلخور بود؟؟ از من؟؟ کاشکی میتونستم حرفامو بهش بزنم که رفع اتهام

بشم از این کدورتی ک تو دلش شکل گرفته

با مظلومیت زل زدم بهش که اخماش کمی باز شد
بیا داخل خودتو مظلوم نکن بیا_
با خنده پریدم تو خونه گرمای خونه پوستمو نوازش میکرد
بابا کجاست؟؟+

ضربه ی محکمی به شونم زد که به جلو پرت شدم شکه زل زدم بهش که
چشماشو برام سفید کرد

اول از دل مادرت دربیار بعد دنبال بابات بگرد_

27.11.20 17:11 [, شوهریشوهرشهو_تیم#

پارت#174

شکه شدم ولی با شدت شروع کردم به خندیدن عاشق حسودی کردن
مامان بودم خودمو انداختم تو بغلش
محکم به خودم فشارش میدادم آه خدایا بهترین حس دنیاس بوشو
نفس

کشیدم

دلم برات تنگ شده بود ماما... دوست دارم ی دل سیر بات حرف بزنم+
دستش روی کمرم نشست نوازشگر دستشو تکون میداد
ماهیم عزیزم مخصوصا بابات برای ی دونه دخترش دلش خیلی تنگ _
شده بود

ولی دخترش بی معرفته چسبیده ب شوهرش

لبخند تلخی رو لبم جا گرفت ماما چی میدونست از دل من... چ
میدونست شوهرم ازم فراریه بغض کردم... برای زندگی مزخرفی که داشتم

ولی خانوادم فکر میکردن

زندگیم خوبه

بیخشید دیگه هرروز هرروز یا زنگ میزنم یا میام پیشتون+
فشار محکمی بهم وارد که ازم دور شد _بیا بریم دخترجان یکم حرف
بزنیم ببینم چ خبره

پشت سرش راه افتادم.. نشستیم رو مبل 3نفره که نگام کرد
اون سری زنگ زدم برای رفتن مسافرت شوهرت جواب داد_
کنجکاو زل زدم به مامان اخماش توهم رفت
از همون اول ازش خوشم نمیومد با این وصلت مخالف بودم_

27.11.20 17:17 [,شوهری

شوهرشهو_تیم#

پارت#175

راست میگه مامان خیلی مخالف بود هم بخاطر اخلاقای مادرش هم از
محمدرضا خوشش نیومده بودبابای بنده خدامم که چون پسره رفیقش
بود فکر میکرد آدم درستیه قبولش

داشت

خودمم خوشی زده بود زیر دلم که رفتم زن ی آدم اینجوری شدم
یکم پشت تلفن شستمش که بابات یکم ازم ناراحت شد میگه نباید
دخالت _

کنم ولی مگه میتونم بعد اون بلای ک سرت آورد نیومد ی معذرت خوای
بکنه

دستشو تو دستم گرفتم شستم رو رو پوست نرم دستش میکشیدم
اومدم خوش باشیم این حرفارو بیخیال مامان ناراحت نباش قربونت برم+
ناراضی زل زد بهم که پوفی کشید نگاهی به ساعت کرد
هنوز خیلی مونده به ناهار باباتم حالا حالاها نمیاد موافقی ی خرید _
مادردختری بریم؟؟

با ذوق زل زدم باش مگه پیشنهاد بهتر اینم داشتیم؟؟ من عاشق خرید با
مامان بودم با ذوق موافقتم رو اعلام کردم که رفت
آماده بشه

بعد آماده شدنش به پاساژی که همیشه مامان خرید میکرد رفتیم
پیاده شدم مامان بعد حساب کرایه ماشین پیاده شد کنارم
خیلی وقت بود نیومدم خریدا باید حسابی دل خودمو راضی کنم_
اوه پس خدا رحم جیب بابا بکنه+

چشم غره ای بهم رفت که خنده بلندی کردم
با جلب شدن توجه چندتا پسر بهم نیشگونی از بازوم گرفت مامان
00:56 01.12.20 [شوهری]

شوهرشهو_تیم#

پارت#176

اروم گرفتم دنبالش هرکسی با ورودش به این پاساژ محو تجملاتش
میشد با به یادآوردن بیکاری محمدرضا لبمو به دندون گرفتم الان یعنی
باید پس
انداز میکردم؟؟

آه اصلا عادت ب این کار نداشتم همیشه هرچی خواستم در اختیارم بوده
طعم کم پولی رو نچشیدم الان سخت بود برام ولی برای زندگیم باید
تحمل
میکردم

دستم توسط مامان کشیده شد
کجای راه بیا دختر_

از این بوتیک ب اون بوتیک دنبال مامان راه افتادم کلی خرید کرد من
حتی ی گیره مو هم نخریدم ناراحت غمگین بودم
ولی نشون نمیدادم خسته دستشو رو سینش گذاشت نفسی تازه کرد
وای خسته شدم... بیا بریم ی چیزی بخوریم_

باشه آرومی گفتم دنبالش وارد کافی شاپ شدم لبشو به دندون گرفت
نگاهی به منو کردچی میخوری؟؟_

نگاه الکی به منو کردم گذاشتمش رو میز
آب فقط چیزی نمیخورم+

اخمی کرد رو به اقا

ردولوت و قهوه برای هردو _

بعد رفتنش برگشت سمتم باخم نگام میکرد متعجب زل زدم بهش
چیزی شده مامان؟؟+

دستشو به سرش کشید

دلیل اینکه چیزی نخریدیو الانم آب خواستی چیه آزاده دلیل الکی نیار _
ک من دخترمو بهتر خودش میشناسم

01.12.20 00:56 [شوهری]

شوهرشهو_تیم#

پارت#177موهامو زیر شال فرستادم

وا مامان این حرفا چیه بهت گفتم که قبل برگشتنم خرید کردم لازم +

ندارم چیزی

عصبی دستشو به سمتم دراز کرد فکمو گرفت استرس گرفتم از این خشم

مامان

دختر تو چشمات دارم میخونم که این دلیلش نیست..برای چیه... -

بیکاری شوهرت؟؟

نگاه تیزمو که جلب مامان شد نتونستم کنترل کنم متوجه شد فکمو ول

کرد

به صندلی تکیه داد

از کی تا الان دختر من نگران وضعیت مالی شوهرش شده؟؟میخوای -

جمع کنی نخوری نپوشی که اون حال کنه؟؟

با تعجب زل زدم به مامان چی داشت میگفت برای خودش

مامان اون شوهرمه خرج خونه با اونه انتظار داری صرفهجویی نکنم -

خب زندگی خودم خراب میشه

نیشخندش متعجب ترم کرد واقعا سر از حرفای حرکات مامان

درنمیورد مبابات تورو توی رفاه بزرگ کرد...فرستادت خونه شوهر شوهرتم

-

گذاشت سرکار تا بازم تو رفاه باشی حالا ک 1ماه اخراج شده نتونسته

جای پیدا کنه اینقد بی عرضس
چشمامو محکم رو هم بستم
مامان اینجوری نیست... میگه دنباله کاره+
محکم کوبید رو میز با دهنی باز زل زدم بهش
نخیرررر دنبال کار نیست منتظره کفگیرش ته دیگ بخوره ب بابات _
فشار بیاری که بیارش سرکار دختر ر اینقد ساده نباش گول شوهرتو
نخور

00:56 01.12.20 [,شوهری

شوهرشهو_تیم#

پارت#178

دهنم بسته نمیشد از حرفای که مامان میزد امکان نداشت مامان میدونم از
محمدرضا بدت میاد ولی دراین حد نیست دیگه اون +
خودشم توی اون خونس اذیت میشه با بی پولی
با نیشخندی زل زده بود بهم انگشتشو به سرم کوبید
مغز نداری دختر... مغز نداری.. چرا نمیره پیش باباش براش کار پیدا _
کنه ها؟؟

لبمو به دندون گرفتم نمیدونستم چی جواب مامانو بدم
خب... خب میخواد رو پا خودمون باشیم دیگه آویزون خانواده ها نشیم+
مامان از این حرفم سرخ سرخ شد
تو هیچ وقت آویزون نیستی دختر هیچ وقت... اون اگر میخواست رو پا

خودش وایسه خونه حداقل میخريد ن خونه رو بابات بده
کلافه زل زدم بهش که چشماشو آروم روهم بست همون لحظه سفارشات
هم آوردن

تیکه ای از کیک برداشتم که با حرف مامان دستم متوقف شد با بابات
دراین باره صحبتی دارم.. تکلیف تو باید مشخص بشه_
زل زدم به میز خدایه من میخواستم ابروشو درست کنم چشمش هم کور
کردم

معلوم نیست با دخالت مامانو بابا محمدرضا دیگه چ رفتاری بخواد با من
داشته باشه
باشه مامان+

01.12.20 00:56 [شوهري]

شوهريشهو_تيم#

پارت#179

با بیرون اومدنمون از کافه بادیسردی به صورتم خورد دستم به شدت
کشیده شد

مامان گوشی به دست با کلی خرید که دست من و خودش بود
منو بزور ب دنبال خودش میکشیدراه بیا دختر یهو میری تو فکرو خیال_
دنبالش پاتندکردم

عزیزم آره بیا دنبالم... حوصله تا کسی ندارم خودت بیا... مرسی عشقم_
حسودیم شد.. یعنی همیشه به رابطه خوبه مامان بابا حسودیم میشد از

طرف هم خدارو شکر میکردم

اینقد رابطشون باهم خوبه اختلافاتشون رو به خوبی حل میکردن...

...مطمئن بودم اگر مامان بابا ی پسر داشتن

جوری تربیتش میکردن که عروسش خوشبخت ترین زن رو زمین میشد
آه پراز حسرتی کشیدم یکی یکی همه بوتیکها رو رفتیم به انتخاب مامان
و هزینه خودش

برام کلی خرید کرد خیلی خجالت کشیدم که عصبی رو بهم غریدقلا که سر
منو کچل میکردی کاردو باباتو خالی خجالت نبود الان _

برای چی خجالت میکشی درسته شوهر کردی ولی هنوزم دخترمونی
دهنم بسته شد ی بغض بزرگ تو گلوم نشست چشمام پر اشک زل زدم

ب

مامان خدایا مرسی برای همچین خانواده ای

01.12.20 21:52 [,شوهری

شوهرشهو_تیم#

پارت#180

دستمو بین دستاش گرفت فشاری بهش وارد کرد

چشماتو اشکی نکن که بابات داره میاد دنبالمون_

همیشه همین بوده ازبچگیم تا الان هروقت میرفتیم خرید برای برگشت

بابا

باید میومد دنبالمون

مامان هم تا خونه با ذوق ب بابا خریدارو نشون میداد میرسیدن خونه

هم

میرفتن توی اتاقشون خریدارو میپوشیدو نشونش میداد رابطشون جای
حسادت داشت واقعا.. میخواستم ی شوهری مثل بابام
داشته باشم ی زنی مثل مامانم بشم
ولی کند زدم به آینده خودم

سوار شو دختر پارک ممنوعه جریمم میکنن._
با صدای بابا با عجله خریدارو تو ماشین گذاشتم خودمم سوار شدم
به به چشممون ب جمال زیبای شما روشن شد آزاده خانم._
با خجالت لبمو گاز کردم حتی برای برگشتنم ب بابا هم خبرندادم نرفتم
دیدنش

آفرین خجالت بکش که خونه باهات کار دارم انگار شوهرت روت _
تاثیرات بدی گذاشته وگرنه ما از اون خانواده ها نبودیم که به هم بی
احترامی کنیم

با خجالت سرمو انداخته بودم پایین با دستام بازی میکردم خاک تو سرم
مامان هم دلخور بود ولی بابا بیشتر از مامان حق داشت حداقل ب مامان
زنگ زدمولی به بابا زنگ نادم که دارم برمیگردم ولی چ برگشتنی کاشکی
با اون

ضربه میمردم

03.12.20 01:20 [شوهری]

شوهرشهو_تیم#

پارت#181

مامان برای عوض کردن جو بینمون با ذوق رو به بابا کرد دست کرد
لباس خواب توری که خرید رو درآورد
بین چقد نازه... خوشگله؟؟_
بابا با چشمای گشاد شده زل زد به مامان حق داشت
مامان برای عوض کردن جوی لباس درآورد بدون توجه ک چه لباسیه
خندم گرفته بود بابا چشم ابرو میومد جمعش کنه
مامان با اخم به بابا زل زده بود
چشموابرو نیا دیگه بزرگه بین خوشگله یا نه_لبمو گاز گرفتم نخندم بابا
سرخ شده بود
باشه قشنگه خونه نشونم بده_
بزور خودمو کنترل کردم نخندم مامان چشم غره ای بهش رفت
خونه هم بهت نشون نمیدم منو بی محلی میکنی_
روشو از بابا گرفت که دست بابا نشست رو پا مامان
نگاهمو ازشون گرفتم راحت باشن
با کمک مامانو بابا خریدارو واردخونه کردیم مامان با بی محلی خریداشو
برداشت به سمت اتاقش رفت
بابا نگاهی به مامان کرد برگشت سمتم
میرم از دل مامانت دریارم بعدش باهات حرف دارم_
چشمی گفتم پاتند کرد سمت اتاقشون بار هزارم حسرت خوردم
01:20 03.12.20 [شوهریشوهرشهو_تیم#
پارت#182

نشستم رو کاناپه بی حوصله نگاهمون دور تا دور پذیرای گردوندم
حوصلم سررفت

آزاده جان چیزی میخوری بیارم برات؟؟ _
نگاهی به ناهید خانم کردم به دادم رسید
با لبخند زل زدم بهش

اره اگر زحمتی نیست ی لیوان آبمیوه برام بیار ممنونم+
چشمی گفت رفت سمت آشپزخونه

کمی بعد با سینی لیوان آبمیوه چندتا بیسکویت اومد جلوم گذاشت
دستت درد نکنه... حالت خوبه؟؟ چیشد دخترت شوهر کرد؟؟+

با ناراحتی دستاشو توهم پیچ دادوالا هنوز نامزدن خانم جهیزیشو
نتونستیم کامل کنیم میترسم ناقص _
بفرستمش بره بزنی تو سرش

حق داشت منی که بهترین جهیزیه رو بردم خونه هم پدرم داد شوهرمو
برد سرکار مادرش

کلی بهم سرکوفت میزد دیگه چه برسه به این جهیزیه معمولی خریداری
کردن

ناراحت زل زدم بهش
به بابا نگفتین؟؟+

لبشو به دندون گرفت

نه خانم هنوز بدهی قبلی رو ندادیم گفتیم از حقوقمون کم کنن زشته _
پس روشن نشده ب بابا بگن

باشه ناهید خانم شما بفرماید خدا کریمه ایشالله مشکلتون حل میشه+
تشکری کرد رفت

ناهیدخانم درباره چی بات حرف میزد؟؟_باصدای بابا صاف نشستم لیوان
آبمیوه رو گذاشتم سرجاش
03.12.20 01:25 [,شوهری

شوهرشهو_تیم#

پارت#183

ام داشت درباره جهیزیه دخترش میگفت کامل نشده گیرکردن+
اهانی گفت زل زد بهم سرمو انداختم پایین هیچ وقت
نتونستم بیشتر از 3ثانیه مستقم زل بزنم به بابا خجالت میکشیدم
همیشه

ازش ی جوری حس میکردم با این کار بهش بی احترامی کردم
دوست داری بهش کمک کنی برای جهیزیه دخترش؟؟_
با حرفش سرمو آوردم بالا صدام پراز غم شد
...اره دوست دارم کمکش کنم دخترش سرکوفت نخوره ولی+
ولی چی؟؟_دستامو پیچیدم توی هم چی میگفتم بهش با چه روی از
انتخابم بد میگفتم یا

میگفتم چون شوهرمو اخراج کردی
میخوام کم خرجی کنم.. یا برش گردوند کی تاحالا من گستاخی کردم یا
تو

کار بابا دخالت کردم که این بار

برای شوهرم اینکارو بکنم اونم شوهری که احترام بهم نمیزاره؟؟
چون شوهرش بیکار شده خانم دستشو نگهداشته خرج نکنه ی وقت ب _
شوهرش بد نگذره

شکه زل زدم به مامان چرا اینجوری به بابا گفت
بابای شکه نگاهم میکرد دستشو گرفت سمت مامان
مادرت داره درست می‌گه آزاده؟؟ آره بابا؟_
سرمو انداختم پایین به نشونه آره تکون دادم
06.12.20 23:28 [,شوهری

شوهرشهو_تیم#

پارت#184 مامان دست بابارو گرفت پیشش نشست دستامو محکم
توهم فشار میدادم

مامان نباید به بابا میگفت اگر وضعیت بدتر بشه
چی اگر زنگ بزنه با محمدرضا دعوا کنه با صدای بابا سرمو بلند کردم
ولی صدای زنگ گوشیم از صحبت بابا جلوگیری کرد با اشاره بابا
گوشیمو برداشتم

محمدرضا بود ابرو هام پرید بالا چپشده که بام تماس گرفته؟؟؟ تماسو
جواب دادم
کجای؟؟_

ن سلامی نه اینک خوبی یا بدی سریع کجای حتما تازه اومده بود
خونه دید نیستم هه سعی کردم عادی نشون بدم
پیش مامان بابام+صدای خش خشی اومد داشت لباس میپوشید؟؟؟

... خیلی خوب خوبه دیگه بی خبر نرو بیرون۔
سکوت کرد متعجب شدم این حرفشو بزارم پای زور گفتنش یا وظیفه
شوهرشی؟؟

با حرف بعدش حس کردم الانه که قلبم وایسه
نگرانت شدم..دیدم نیستی۔
به گوشی نگاهی کردم خودش بود محمدرضاس ولی روانی شده؟؟؟؟
سرش به جای خورده؟؟؟
06.12.20 23:28 [,شوهری

شوهرشهو_تیم#

پارت#185

لبمو به دندون گرفتم نگاهی به بابا کردم نگاهش به مامان بود ولی
میدونم

گوش هردوشون به منهباشه من دیگه برم خدافظ+
باشه مواظب خودت باش خدافظ۔

ثانیه ها میگذشتو من زل زده بودم به تماسی که قطع شده بود
ولی منو وارد کما کرده بودش
کی بود مامان جان؟؟؟۔

با این سوال مامان گوشیهو گذاشتم تو جییم لبخندی بهش زدم
محمدرضا بود بی خبر اومده بودم نگران شده+
اهانی گفت بابا دستی به سرش کشید نگاهم کرد
میگم برش گردونن سرکار...ولی ازاده بابا جان هر وقت چیزی نیاز۔

داشتی بهمون بگو شوهر کردی ولی بازم دخترمی عزیزم لبخندی رو لبم
بغضم گرفته بود انگار بابا فهمید دستاشو باز کرد پرواز
کردم

سمتش محکم دستامو دورش پیچیدم
دستاش رو کمرمو موهام نشست
تک دخترم عشق بابا ..نبینم با ما غریبه بشی..
خدایا شکرت ..خدایا مامان بابامو به خودت میسپارم ..همیشه سایشون
بالا

سرم باشه
06.12.20 23:28 [,شوهری

شوهرشهو_تیم#
پارت#186

کمی پیش مامان بابا نشستم بعد به سمت اتاقم رفتم هنوز لبخند رو لبم
بود

مانتو رو دراوردم کمی رو تخت دراز کشیدم
اه خدایا چقدر ازت تشکر کنم؟؟؟؟؟؟هرچقدر هم تشکر کنم کمه فقط
خدایا مهرمو به دل شوهرم بنداز نمیخوام واقعا زندگیم خراب بشه
یا مامان بابا غصه زندگی منو بخورن
نمیدونم چقدر تو اتاق بودم که مامان وارد شد
ازاده مامان شوهرت اومده بیا..
.. به سرعت رو تخت نشستم با ابروهای بالا رفته زل زدم به مامان

مامان بادیدن حرکت ایشی گفت رفت سمت در
چه ذوق شوهرشو داره زشته دختر۔

خنده ای کردم یعنی میشه مامان این نفرتشو از محمدرضا کنار بزاره؟
دستی به لباسم کشیدم

ارایشمم خوبه سمت پله ها رفتم کمی استرس گرفتم از رفتار مامان بابا
میترسیدم با احتیاط پایین میومدم که نگاهم به محمدرضا که پایین پله
ها ایستاد بود

افتاد

امروز محمد چیزیش شده؟؟؟ منو داره میترسونه با لبخند دسته گلی پایین
پله

ها ایستاده بود

10.12.20 21:23 [, شوهری

شوهرشهو_تیم#

پارت#187

دستشو دراز کرد سمتم که دستشو گرفتم

سلام عزیزم خوبی خانمی۔

نمیدونم قیافم چه شکلی بود که با خنده کمرمو گرفت بلند کرد

گذاشت پایین پله ها شک تر از این نمیشدم چیشده؟؟؟؟

نگاهیمو ازش برنمیداشتم یعنی خدا اینقد سریع جوابمو داد؟؟؟

دستشو از پشت کمرم برنداشت به جاش گل رو جلوی صورتم گرفت گل رز

مشکی وسطش ی گل قرمز بود واقعا بوش محشر بود

به کمرم فشاری وارد کرد به جلو هولم داد
این گل رو گرفتم که منو ببخشی اون رز های سیاه بدهای که من کردم _
و رز قرمز خوبی توعه
با دهنی باز زل زده بودم بهش نگاهمو دوباره به گل دوختم آروم زمزمه
کردم

باید باهم حرف بزنیم من حسابی گیج شدم+
به جلو هولم داد
باشه گلم هرچقدر که بخوای حرف میزنیم بریم پیش مامان بابات _
دنبالش راه افتادم دسته گلی برعکس دسته گل من
قرمز با یک روز سیاه روی میزد توی آب بود حدس میزدم یکی برای
مامان آورده بود
مامان هم مثل من عاشق گل رز بود هیچ وقت ازش نمیگذشت 21:31
10.12.20 [,] شوهری

شوهر شهو_تیم#

پارت#188

نشستم رو مبل ولی محمدرضا نشست رفت جلو روبه رو بابا که رو مبل
نشسته بود

..مشخص بود بابا ازش دلخوره و نمیخواه رو خوش نشون بده
باباجان _

بابا نگاهی بهش کرد که محمدرضا سرشو شرمنده انداخت پایین
شرمندم بخاطر رفتارای بدی که ازم دیدین نمیدونم چم شده بودخودمو _

گم کرده بودم

خودشو گم کرده بود؟؟ یعنی چی این حرفش چی میخواست بگه ته این بازی که راه انداخته بود چی بودمن سر آزاده رو شکستم ناخواسته و با اون بد رفتاری داشتم حتی _

نیومدم ازتون معذرت بخوام ولی الان اومدم ک منو برای تمام کارهام ببخشید

بابا بلند شد رو به روش ایستاد از اخمای بابا ترسیدیم دستشو آورد بالا محمدرضا چشماشو بست

قلبم تند تند میتپید خدایا بابا نزنه محمدرضا رو خدایا

دستشو رو به شونه محمدرضا کوبید

نفسمو آزاد کردم محمدرضا بابا رو به آغوش کشید بابا بی میل بود ولی به رو نیورد

پسر جان تو انتخاب دخترم بودی...اون ازت راضی باشه برای ما کافیه _ ولی بشین بات حرف دارم

محمدرضا کنارم نشست زل زد به بابا

بین محمدرضا... من به دخترم گل نازک تر نگفتم اینو روز _

خواستگاری هم بهت گفتم امروز دخترم ناراحت بود برای شرایط کاریت

پس از فردا برمیگردی شرکت 17:33 11.12.20 [، شوهری

شوهرشهو_تیم#

پارت#189

نمیدونستم چهره محمدرضا رو ببینم خوشحاله یا عصبی که مشکلات رو

به خانوادم گفتم
آهی کشیدم که نشست پیشم دستش رو دور کمرم حلقه کرد به سمت
خودش کشیدم
....مرسی از لطفتون ولی من ی کاری پیدا میکنم.
بابا نداشت جملشو کامل کنه با اخم زل زد بهش
بخاطر دخترم اخراجت کردم بخاطر دخترمم برت میگردونم سرکار.
ولی بار بعد خشی رو دخترم بیوفته ی راست طلاق حواست جمع کن تو
شرکت هم سربه هوا نباش
..چشم ممنونم بابت این لطفتون.
دقیقه ای گذشت همه ساکت بودن که مامان اومد داخل غذا یک ساعت
دیگه آماده میشه برید اگر میخواید استراحت کنید برای .
ناهار صداتون میکنم
صدای محمدرضا بغل گوشم باعث شد نفسش بخوره به گردنم گردنم کج
کنم
خنده ریزی کرد
بریم اتاقت خستم یکم.
باشه ی ریزی گفتم به سمت اتاقت رفتیم
توی راه اتاق ی چیزی ذهنمو درگیر کرد عجیبه یهوی اخلاقش عوض
بشه شاید میخواست جلو مامان بابام وانمود کنه
تو اتاق بشه همون محمدرضا قبلی آه نمیدونم خیلی گیجم وارد اتاق
شدیم

رو تخت نشستم
کتشو درآورد انداخت رو صندلی میز آرایش _ اتاقت با روز خواستگاری
هیچ فرقی نکرده

11.12.20 17:38 [, شوهریشوهرشهو_ تیم#

پارت#190

..راست میگفت ماما ی خودکار هم از اتاقت جا ب جا نکرده بود
خودشو کنارم انداخت رو تخت چهارزانو نشستم کنارش
محمدرضا!!...؟؟+

دستشو از رو چشماش برداشت نگاهی بهم کرد
...!جانم عزیزم_

چشمامو محکم بستم باز کردم انگار واقعا خوب شده بود
چرا... اوم.. چرا ی+

لبخندی زد دستمو گرفت کشید سمت خودش
چرا اینقد مهربون شدم؟؟_

همینجوری که تو بغلش به صورتش زل زده بودم اوهومی گفتم
زل زد به سقف دستشو دورم محکم کرد سرمو رو سینش گذاشت..خب
رفتم پیش ی مشاورخانواده فهمیدم مشکل از من بوده_
چشم ریز کردم تا الان فکر میکرد مشکل از منه؟؟
خب منم از اون زندگی با جنگ و دعوا خسته شده بودم این مدتی ک _
هی نبودم میرفتم مشاور
اهانی گفتم که با شیطونی نگاهی بهم کرد

چیه نکنه اینجوری دوسم نداری؟؟_

اومدم چیزی بهش بگم که پرید وسط حرفم با نگرانی نگام کرد

آزاده نکنه واقعا علاقتو نسبت ب من از دست دادی؟؟_

نگاهش کردم نمیدونم این مدت خیلی اذیت شدم...ولی من با همه جونم

میخواستم زندگیمو نجات بدم

14.12.20 23:48 [، شوهری

شوهرشهو_تیم#

پارت#191

ولی یکم اذیت کردنش بد نبود بود؟؟؟ لبمو گاز گرفتم که نشسترو تخت

من هم بلند کرد نشوند چونمو گرفت سرمو آورد بالا نگاهی

به چشماش کردم چرا حس میکنم چیزی که داره نشون میده با حالت

توی

چشماش فرق داره

ازاده منو نگاه کن ازم دل کنیدی؟؟؟ من خر دیرفهمیدم چه گلی توخونه _

دارم

نگاهمو به یقه لباسش دوختم چی میگم برای اذیت کردنش ???

این همه من اذیت شدم عذاب کشیدم حالا یکم اون کمی سکوت کردم

بلخره تصمیم گرفتم زبون باز کنم حرف بزنم

خیلی این مدت اذیت شدم..مخصوصا حرفات سرباردار بودنم...نمیدونم +

میتونم دلمو بات صاف کنم یا نه

نگاهی بهش چهرش کردم انگار گرفته شد ولی چشماش همچینچیزی رو

نمیگفت نگار زیاد زل زدم بهش کلافه نگاهش به تخت دوخت
شرمندم ... خربودم نفهم بودم ببخشید عشقم ببخشید _
مغزم نمیکشید دیگه این حرکاتش رو حضم کنه سخت بود
برام باید با اریفرن صحبت کنم هرچی نباشه اون پزشکه منه الان
بهتر میتونه راهنماییم کنه چشمامو اروم بستم
یکم فکر کنم خیلی خسته شدم این مدت +
خوابیدم که کنارم دراز کشید ... چشماشو بست .. دقیقه ها میگذشتن
من هنوز نگاهم به ساعت بود .. نفسای محمدرضا منظم شده بود اروم
بلند

شدم گوشیمو برداشتم
از اتاق زدم بیرون ی تماس باید میگرفتم رفتم توحیات باترید شماره
.. اریفرن رو گرفتم 03:44 17.12.20 [, شوهری
شوهرشهو_تیم#

پارت#192

یلا جواب بده دیگه .. کلی بوق خورد وقتی که دیگه ناامید بودم
صداش توی گوشم پیچید بی اختیار نفس عمیقی کشیدم
سلام_

سلام اریفرن ببخشید مزاحمت شدم یه موضوعی پیش اومد .. لازم بود +
بات صحبت کنم یکم گیج شدم
انگار داشت لباس میپوشید صدای خش خش لباس میومد
این چه حرفیه مراحمی جانم چیشده_

آب دهنمو قورت دادم شروع کردم به تعریف کردن ماجرا.. تا آخر ماجرا
سکوت کرد

حتی گاهی فکر میکردم تماس قطع شده ولی با دیدن صفحه ی تماس باز
به تعریف کردن ادامه میدادم با تموم شدن حرفم نفس عمیقی کشیدم
خیلی عجیبه...نمیدونم این کاراش چ معنی میده..

اریافرن هم گیج شده بود حق داشت.. خب منم از رفتار محمدرضا گیج
شده بودم

تغییر رفتار در عرض چند ساعت مگه امکان داشت آخه.. همین دیشب منو
خورد کرد

بعد یهوی میگه چندروزه میرم مشاوره

آزاده ی وقت میدم بیا باهم صحبت کنیم از پشت تلفن نمیتونم چیزی -
بگم عزیزم

لب گزیدم من یه زن متاهل بودم.. چرا باید از عزیزم گفتن ی مردی ک
قبلا با اون ب شوهرم خیانت کردم حتی ب ناخواسته
خوشم بیاد؟؟

17.12.20 03:45 [, شوهریشوهرشهو_تیم#

پارت#193

دیگه الان که احتمال یک درصد بدم که محمدرضا سر عقل اومده نباید
بهش خیانت کنم

نمیخواستم اینکارو بکنم ناخواسته بود ولی باز باید زندگیم رو درست کنم
خدا فظی کوتاهی کردیم

برای فردا عصر بهم نوبت داد نفس عمیقی کشیدم گوشیه قطع کردم
گذاشتم تو جییم که دستای دور کمرم حلقه شد
لرزیدم برگشتم با محمدرضا مواجه شدم
خانمم این بیرون چیکار میکنه.. باکی تلفنی صحبت میکردی..
چی باید میگفتم یکم استرس گرفتم ولی... تا اومدم جواب بدم انگشتشو
رو

لبم گذاشت

نگو من به خانمم اعتماد دارم.. چیزی نگو ببخشید ازت پرسیدم فدات _
بشم من.. تو زنی هستی که با تمام بد اخلاقیای من تلاش کردی
زندگیمون درست کنیدستمو تو دستش گرفت بوسه ای رو دستم کاشت
ضربان قلبم رفته بود

1000 روی

اینقد تند تند میزد

که میترسیدم سینم رو شکافت بده بزنه بیرون
دستم رو سینم گذاشتم که نگاهش جلب شد به سینم
خم شد بوسه ای رو سینم کاشت لرزیدم
آروم آروم.. چرا اینقد با سرعت میزنه قلبت خانمم..

لبخند خجالت آوری زدم

خانم کوچیکه بیاین ناهار. میز رو چیدیم..

با صدا کردنمون

به سمت خونه رفتیم محمدرضا یه لحظه هم دستمو ول نمیکرد

غرق خوشی بودم

19.12.20 22:27 [شوهريشوهرشهو_تيم_#]

پارت#194

قلبم تند تند ميزد خدايا اين حسمو با هيچ جمله اي نميتونستم

توصيفش كنم

با لبخند وارد شديم مامان با ديدنم

انگار ذوقوخوشحالي رو ديدم تونگاهم ديد لبخندي زد ولي.. يهو لبخندش

جمع شد اومد سمتم

بازمو روگرفت

..دخترم ي دقيقه بيا..

كشيدم توي آشپزخونه رو به روم ايستاد

متعجب بودم از كاراي مامان

چيكار ميكني مامان؟ چيشده؟+

فشاري به دستم وارد كرد

خجالت بكش براي چي نيشت تا بناگوش بازه ببندش هركي ببينت _

ميفهمه خرت كردهبا اعتراض اسمشو صدا كردم كه چشم غره اي بهم رفت

لبخندي زدم

هولم داد سمت در

برو برو...دختربرزرگ نكردم كه رواني برو..

باخنده رفتم فكر نميكردم نيشم باز باشه

اينقد ذوق زدم كه اختياري رو رفتارم نداشتم با مامان به سمت

میزناهارخوری رفتیم
کنار محمدرضا نشستیم که برام غذا کشید
وای زیاده محمد+
غذارو گذاشت جلو
...بخور عزیزم۔

از محبتش لبخندی رو لبم نشست توی طول ناهارخوردن تا ی چیزی
میگفتم سریع بهم میرسوند
بعد مدتها بهترین ناهاری بود که خوردم کمی نشستیم با بلند شدن
محمدرضا نگاهش کردم با اجازهتون ما بریم۔

19.12.20 22:36 [، شوهری

شوهرشهو_تیم#

پارت#195

سریع آماده شدم دسته گل و خریدامو برداشتم با مامان بابا خدافظی
کردم

که بابا کارتی گرفت سمتم
بگیرش خرجی خودتو میریزم تو این حساب اطلاع نده ب شوهرت _
باشه؟؟

با شرمندگی نگاش کردم که گذاشت

تو جیب مانتوم

دخترمی هنوز.. اینقد غریبه شدیم که ازم. خجالت میکشی؟؟ _
دستشو گرفتم دستشو بوسیدم که سرمو بوسید با دعا خدا ب همراهات رفتم

بیرون

محمدرضا با دیدن دستای پرمایه و ستم خریدارو ازم گرفت
اینا دیگه از کجا_

نگاهی بهش کردم

..با مامان رفتم خرید... اینارو خریدم چرا؟+

لبخندی بهم زد

.چیزای خوشگل خوشگل هم خریدی؟_

منظورش لباس خواب بود لبخندی بهش زدم که بلند خندید خریدارو
گذاشت تو. ماشین

خیلی هم خوب امشب افتتاحشون کن_

با تعجب نگاش کردم درماشینو برام. باز کرد نشستم

هنوزمتعجب بودم از حرفش اولین باری بود محمدرضا به خوبی و با میل
خودش ازم رابطه جنسی میخواست همیشه خودم تحریکش میکردم یا با
دعوا بود

20:32 22.12.20 [شوهری]

شوهرشهو تیم#پارت#196

ته دلم خیلی خیلی رفت خوشحال بودم مغزم میگفت اعتماد نکنم..اینقد
زود

خوشحالی نکنم ی چیزی پشت این مهربونی هست

اما چی میشد بعد از چندماه به قلبم گوش بدم تن به این خواسته قلبیم
بدم؟؟

..چیزی نمیشد

رسیدیم خونه پیاده شدم کمکم خریدارو تا دم درخونه آورد نگاهم کرد
میرم برای خونه خرید کنم یکم پیام توهم آماده باش-
چشمکی بهم زد جلو چشمم وارد اسانسور شد لبخندی بهش زدم
خدافظی

کردم در اسانسور که بسته شد خریدامو بردم داخل
شروع کردم ب چیدنشون امشب قرار بود ی شب به یادموندنی بشه
برامون

لبخند از رو لبام پاک نمیشد

کمد رو باز کردم لباس کوتاه مشکی رو بیرون کشیدم انداختم رو تخت تا
وقتی که بیاد میتونستم آماده بشم سریع وارد حموم شدم قسمتای بدنمو
شوو کردم اومدم بیرون به سرعت
لباس رو پوشیدم آرایش

تحریک کننده ای رو چشمم و لبام پیاده کردم عطرمو زدم خودمو تو آینه
نگاه کردم باسن برجستم بزور پیراهن کوتاهم

مونده بود سینه هام همینطور میخواستن پیراهن رو بترکونن بریزنن
بیرون لبخندی زدم که صدای دراومد

کفش پاشنه بلند رو پوشیدم آروم رفتم بیرون سرش پایین بود گوشی
دستش داشت با کسی صحبت میکرد

20:32 22.12.20]،[شوهری

شوهرشهوتمیم#

پارت #197

!...اره چشم... درست میفرمائید_

سرشو آورد بالا خواست چیزی بگه که نگاهش افتاد بهملبخندی زدم انگار
اونی که پشت تلفن بود متوجه غیبت محمدرضا شد هی
صداش کرد

...بل.. بله گوشم با شماست بفرمایید.. نه نه درست میفرمائید _.

نشست رو کاناپه چشم غره ای بهم رفت که خنده ای کردم
اروم نزدیکش شدم دستمو رو سینهش کشیدم پشتمو بهش کردم باسنمو
تکون دادم

مشخص بود تمرکزی نداره رو صحبت کردنش

ام.. بله چشم... متاسفم بله چشم.. صبح خدمت میرسم بله چشم _
..خدانگهدار

گوشیش رو انداخت رو کاناپه باسنمو آروم کشیدم رو مردونگیش
!...!آه لعنتی چیکار کردی تو_

برگشتم سمتش پاهامو دو طرفش باز کردم نشستم رو پاهاش آروم
باسنمو

تکون میدادم رو مردونگیش گوشاش قرمز شده بود بزرگ شدن
مردونگیش رو حس میکردم خم شدم رو سینهش لبامو بی حرکت
چسبوندمبه لباش بی طاقت شده بود لبامو به بازی گرفت خیس
میوسیدم زبونم رو
وارد دهنش کردم

آهی کشید خیزی داغی زبونش منم تحریک کرد
حس میکردم بهشتم شورت تو ریمو خیس کرده
لبامو از لباش جدا کردم زبونمو رو گوشش کشیدم
26.12.20 02:09 [شوهری]

شوهرشهو_تیم#

پارت#198

خیلی وقت بود مردونگیت برام بلند نشده بود...حتما پره کمرت اوم؟؟+
لرزه افتاد به تنش با این جلم گذاشتمش پای شهوت تحریک شدنش
نوک زبونم رو از گوشش به ترقوهش کشیدم_اهههه لعنتی
مکی به ترقوش زدم بولیزشو از تنش دراوردم خم شدم
نوک سینه هاشو مکیدم
....اهههه لعنتی_مردم حسابی شهوتی شده بود مردونگیش داشت شلوارو
جرمیداد که برسه
به بهشتم جرم بده
دستشو گذاشت پشت کمرم بلند شد از ترس پاهامو دور کمرش حلقه
کردم
دستامو دور گردنش
بهتره بریم تو اتاق بهتر بتونم بخورمتو جرت بدم_
ریز خندیدم
اوممم... دلم برای حس زبونت رو بهشتم قیلی ویلی میره+
دستاشو رو باسنم مشت کرد آخی گفتم

همیشه همین بودم محمد رضا باید تو رابطه چندجا از بدنمو با وحشی
بازیش کبود میکرد دردش تا چندروز میموند
انداختم رو تخت از بالا زل زد بهم
فکر نکنم این لباس دیگه بدردت بخوره_
سوالی زل زدم بهش که خم شد لباس رو تو تنم جر داد
جیغی زدما و فف این افتادن سینه هات از حصار لباس رو دوس دارم اومم
یه _

بوس تشکر برای آزاد کردنشو بگیرم
خم شد لبشو رو نوک سینم گذاشت عمیق میکند
26.12.20 02:09 [شوهری

شوهر شهو_تیم#

پارت#199

اوففف چه مزه ای میده اوففف شیر میخوام_
چشمام خمار شد با اون دستش سینمو مثل ژله میچرخوند
زبونش رو دور حاله سینم میچرخوند با نوک سینم بازی میکرد دستمو
وارد موهاش کردم
اههههه آیییی اوممم محمد رضا+
زبونش رو از وسط سینه هام برد پایین دور نام چرخوند بهشتم با هربار
زبون زدنش به بدنم خیس میشد
ریختن
آب رو از بهشتم حس میکردم رونام خیس شده بودننه دیگه نمیخواستم

فرعی هارو بچسبه میخواستم بره سر اصل مطلب
متن زمان زیادی بود رابطه نداشتیم منم یه زن بودم رابطه رو میخواستم
تشنش بودم

نکنن اهههه... برو پایین بهشتمو بخور اخخ نه جرش بده+
نگاهی بهم کرد دستشو رسوند به بهشتم با حس دست داغش آه بلندی
کشیدم

جووون حسابی اب انداخته اوففف بخورمش برات؟؟_
اوهوم گفتم که شیطان انگشت فاکشو بهشتم کشید که خیس شد
نه نمیخوام بخورمش ارضا بشی میخوام فقط با جر دادن ارضا بشی _
حسابی هم خیس خیزی

نگران نگاهش کردم واژنم خیلی حساس بود با کوچیک ترین خشونت
آسیب میدید

انگشت فاکشو محکم واردم کرد اهههههه آیییی لعنتی ناخنش بلند بود
اهههه اهخهخخ میسوزه
30.12.20 18:54 [,شوهری

شوهرشهو_تیم#

پارت#200 دستشو گرفتم سعی کردم از بهشتم بیرون بیارم انگشتشو ولی
محکم تر

انگشتشو فرو کرد داخل بهشتم

حس میکردم ناخنش داره به خراش میندازه داخلم میسوخت هرچی لذت
بود پرید الان فقط دردو حس میکردم

اخخ دربیار انگشتتو ناخنت میخوره ب بدنم میسوزه+
توجهی بهم نکرد تند تند انگشتشو تکون میداد و من زیر دستش از درد
ناله میکردم سعی میکردم دورش کنم لعنتی این دیگه چه رابطه ای بود
انگشتش رو درآورد زیر ناخنش کمی خون رو میتونستم ببینم با درد
چشمامو بستم با حس مردونگیش رو بهشتم چشمامو باز کردم
..درد دارم محمدرضا+

لبخند خبیثش ترسوندم دستشو رو شکمم گذاشت مردونگیش رو فشار
داد

تو بهشتم

اینجوری سکس حال میدی نه آرام فداش بشم حال کن به دردش فکر _
نکنی رحمانه تو بهشتم که با ناخن زخمیش کرده بود ضربه میزد و من
هیچ

حس خوبی نداشتم

اهههه تنگی هنوزم باید گشادت کنم ی زن شوهر دار باید گشاد بشه _
زیرشوهرش تو تنگی

سعی میکردم از زیرش دریام ولی پهلوهامو محکم گرفت تو بهشتم
ضربه میزد

باید باهم ارضا بشیم... عادت کن به این مدل سکس که همیشه _

میخوام اول صدای جیغتو دربیارم بعد صدای نالت

چشمامو محکم فشار دادم با درد شروع کردم ناله کردن

شاید این راه نجاتم باشه

اهههه آیییی اوفففف محکم تررر اخخخ+

03.01.21 01:34 [,]شوهری

شوهرشهو_تیم#

پارت#201اینقد تو بهشتم ضربه زد که خسته شد از این پوزیشن اومد

پشتم خوابید

پامو گرفت بالا از پشت تو بهشتم فرو کرد چقد خوب بود صورتمو نمیدید

اشکام از درد سرازیر شد بزور صدای اهناله درمیوردم هیچ لذتی نبود

فقط درد درد درد.. مثل یه هرزه استفادشو ازم کرد

ابشو رو بدنم پاشید پشتم دراز کشید

دستش نوازشگر رو بازوم بود دوست داشتم از خودم دورش کنم برم

دوش بگیرم آروم که شدم

ازش بپرسم این چه رابطه ای دیگه که فقط عذابش برای منه لذتش برای

تو

رشته افکارم با بوسه ای که رو بازوم زد پاره شد

بخشید عزیزم اگر اذیت شدی ولی از اول هم من این مدل سک س رو -

میخواستم گرایشم اینه با سک س آروم ارضا نمیشم

آهی کشیدم

برای همین هم سعی میکردم ازت دوری کنم اذیتت نکنم-

چشمامو رو هم گذاشتم کاشکی اینو از اول بهم میگفتلان حس بهتری

داشتم مردم من براش مهم بودم دوسم داشت که بخاطر

من راحتیم ازم دوری میکردو خودشو با خودارضایی آروم میکرد

الان درد این رابطه دیگه برام مهم نبود برگشتم سمتش
خریدم تو بغلش بوسه ای رو سینه ی لختش زدم
بیخشید.. باورم نمیشه بخاطر من اینقد خودتو اذیت کردی جلو خودتو +
گرفتی ازت ممنونم

دستاشو محکم دورم پیچید چسبوندم به خودش پاهاشم دور پاهام
بخواب عزیزم من بخاطر تو همه کار میکنم فرشته ی من..

03.01.21 01:34 [,شوهری

#شوهر

پارت#202

شادی درخونمو زده بود خوشبختی کنارم بود چقد لذتبخش بود ی زندگی
..زنشویی اروم

چشمام بستم میخواستم نهایت استفاده رو از اولین خوابی که راحت کنار
..محمدرضا باخیال راحت داشتم بکنم..ولی درد نمیداشت آروم بخوابم

اینقد خوابم میومد که نمیتونستم پلکامو باز کنم خیلی زور زدم ولی باز
نتونستم پلکامو باز کنم انگار ی وزنه 10کیلوی روشن بود
باحس دردی تو صورتم سعی کردم طرف مقابلم رو متوجه بیدار بودنم
بکنم ولی بدنم سنگین بود نمیتونستم تکونش بدم حالم از این وضعیت
بهم میخورد

ترسیده بودم تپش قلبم رو واضح میتونستم حس کنم که با حس سرمای
زیادی نفس یهو آزادش با وحشت نشستم

هیییییع... خدااااااااااا+

با داد اسم خدارو صدا زدم نشستم با چشمای باز زل زدم به دیوار رو به
روم تو حموم خونه خودم بودم
نفس نفس میزددم دستمو گرفتم گوشه وان که دستی رو دستم پیچید
بزار کمکت کنم تو که منو نصف جون کردی دختر.. این چه حالی بود _
داشتی وای قلبم اومد تو دهنم خدارو شکر حالت خوبه بی حال زل زدم به
محمدرضا مثل وقتی ک بلند شدم انرژی نداشتم انگار
همه انرژیمو گذاشته بودم تا تکونی به خودم بدم
نمیدونم سنگین بودم نمیتونستم هیچکاری بکنم+
بوسه ای رو سرم زد تن خیسمو چسبوند به خودش
خداریو شکر خوب شدی وای آزاده اگر چیزیت میشد من چیکار میکردم _
03.01.21 01:34 , [شوهری

شوهر شهو_ تیم#

پارت#203

تو اوج بی حالیم لبخندی رو لبم نشست نگرانم بود
تمام مدت که تنمو خشک میکرد زل زدم بهش چقد با حوصله اینکارو
انجام میداد
اینقد خوشگلم که همش زل زدی بهم؟؟ مال خودتم خانمم جای نمیرم _
نخور منو
خودش به حرفش خندید ولی من تنها لبخند کوچیکی زدم دستمو دراز
کردم سمت صورتش

زل زدم به چهرش که حالا کنجکاو زل زده بود بهم تا دلیل کارمو بفهمه
..کاشکی همیشه همینجور بمونی.. مهربون با حوصله+

لبخندی بهش زدم چشمامو آروم بستم خستم بود دوست داشتم باز
بخوابم

دوست دارم محمدرضا+

عزیزم.. چرا چشمتو بستی..

خسته زیر لب زمزمه کردم که شک داشتم متوجه بشه ولی انگار متوجه
شد

خستم میخوابم بخوابم+

باشه عزیزم بخواب استراحت کن..

باکمکش رو تخت دراز کشیدم بازم به خواب عمیقی فرو رفتم

..

با حس دردبین پام از خواب بلند شدم زل زدم به دور ورم تقریباً هوا

تاریک بود بلند شدم بین پام وحشتناک تیر کشید

که نشستم رو زمین با دستام زنانگیم رو فشار دادم

محمدرضا... محمد+نگار خونه نبود گوشیمو بزور برداشتم شمارشو گرفتم

مشترک مورد

..نظر دردسترس نمیباشد

لعنتی.. از درد چشمام پر اشک شده بود بدجور میسوخت باید میرفتم ی

دکتر وگرنه میمردم از این درد

بزور لباس پوشیدم با برداشتن کارت بانکی گوشی درخونه رو باز کردم

که

با اولی قدمی که برداشتم زنانگیم تیرو حشتناکی کشید نتونستم تحمل کنم
نشستم رو زمین
آییییی.. خدایااا+

07.01.21 20:20 [شوهری]

[. Ielnaz ارسال از]

شوهر شهو_تیم#

پارت#204

آزاده... آزاده دختر چرا اینجا نشستی_

!!اینقد در داشتم که دلم ضعف کرده بود نمیتونستم تکونی بخورم بزور

دستم بلند کردم که اریافرن سریع دستمو گرفت بلندم کرد دست
خودم نبود

نمیتونستم رو پاهام وایسم تمام وزنمو انداختم رو اریافرن

دختر تو چت شده شوهرت کجاست!...؟؟_

!!شرم داشتم همچین چیزی رو بهش بگم

فقط بزور اسم دکتری که میخواستم برم گفتم انگار میشناختش که سریع

دست انداخت دور کمرم کشیدم بالا

اتفاقی برات افتاده برای چی میخوای بری دکتر زنان_

فشاری به دستش وارد کردم

خواهش میکنم فقط بریم... دارم از دردمیمیرم+

!!آخرین جمله ای که بزور با شرم تونستم بگم به سرعت بلندم کرد

!..!رودستاش به سمت آسانسور رفت
از درد تو بغلش به خودم میپیچیدم دستمو رو زنانگیم فشار میدادم خدایا
این چه دردی دیگه دارم میمیرم از دردش
خدایا حداقل بگو چت شده که اینجوری شدی_وقتی دید پاسخی به
سؤالش نمیدم پوفی کشید به سرعت توی ماشینش
گذاشتم نشست حرکت کرد سمت مطب دکتر خداروشکر ازم آدرس
نخواست وگرنه میمردم تا آدرس رو به زبون بیارم
دستمو رو زنانگیم بیشتر فشار دادم حس میکردم شلوارم خیس شده
دستمو
برداشتم خدای من دستم خونی شده بود این دیگه چیه یعنی اینقد
وضعیت
بدبود؟؟

07.01.21 20:20 [شوهری

[. Ilnaz ارسال از]

شوهرشهو_تیم#

پارت#205

دوست داشتم بگم خدا لعنتت کنه محمدرضا ولی نمیتونستم چون اون
این

همه مدت بخاطر همین ازم دوری میکرد حالا اولین رابطه ی خوبی که
باهم داشتیم رو نمیخواستم زهر کنم
!!..آه خدای من امیدوارم زندگیمون همیشه اینقد خوب باشه

تا آخر عمر هم حاضر بودم این درد رابطه هارو تحمل کنم ماشین رو
دست اندازی رفت با تکون شدیدی که ماشین خورد جیغی کشیدم
بیخشید.. بیخشید نزدیکیم الان میرسیم_خدای من توی دوران عادت
ماهیاره درد شدیدی میکشیدم الان بعد رابطه
حس میکنم پاهامو گرفتن میخوان از هم جدا کنن از درد اشکم میریخت
دیگه تحمل درد نداشتم

با ترمز ماشین حدس زدم حتما رسیدیم
اریافرن به سرعت پرید بیرون رو باز کرد منو بلند کرد
گریه میکنی؟؟ اینقد درد داری خب رسیدیم دیگه رسیدیم_
سرمو به سینش زدم دستمو بین پاهام فشار میدادم
بهتر نبود بریم بیمارستان توی مطب نمیتونه کار زیادی برات بکنه _
وای خدای من چرا دستت قرمز خون ریزی کردی؟؟
دردم شدید تر شده بود هم زنانگیم درد میکرد هم شکمم به شدت درد
گرفته بود اریافرن به سرعت وارد مطب شد
خانم منشی بیمار وضعیتش بده باید ببرمش داخل_
منشی انگار با دیدن وضعیت من شکه شد دروباز کرد رفت داخل افرادی
که تو مطب بودن با تعجب زل زده بودن ی ما
آقا مراجعه کننده که اومد بیرون اگر مراجعه کننده های قبلی راضین _

برید داخل 09.01.21 17:23 [،شوهری

شوهرشهو_تیم#

پارت#206

مراجعه کننده ها با دیدن حال بدمن قبول کردن ارتافرن سریع وارد اتاق شد تنه ای به مراجعه کننده ای که داشت خارج میشد زد!...!هی آقا_

بی توجه ب اون و دکتری که مات ما شده بود منو رو تخت معاینه گذاشت

آریا اینجا چی میخوای این دیگه کیه؟؟_

دکتری بود که برای آزمایش بکارت اومده بودم پیشش همون روز از رفتار مادر محمدرضا خیلی بدش اومده بود

انگار آریافرن رو میشناخت

همسایمه ببین چشه دیدم افتاد رو زمین گفت میخواد بباد اینجا انگار_ خون ریزی هم کرده

با توضیحات آریا سریع اومد به سمتمخب ی توضیح ب من بده بدون باید چیکار کنم چیشده؟؟_

با خجالت زل زدم به آریا که انگار فهمید چشم غره ای بهم رفت از جاش تگون نخورد مات حرکتش بودم که با صدای دکتر نگاش کردم

دخترجون بجای که دستتو فشاری بدی اونجات بگو چیشده شکست _ دستت

چشمامو محکم به هم فشار دادم چاره ای نداشتم

بعد از رابطه با شوهرم اینجوری شدم+

نمیتونستم چشمامو باز کنم خجالت میکشیدم

چشمامو با نفس محکمی باز کردم که زیر شکمم تیر کشید

..آخ+

دکتر و آریا با اخم به من خیره بودن دکتر برگشت سمت آریا
برو اون ور باید معاینش کنم.

با رفتنش نفس راحتی کشیدم با کمک دکتر لباسمو درآوردم با تعجب زل
به بین پام حق داشت پره خون بود همینطور لباسام
این چه رابطه ای بوده که همچین بلای سرت آورده بار اولت بود؟؟_
سرمو به نشونه منفی تکون دادم دکتر بود باید بهش میگفتماولش با
انگشت که واردم کرد ناخن انگشتت باعث سوزش شد بعد +

اصلا آرام نبود خیلی درد داشتم

09.01.21 18:37 , [شوهری

شوهرشهو_تیم#

پارت#207

اخمای دکتر بیشتر توهم رفت پاهامو رو روی دسته ها گذاشتم دستکش
پوشید اومد جلو شروع کرد به معاینه کردم چیزای واردم میکرد که از
سوزش گاهی آخ میگفتم

صدای آریا درمیومد اعتراض میکرد که آرام ترکارکند و اخمای دکتر
بیشتر توهم میرفت

تو همون دختری نیستی که برای چکاپ بکارت با مادرشوهرت اومدی _
باهاش بحثم شد؟؟

سرمو به نشونه مثبت تکون دادم عقب رفت

پاهاتو راحت دراز کن زنگ بزن یکی برات لباس تمیز بیاره فکر نکنم _

اینا دیگه قابل پوشیدن باشن
راست میگفتاینقد خون ریزی داشتم که لباسام تمام خونی بود حتی
مانتوم خونی شده
بود ازش خواستم تلفنم رو از آریا بگیره برام بیاره
رفت تلفنم رو گرفت سمتم ازش گرفتم
رو اسم محمدرضا تردید داشتم اه بیخیال اگر میفهمید آریا منو آورده بدتر
!..!میشد رو اسم مامان زدم
چاره ای بجز این نداشتم
جانم عزیزم خوبی-
نفس عمیقی کشیدم
مامان برام ی مانتو و شلوار لباس زیر بیار به این آدرسی که میگم +
باشه؟؟ به بابا چیزی نگو فقط سریع
نگران شده بود هی میپرسید چی شده ولی جوابی ازم دریافت نکرد
گوشی دادم آریا براش آدرس رو پیامک کرد دکتر نگاهی بهم کرد
آسیب زیادی به واژنت رسیده همینطور دهانه واژن هم آسیب دیده تا ی

-
مدت نباید رابطه داشته باشی.. همون روز اولم بهت گفتم نباید رابطه ی
خشن یا بد داشته باشینگاهی بهم کرد رفت نشست پشت میزش
انگاری این مادروپسر واقعا نفهم هستن و عروس رو ی وسیله برای -
تولید مثل و ارضای جنسی میبینن

09.01.21 18:46 [شوهری]

شوهرشهو_تیم#

پارت#208

آهی کشیدم دستمو رو چشمام گذاشتم صدای دکتر رو میشنیدم که بقیه
بیماراشو مرخص کرد و نسخه ای به آریا داد که بره بخره
این وضعیت پیش بره همینجوری به واژنت آسیب وارد بشه حتی برای _
بچه دار شدن هم خطرناکه دختر
آهی کشیدم هیچی نگفتم دقایقی گذشت صدای در اومد با اجازه دکتر
وارد
شد

صدای مامان بود

!...!سلام خانم دکتر گفتن دخترم اینجاس لباس میخواد_
دکتر لباسارو ازش گرفت آورد برام پدبهداشتی بهم دادلباسامو عوض کردم
لباسای کثیف رو توی پلاستیک ریختم اومدم اینور با
دیدن مامان نفس عمیقی کشیدم باید براش توضیح بدم؟؟نگاه سوالی
بهم

انداخت تمام التماسو ریختم تو نگاهم به دکتر نگا کردم
خانم چرا رنگت پرید نترس چیزیش نیست یکم خون ریزی عادت _
ماهانه این سری شدت گرفته بود ترسید اومد چکاپ
ازش ممنون بودم که خیال مامان رو راحت کرد
مامان آهی کشید نشست رو صندلی
همیشه وقتی عادت میشد همینقد اذیت میشد گفتم شوهر کنه شاید

خوب _

بشه انگار هنوز همونجوری مونده

دکتر لبخند زد تا اومد چیزی بگه در باز شد آریا اومد داخل

بیا فریده داروهاشو خریدم چکشون کن چیزی نمیخواه دیگه؟؟ _

لبمو به دندون گرفتم مامان سوالی به آریا نگاه کرد بهتر بود خودم بهش بگم

حالم بد بود آقا سعادت لطف کرد منو رسوند اینجا +

18:52 09.01.21 [، شوهری

شوهر شهو_ تیم #پارت #209

مامان لبخندی بهش زد بلند شد باش دست داد

ممنون که به دخترم کمک کردین.. غیرت شما از شوهر بی خاصیتش _
بیشتره

دهن باز کردم چیزی بگم ولی دهنمو بستم

آبروی زندگیم پیش همه رفته بود مامان هم مهر تایید رو همه افکار خانم
دکترو آریا زد

با توصیه های دکتر از مطب زدیم بیرون

آزاده بیا بریم خونه این مدت مواظبت باشم _

دستشو گرفت فشار دادم

مرسی مامان ولی برم خونه خودم میام بهتون سر میزنم +

هوفی کرد با خدافظی ازمون جدا شد رفت سوار ماشین شد

سوار ماشین آریا شدم تو سکوت به جاده خیره شده بودم

آزاده فردا بیا مطب حتما باید باهم حرف بزنیم باشه؟؟ _
الان نمیخواستم حرف بزنم خجالت میکشیدم ازشآزاده بخاطر خودت قبل
از این اتفاق هم قرار بود صحبت کنیم مگه نه؟؟ _
سرمو به نشونه مثبت تکنون دادم که جلوی خونه ایستاد
مواظب خودت باش فردا ساعت 6منتظرتم بیمار خوبی باش فردا _
سرساعت بیا

لبخند پردردی زدم پیاده شدم آپارتمان که شدم صدای ماشینشو شنیدم
که

رفت کارش لذت بخش بود ولی این لذت برای من ممنوع بود کارای ی
پسری که هیچ نسبتی باهام نداره برام جذاب نباید میشد
کلید انداختم واردخونه شدم با شنیدن سروصدا ابرو هام پرید بالا کامل که
وارد شدم با دیدن محمدرضا و محمدصادق تعجب کردم خونه بود واز
نبود من تعجب نکرد؟؟ حتی زنگ نزد ببینه کجام؟

13.01.21 15:54 , [شوهری

شوهرشهو_تیم#

پارت#210

نفس عمیقی کشیدم آروم سلام کردم خودمم سلامو بزور شنیدم ولی انگار
اونا متوجه ورودم شده بودن
کجا بودی آزاده؟؟ _

نگاهی به گوشیم انداختم!! .تماس نگرفتی که بهت بگم کجا بودم+
زل زدم تو چشماش خشمو عصبی بودن رو از نگاهش خوندم منتظر آبرو

!!...ریزی جلوی محمدصادق بودم

ولی به لبخندش مات شدم

بیخشید عزیزم گفتم شاید به کمی خلوت کردن نیاز داری که بی خبر از -

!!..خونه زدی بیرون

خدایا نه تنها من دهن محمدصادق هم این رفتارش باز مونده بود

سکوت کردم وارد اتاق شدم پلاستیک لباسای کثیفمو تو لباس چرکا خالی

کردم وارد دستشوی شدم هنوزم خون ریزی داشتم نمیتونستم با این

وضعیتم برم پذیرای کنم از مهمون

قرصای که دکتر گفته بود رو بزور بدون آب قورت دادم مسکن هم

بینشون بود لباس راحتی مشکی پوشیدم حداقل اینجوری کثیف هم بشه

گند

زده نمیشه به لباس

اومدم دراز بکشم با صدای گوشیم آهی کشیدم کی میتونه باشه

با دیدن شماره مامان لبخندی زدم نگرانم شده بود

الو سلام آزاده رسیدی خونه مادر؟؟ حالت چطوره_اروم رو تخت نشستم

چشمم به دراتاق افتاد که محمدرضا توی چارچوب

ایستاده بود

خوبم مامان تو چطوری ممنونم واقعا نمیخواستم بهت زحمت بدم+

این چه حرفیه دخترم تو رحمتی مادر استراحت کن فقط چیزی نیاز -

داشتی بهم بگو

13:42 18.01.21 [,]شوهری

شوهرشهو_تیم#

پارت#211

بعد از صحبت با مامان نفس عمیقی کشیدم با بالا پایین شدن تخت
نگاهی

به محمدرضا کردم

دسته ای از موهامو دور انگشتش تاب میداد

ی زن خوب وقتی میخواد از خونه بره بیرون زنگ میزنه به شوهرش _
درسته؟؟

درسته محمدرضا تغییر کرده بود دوست داشتم خوب بمونه نمیخواستم با
بحث باز برگردیم سر خونه اولولی باید اشتباهاتش هم بهش میگفتم
وقتی دیدی نیستم بی خبر رفتم زنگ میزدی بهم گوشی هم باهام بود +
چرا زنگ نزدی؟؟

نگاهش ی چیزی توش بود که متوجش نمیشدم شاید هم
نمیخواستم باورش کنم

منم چنددقیقه قبل تو با داداشم اومدم نشد دیگه بهت زنگ بزنم_

اهانی گفتم ولی باز زل زدم به چشماش

ولی باید حالمو بعد اون رابطه میپرسیدی+

بازم اون نگاه با بالا رفتن گوشه لبش نگاهش کردم

همینجوری میتونم باهات رابطه داشته باشم قرار نیست که بعد _

هررابطه هی زنگ بزنم بگم چطوری

آهی کشیدم ولی من دوست داشتم شوهرم نگرانم بشه تو رابطه مواظب

باشه آسیب نبینم حتی اگر میخواست خشن بام رابطه داشته باشه
حس دستش رو پام باعث شد از فکر دریام
حالا بگو کجا بودی؟؟_باید بهش میگفتم؟؟ اگر ی درصد میخواستم
ندونه تا ناراحت نشه

الان میخوام بدونم چون انگار براش اهمیتی نداره
رفتم دکتر زنان به دهانه رحم و داخل رحم آسیب وارد کردی خون +
ریزی شدید داشتم

18.01.21 13:42 [,]شوهری

شوهرشهو_تیم#

پارت#212

دستش بین پام رفت با حس نواربهداشتی ابروهاش توهم رفت
زنگ میزدی بهم خودم بیام ببرمت... فکر نمیکردم اینجوری بشی_
بی توجه بهش رو تخت دراز کشیدم نشستن زیاد باعث شده بود کمرو
زیر شکمم درد بگیره

تا تو بیای من از درد مرده بودم بزور خودمو رسوندم به مطبش+
بهش نگفتم ارتافرن منو رسوند اگر میفهمید واکنش خوبی نشون نمیداد
حالا باید چیکار کنی؟؟ درد داری؟؟_توی صداش یکم پشیمونی هم نبود
تو نگاهش هم همینطور پس رفتارش

چرا اینجوریه

باید داروهای ک داد رو مصرف کنم بعد تا ی مدت هم نمیتونم رابطه +
داشته باشم

..ای بابا... آزاده خیلی نازنازوی ها کاری بات نکردم که اینجوری شدی...
حرفی نزدیم فقط خیره نگاش میکردم چی میگفتم به این مرد؟؟
حالا اشکال نداره تا وقتی که خوب بشی از این عقبی که آکه کمک...
..!میگیرم

با وحشت از جا پریدم که زیر دلم تیرو وحشتناکی کشید
آییییی خدا+

چه خبرته وحشی چرا اینجوری بلند میشی بیا دردت گرفت؟؟...
بی توجه به حرفش برگشتم سمتش
چی گفتمی رابطه از عقب؟؟؟+

لبخندی زد که 32 تا دندونش مشخص شداره دیگه زنانگیت که فعلا
ممنوع ورود کرد مارو عقبیت که نکرده...
اینکارو

13:42 18.01.21 [,] شوهری

شوهر شهو_تیم#

پارت#213

خودمو کشیدم کنار وقتی زنانگیم اینجوری داغون شد میخواد با باسنم
چیکار بکنه لرز افتاد به بدنم از رابطه باهاش کمی وحشت پیدا کردم
دردش وقتی یادم میوفته از ترس لرز میوفته ب بدنم
فعلا استراحت کن کاریت ندارم زنگ میزنم غذا بیارن محمدصادق هم...
دک میکنم بره

ممنونی زیر لب زمزمه کردم که از اتاق رفت بیرون صدای حرف زدنش

با محمدصادق میومد پتو رو کشیدم رو خودم
گرماش حس خوبی بهم میداد چشمم کم کم داشت گرم میشد
اریافرن#تمام لحظه های امروز اومد جلوی چشمم واقعا این روانی
چطوری با این

دختر رابطه داشت

که اینجوری زده بود نابودش کرده

رابطمون رو یادم اومد که فکر میکرد محمدرضام تا نزدیکی صبح ولم
نکرد حسابی

آب کمرمو خالی کرد بهترین رابطه بود که تا حالا داشتم نذاشتم ی بار آخ
بگه صدای ناله هاش فقط از سرشهوت بود

اون وقت این بیشرف اینجوری زده بود نابودش کرد

هوف شاید بدن ناب آزاده باعث بشه از خود بی خود بشی

حمله کنی جرش بدی ولی نه جوری ک خون ریزی کنه کارش برسه به
دکتر

هوف فردا حتما باید باهاش صحبت کنم

18.01.21 13:42 [,شوهری

شوهرشهو_تیم#

پارت#214 با صدای گوشیم از فکر دراومدم بدون نگاه کردن به شخصی

ک تماس

گرفته جواب دادم

سلام؟!+

با شنیدن صدای مامانم چشمامو محکم به بهم فشار دادم
سلام پسرم قربونت برم بلخره صداتو شنیدم عزیزم خوبی؟؟؟_
هرکاری کردم نتونستم صدای پوزخندمو کنترل کنم... ههه
فکر کنم چندشب پیش اومدم دیدنتون چیشده بی قرار من شدی+
با شنیدن صدای حق هقش پوفی کشیدم این زنا این همه اشک از کجا
میارن که هر وقت ی چیزی بگی سریع شروع میکنن گریه کردن
چرا اینجوری صحبت میکنی ارتافرن من مادرم دلم برای بچه هام تنگ _
میشه

تحمل این محیط بسته رو نداشتم رفتم تو بالکن سیگاری روشن کردم
اره خب حق داری دلت برای بچه هات تنگ بشه ولی نه بچه خیانت +
کاری که آبروتو برد صدای حق هقش بالا گرفت نگاهی به تماس کردم
قطعش کنم؟؟ تو فکر قطع کردن یا ادامه تماس بودم که صداش میخکوبم
کرد

مادر من ی اشتباهی کردم الان میخوام برات جبران کنم_
چیو میخوای جبران کنی؟؟ چیو؟؟؟+

بیا پیشم پسرم...بزار این مدت رو برات جبران کنم_

13:42 18.01.21 [,شوهری

شوهرشهو_تیم#

پارت#215

نه ای گفتم تماس رو قطع کردم رو شماره بابا ضربه زدم منتظر وصل
شدن تماس موندم

جانم پسرم۔

پک. محکمی به سیگار زدم

گفته بودم میام میبینمش میرم ولی کاری ب کارم نداشته باشه+چیشده
پسر؟؟۔

بابا زنگ. زده با حرفاش اعصابمو خراب میکنه هر وقت بخوام میام +
میبینمش میرم لطفا بهش بگو اینقد اعصاب منو خراب نکنه
نفس عمیقی کشیدم هیچ وقت دوست نداشتم به خانوادم بی احترامی
کنم

پسر آروم باش مادره دلش میگیره ازش دوری۔

تک خنده تمسخرآمیزی کردم

بابا ی چیزی بگو خندم نگیره...وقتی فحش میداد نفرین میکرد بچش +
نبودم؟؟

....پسر جان تو اون وضعیت همه شک بودن کارت اشتباه بود آینده۔

پریدم وسط حرف بابا

چرا تو دیگه بابا ااا چراااا بهت میگم کاری نکردم آینده دختر رر؟؟ این +

دختر فقط میخواست جاده رو برای خودش باز کنه خبر داری ازش هر

شب تو بغل چند نفره؟؟ من آینده اینو نابود کردم؟؟

هیسیسیسی... حرف زن ارتافرن که بعد پشیمون بشی... سعی کن بیای

۔

دیدن مامانت پریشونهسیگاری انداختم زیرپام

پاشه سعی میکنم خدافظ بابا+

13:42 18.01.21 [, شوهری

شوهرشهو_تیم#

پارت#216

خیلی بدعه که هیچکس حرف تورو باور نکنن ولی حرف ی دختره
عوضی رو باور کنن تو اوج موفقیت انگ منحرف رو بهت بچسبونن
...!لنت بهتون که خاطرات روزای سخته یادآوری میکنید لنت بهتون
اومدم از بالکن دربیام با دیدن شوهر آزاده که به سرعت خونه رو ترک
میکرد اخمام رفت توهم

این وقته شب برای چی زنشو تنها میزاره میره؟؟

فردا حتما باید با آزاده حرف بزنم

آزاده#

به گفته اریا باید ساعت 5مطبش باشم ولی از صبح محمدرضا نشسته
بود

توخونه تکون هم نمیخورد چطوری باید ب این بگم میخوام
برمروانشناس؟؟

هوف میزنمش به در بیخیالی بخاطر خون ریزی که داشتم اصلا دلم
نمیخواست لباس روشن بپوشم لباس تیره ای تنم کردم
نزدیک در شدم درحال پوشیدن کفشام بودم که صدای محمدرضا دراومد
کجا ب سلامتی شالوکلاه کردی؟؟_

میرم بیرون کمی کار دارم زود میام کاری با من نداری؟؟+
امیدوار بودم نکه چه کاری ک جوابی براش نداشتم

انگار خدا این روزا حالمو میپرسید که همه چی اوکی میشد
نه برو عزیزم پول کم آوردی زنگ بزن بریزم ب حسابت_
18.01.21 13:42 [,شوهری

شوهرشهو_تیم#

پارت#217

با خوشحالی خدافظی کردم به سرعت خودمو به اژانس رسوندموارد مطب
شدم مراجعه کننده های زیادی داشت لبمو به دندون گرفتم
به سمت منشی قدم برداشتم
سلام وقت بخیر... ساعت 5 وقت داشتم+
نگاهی به دفتر جلوش کرد
اسمتون عزیزم؟؟-

همون لحظه درباز شد مراجعه کننده همراه با آریا اومد بیرون آریا که
نگاهش به من افتاد لبخندی زد
بفرماید تو-

اروم پشت سرش وارد اتاقش شدم دروبستم
خب سلام خانم کم پیدای بفرما بشین-

اروم نشستم رگبار سوالاش شدم
ولی سکوت کرده بود با لبخند زل زده بود ب من
خب نمیخواهی چیزی بپرسی+

!!...ابروهاش پرید بالا تک خنده ای کردتاحالا توجه نکرده بودم چاله گونه
داره ولی فقط ی طرفش

تو باید حرف بزنی ن من عزیزم خب بگو از اون روزی ک بهم زنگ زد
زدی

کمی رو کاناپه جا ب جا شدم دست از چهره آریا کشیدم هوف
رفته بودم با مامانم بازار بعد از اون رفتیم خونمون تو اتاقم بودم که +
مامان صدام کرد که بیا شوهرت اومده باورت میشه؟ اومدم دیدم با ی
دسته

گل ایستاده جلوم
18.01.21 13:42 [,] شوهری

شوهرشهو_تیم#
پارت#218

دستشو از پشت کمرم برنداشت به جاش گل رو جلوی صورتم گرفت +
باورت میشه با حرفش 2ساعت تو کما بودم
برگشت بهم گفت

این گل رو گرفتم که منو ببخشی اون رزهای سیاه بدهای که من کردم -
و رز قرمز خوبی توعه آریا با دیدن چهرم چطوری تعریف میکردم لبخندی رو
لبش اومد

بهش گفتم باید باهم حرف بزنین من حسابی گیج شدم +
جوابمو داد باشه گلم هرچقدر که بخوای حرف میزنیم بریم پیش مامان
بابات

قشنگ تصور کن تو چه شکی بودم من بعد یهو گفت باباموصدا کرد +
بابا نگاهی بهش کرد که محمدرضا سرشو شرمنده انداخت پایین

سمت بابام گفت _ شرمندم بخاطر رفتارای بدی که ازم دیدین نمیدونم +
چم شده بودخودمو گم کرده بودم

کمی نفس گرفتم ی نفس همه رو داشتم توضیح میدادم
من سر آزاده رو شکستم ناخواسته و با اون بدرفتاری داشتم حتی +
نیومدم ازتون معذرت بخوام ولی الان اومدم ک منو برای تمام کارهام
بخشید

وقتی رفتیم تو اتاقم بهش گفتم چرا اینجوری شدی گفت رفتم پیش +
روانشناس فهمیدم اشتباه از من بوده 13:42 18.01.21 [، شوهری
شوهرشهو_تیم#
پارت#219

بهم گفت که _ خب منم از اون زندگی با جنگ و دعوا خسته شده بودم +
این مدتی ک هی نبودم میرفتم مشاور وقتی سکوت کردم
یهو پرید بهم گفت که _ آزاده نکنه واقعا علاقتو نسبت ب من از دست +
دادی؟؟ آزاده منو نگاه کن ازم دل کندی؟؟؟ من خر دیرفهمیدم چه گلی
توخونه دارم از این حرفا

آریا با حوصله ب همه حرفام گوش میداد + بعدش ک اومدم به شما زنگ
زدم تماس ک قطع شد بهم گفت با کی حرف میزدی اومدم ی چیزی بگن
که یهو گفت

نگو من به خانمم اعتماد دارم.. چیزی نگو بخشید ازت پرسیدم فدات _
بشم من.. تو زنی هستی که با تمام بد اخلاقیای من تلاش کردی
زندگیمون درست کنی

آب دهنمو قورت دادمدیگه همش کلا خیلی با محبت خوب رفتار میکرد تا رفتیم خونه اون +

اتفاق پیش اومد و دیشب که

آریا منتظر زل زده بود به دهنم که بقیشو بگم

برگشت بهم گفت بدون خبر میری بیرون بهش گفتم بهم زنگ نزدی ی +

مشت حرف مسخره تحویل داد از صبح ک بیدار شدم تو خونه بود تا

وقتی ک پیام

آریا_آزاده تو درباره این رفتار محمدرضا چ فکری میکنی؟؟

لبامو غنچه کردم

دوست دارم باورشون کنم سالگرد ازدواجمون نزدیکه دوست دارم ی +

زندگی موفق باشه ن شکست خورده

18.01.21 13:42],[شوهری

شوهرشهو_تیم#

پارت#220

آریا _یعنی میخوای باور کنی که محمدرضا یهوی سنگ خورد تو کلش و

آدم خوبی شد؟؟

سرمو به نشونه آره تکون دادم خب واقعا دوست داشتمپوفی کشید نگام

کرد

باشه این جلسه که هیچ هرچیزی شد بهم بگو ی جلسه دیگه برات _

میزارم آزاده حس خوبی به این اتفاقات ندارم

حسای دخترنم بالا زدن نکنه بعد اون رابطمون میخواد زندگی منو

محمدرضا رو خراب کنه ک به خواستش برسه؟؟

ولی

آریا بنظر نمیرسه همچین آدمی باشه نفس عمیقی کشیدم از جام بلند شدم

ممنونم وقتتو گرفتم خدانگهدار+

رفتم بیرون هزینه رو حساب کردم

اومدم بیرون من خودمم به رفتار یهوی محمدرضا شک کرده بودم ولی دوست نداشتم یعنی نمیخواستم مشکوک بشم

زندگی رو زهرکنم برای هردومون با رسیدم به خونه لباسمو دراوردم با

عوض کردم نوار بهداشتی خوردن داروها و زدن پمادا خوابیدم باز

باحس دستی رو باسنم از خواب پریدم هیشش خواب منم قربونت برم.

با شنیدن صدای محمدرضا لرزافتاد به تنم میخواست بام رابطه داشته

باشه تازه ی 2روز از رابطه قبلیمون گذاشته بود

24.01.21 16:21 [,شوهری

شوهرشهو_تیم#

پارت#221

هیشش چرا میلرزی خوشگلم میدونم.. میدونم قربونت برم بد کردم بات _

آماده نبودی نباید اینقد سریع بات رابطه خشن داشته باشم

با تعجب زل زده بودم به رو به روم که لباس رو روی کتفم حس کردم

رفتم پیش روانشناسم بام صحبت کرد ببخشید گلم میخوام جبران کنم.

دستش رفت بین پام که دستشو گرفتم

چرا...؟؟_

نفس عمیقی کشیدم دستشو کنار گذاشتم
هنوز خوب نشدم که بخوای یه رابطه دیگه باهام داشته باشی اگر میشه
+

!! برو بیرون میخوام دارو بزنبها تموم شدن حرفم برم گردوند سمت
خودش _خودم میزنم برات کجاست
دارو هارو به اجبار بهش نشون دادم
دوست نداشتم به بدنم دست بزنه میترسیدم خجالت میکشیدم ولی
شوهرم

بود محرم بود
از مادرم نزدیک تر بود
پاهاتو باز کن شلوار چرا میپوشی برات دامن میخرم دامن بیپوش تا _
خوب بشی هوف بمیرم برات
چشمام خیس شد از این حس خوب به شوهر دلسوز مهربون دست
کشیدم

تو موهاش ک شلوارم رو درآورد
خدانکنه+

24.01.21 16:21 [,شوهری

شوهرشهو_تیم#

پارت#222خنده ای کرد شورتمو درست آورد پدم کمی خونی شده بود
اخمی کرد

مگه عادتیی؟؟_-

سرمو به نشونه منفی تکون دادم

پس چرا خون ریزی داشتیی؟؟_-

هنوز خوب نشدم بخاطر همینه+

آهای نگفت دارو هارو توضیح دادم با خجالت

نمیدونستم این خجالت لعنتی از کجا اومده من جلوش لخت میشدم

مبجورش میکردم رابطه ولی الان ازش خجالت میکشم

شاید اون وقتا چون بهم نزدیک نمیشد خجالت نمیکشیدم که جذبش کنم

ولی حالا که میاد کنارم توجه میکنه خجالت میکشم

پاهامو باز کرد شروع کرد زدن داروها کمی اذیتم میکرد دستامو مشت

کردم چشمامو محکم به هم فشار دادم همیشه وقتی دارو میزدم

از درد منفجر میشدم خدایا این دیگه چ بلای بود از شدت درد دیگه بی

حال شده بودم که لبای محمدرضا رو روی بهشتم حس کردم انگار برق از

بدنم عبور کرده بود متعجب زل زدم بهش که لبخندی زد

اومد بالا کنارم دراز کشید

تا وقتی که آماده نباشی بهت دست نمیزنم عزیزم خوابیم؟؟_-

سرمو رو بازشو گذاشتم چشمامو بستم خدایا

بگم مرسی؟؟ دستت درد نکنه؟؟ بنده خوبی نبودم ولی دل شوهرم رو نرم

کردی برام خدایا مرسی عاشقتم

09.02.21 01:05 [شوهری]

شوهرشهو_تیم#

پارت#223

(ارتافرن (تو بعضی از پارت ها اشتباهی اریافرن نوشته شده بود#
نگاهی به گوشیم کردم ساعت 4نیم بود مراجعه کننده ای اومد داخل
نشست شروع کرد صحبت کردن

روانشناس بودن ی سختیهای داره ی خوبی های هم داره بدیش اینه
اینقد

غم آدما رو میشنویکه ممکنه از کارت زده بشی یا درگیر ی سری افسردگی
ها بشی ولی

اگر به کارت علاقه داشته باشی

و آماده خدمت به مردم کشورت باشی ی خوبی داره که هیچ وقت کفر
نمیگی هیچ وقت نمیگی زندگی من بدعه بدبختم

همیشه میفهمی بدبخت تر داغون تر خودت هم وجود داره وقتی اون
انگ

منحرف رو بهم زدن داغون بودم ولی بعد چندروز

یک مراجعه کننده ای داشتم پسر بهش تجاوز شده بود از ی طرف

خانوادش از ی طرف اتفاقی که افتاده بود داشت داغونش میکرد

فکر کرده بودن واقعا منحرف و با همجنس خودش رابطه داره پسر داشت

دیونه میشد منم همینطور ولی اون منو نجات داد فهمیدم هنوزم از خیلایا

خوشبخت ترم

و منم اونو نجات دادم هنوزم گاهی میاد پیشم یه گپی باهم میزنیم

بیچاره اوایل از همجنس های خودش چقد میترسیدگاهی میگم چرا خدا
گفت ما اشرف مخلوقاتیم در حالی که حتی جلوی
شهوتمون هم نمیتونیم بگیریم و تا ی سوراخ دیدیم
میخوایم خودمون رو ارضا کنیم واقعا متاسفم برای خودمون که همچین
اشرف مخلوقاتی هستیم

09.02.21 01:05 [شوهری]

شوهرشهو_تیم#

پارت#224

با رفتن مراجعه کننده لیوان آبو پرکردم یهو سرکشیدم یکی دیگه از
خوبیهای روانشناس بودن اینه که
برای آدمی که ی شنونده خوبه و ی آدم پرحرفه کار بسیارمناسبیه
یادمه بچه که بودم هیچکس ازم درامان نبود
از ورودم به خونه از صبح ساعت 6تا وقتی که که سرویس من رو
برسونه صحبت میکردم کلی حرف میزدمتاجای که با دادوبیداد مامان
روبه رو میشدم ولی بابا همیشه با حوصله به
صحبتام گوش میداد
میگفت خوشحالم پسری دارم که ی و هم از قلم نمیندازه همه چی رو
توضیح میده اینجوری میدونن دور از چشممون خطای زده نمیشه ازت
این تعریف های بابا منو مشتاق حرف زدن بیشتر میکرد این میشد که
تمام مدت من درحال صحبت برای بابا بودم
عمو گاهی میومد خونمون میگفت تو واقعا یا باید یک فرد سیاسی بشی

یا

روانشناسی چیزی که برای مردم حرف بزنی
مخشون رو به کار بگیری تا وقتی که عقلشون در اختیار تو قرار بگیره
اینقد تشویق های از سمت بابا و عمو بود که
به سمت رشته روانشناسی اومدم واقعا خیلی خوشحالم برای انتخاب
رشته

چون هیچ وقت از صحبت کردن با مردم خسته نمیشم
افسرده نمیشم بجاش با بیرون رفتن هر مراجعه کننده ی دمت گرمی به
خدای خودم میگم به روش خودم ازش تشکر میکنمکه زندگیم از خیلیا
بهتره

10.02.21 15:12 [,شوهری

شوهرشهو_تیم#

پارت#225

!!...!سلام_

نگاهی به ازاده انداختم درست رو صندلی نشستم با اشاره ی من روی
مبل نزدیک به میزم نشست نگاهی بهش کردم وضعیتش بهتر شده بود
حداقل درست راه میرفت رنگو روش هم باز شده بود
سلام خوبی؟؟چه خبر؟؟+

لبخندی زد مشخص بود حال رو زندگیش هم خوبه چون اون اشفتگی رو
تو نگاهش نمیدیدم

!!..!لبخندی به صورتش زدم +چه ذوقی تو چشمت هست تعریف کن

از سر ذوق محکم دستاشو به هم کوبید خیلی خوب شده خیلییییییی خوب
وای نمیدونی بعد از 7 ماه زندگی _
بلخره رنگ ارامش رو دارم میبینم
بهم گفت که رفته پیش روانشناسش باش صحبت کرده ازم معذرت
خواهی کرد گفت دیگه تکرار نمیکنه خدایا
بالبخند زل زده بودم بهش چه با ذوق شوق تعریف میکرد زندگیشو
برگشتن شوهرش به روال عادی رو
جالبه به شوهرش نمیومد اینقد شوهر عاقل و زندگی دوستی باشه که بره
مشاوره زندگیشو درست کنه
ولی خب چی میتونه ادم بگه
کاشکی بقیه زناشوهرهام بجای قضاوت خود پیشروی بیان پیش مشاوره
و روانشناس مشکلشون رو حل کنن تا زندگیشون
مسیر جدید و خوبی رو طی کنه نه مسیر رو برای هم هموار کنن
دستامو توهم قالب کردمواقعا برات خوشحالم بهت تبریک میگم خیلی
خوشحالم که هم تو هم +
شوهرت برای درست کردن زندگیتون جنگیدین الان به ی نقطه ی خیلی
خوبی رسیدین
10.02.21 15:12 [, شوهری
شوهرشهو_تیم#
پارت#226
با ذوق نگام کرد که خنده ای کردم

جلسه های منو لازم نیست بیای ولی خوشحال میشم مثل ی دوست +
کنارت باشم چیزی شد بهم بگی
به دستم نگاهی کرد با لبخند دستشو تو دستم گذاشت
!. ممنونم ارتافرن تو توی این راه خیلی کمک کردی دوستیم۔
لبخندی زدم + دوستیم
به رفتنش نگاه کردم لبخندی رو لبم نشست خدایا امیدوارم زندگیش
همینجوری خوش بمونه
ازاده #روز گذشته بود و باید میرفتم دکتر زنان تا چک بکنه وضعیتم رو به
4

سرعت اماده شدم ازخونه زدم بیرون
تا به مطب رسیدم استرس خاصی داشتم هوف صلواتی فرستادم تا
دلم یکم اروم بگیره وارد مطب شدم
نشستم رو صندلی تا نوبتم بشه سرمو چرخوندم زن بارداری کنارم
نشست با لذت به شکمش نگاه کردم
یعنی میشه منم یه روز پیام مطب برای چکاپ بچم؟؟؟
وای حس لگد زدنش تکون خوردنش رشد
کردنش رو توی وجودم حس کنم چه لذت بخشه
بارداری شماهم؟؟۔
نگاهی بهش کردم با لبخند داشت نگام میکرد
ببخشید اینقد محو افکارم شده بودم متوجه نشدم چیزی گفتین؟؟؟+
خنده ای کرد ۔ میگم بارداری شماهم؟؟

لبخند تلخی زدم + نه متاسفانه باردار نیستم برای چکاپ اومدم 03:03

21.02.21, [شوهری

شوهر#

پارت#227

اهانی گفت دستمو گرفت فشار داد _ ایشالله شما هم باردار میشی حس

شیرین مادری رو حس میکنی عزیزم

لبخندی بهش زدم + زوده هنو 7 ماه بیشتر از ازدواجمون نمیگذره

خنده ای کرد

اووو دختر من تازه 1 ماه عروسی کردم اقا کشوندم به اینجا حداقل شما _

7 ماه راحت باهم زندگی کردین

من تا اومدم از زندگی مشترک چیزی بفهمم یه بچه افتاد تو دامنم

با تعجب به غرغراش گوش میکردم وای خدایا

اتیش شوهرت تند بوده ها+

با دیدن لپای سرخش خندم گرفتم خودمم از حرفم یکم خجالت کشیدم

اره مامانم همش میترسید این بلا تو دوران نامزدی یا عقد به سرم بیاد _

ولی خب خدا رو شکر همیشه ازش در میرفتم دیگه بعد عروسی

بزور خندمو کنترل کردم بودم وای خدایا چه شیرین بود

کاشکی منو محمدرضا هم اینجوری بشیم

با خوندن فامیلم اومدم بلند بشم که

دستم کشیده شد

شمارتو بده ازت خوشم اومد باهم درارتباط باشیم_

منم ازش خوشم اومده بود
دختر ساده ی شیطونی بود شمارمو بهش گفتم سیو کرد یه تک زد
لبخندی

بهش زدم وارد اتاق دکتر شدم
سلام+

سرش پایین بود داشت تند تند چیزی یادداشت میکرد
سلام عزیزم بفرماید بشینید_
همینجوری ایستاده نگاهی بهش کردم 21.02.21 03:03 [, شوهری
شوهر#
پارت#228

....خانم دکتر برای چکاپ اومدم داروهای مصرف کردم+
سرشو بلند کرد اجازه حرف زدن
بهم نداد با دیدنم انگار فهمید کدوم بیمارشم لبخندی زد
برو رو تخت بخواب گلم پیام چکت کنم_
نفس عمیقی کشیدم لباسمو دراوردم با خجالت رو تخت جاب جا شدم
اومد

جلوم ایستاد پرده رو کشید شروع کرد پوشیدن دستکش هاش
خب وضعیت چطوره؟؟؟ داروها رو مصرف کردی؟؟ نزدیکی که _
نداشتی این مدت

هیچ وقت عادت نکردم به معاینه های دکتر زنان همیشه خجالت
میکشیدم

الانم داشتم از خجالت آب میشدمداروها رو سر زمان مصرف میکردم..... نه
نزدیکی نداشتیم+

سری تکون داد مشغول معاینه کردنم شد
بین گلم خوب شدی ولی خیلی مواظب باش هنگام رابطه رحم حساسی

-

داری همینجوری که گفתי سیکل هم خونریزی زیادی داری
سرمو به نشونه آره تکون دادم
خب گلم برای سیکل هم برات ی سری دارو مینویسم مصرف کن _
تصمیم برای بچه دار شدن داری؟؟
لبمو به دندون گرفتم بچه؟؟
لباستو بپوش عزیزم پاشو بیا اون ور گلم_
با رفتنش بلند شدم لباسمو درست کردم روبه روش نشستم شروع کرد
نوشتن داروها

21.02.21 03:04 [,شوهری

#شوهر

پارت#229دلیل منوراژی شما میتونه عدم تعادل هورمون ها یا اختلال در
عملکرد _

تخمدان هاست یا دلیل های دیگه براتون ی آزمایش مینویسم انجام
بدین

بیارید تا بنا ب همون دلیل درمانشو بتونم بگم
سری تکون دادم برگه رو سمتم گرفت

ممنونم خانم دکتر+

خواهش میکنم گلم مواظب خودت باش آزمایش رو که گرفتی خواستی _
بیاری درباره بارداری هم فکر کن تا اگر تصمیمشو داری بهم بگی
بلند شدم نگاهی بهش کردم
چشم ممنونم خسته نباشید+

از اتاق زدم بیرون با دیدن همون دختر باردار لبخندی زدم با خوندن نفر
بعدی بلند شد اومد سمتم
وای یادم رفت اسمتو بپرسم من فریالم_

لبخندی زدم

آزادم گلم+لبخندی زد _من برم نوبتم شده فعلا گلم
با لبخندش انرژی میگرفتم چه دختر خوبی بنظر میرسید
دستشو فشار دادم به سمت در خروجی قدم برداشتم
پامو بیرون گذاشتم باد خنکی به صورتم خورد
نفس عمیقی کشیدم که صدای زنگ تلفنم بلند شد نگاهی به بهش کردم
محمدرضا بود

سلام عزیزم+

سلام زن خوشگلم کجای؟؟ دورت شلوغه_

لبمو به دندون گرفتم بهش خبر نداده بودم

21.02.21 03:04 , [شوهری

#شوهر

پارت#230!...!ببخشید عزیزم خیلی عجله داشتم نشد بهت خبر بدم

بیرونم+

صدای خش خش اومد انگار داشت لباس میپوشید

محمدرضا رفتی خونه....؟؟؟؟+

نفس نفس میزد

اره عزیزم اومدم خونه... برای چی رفتی بیرون؟؟-

مگه ی لباس عوض کردن چیه که داره نفس نفس میزنه

(.....)رفتم مطب زنان وقت داشتم الان اونجام خیابون+

باشه میام دنبالت یکم بریم بیرون پوسیدیم-

باشه ای گفتم منتظرش ایستادم مطب زیاد فاصله ای با خونه نداشت

نگاهی به دورم کردم با این پاشنه های بلندم

!...!ایستادن زیاد برام سخت میشد نفس عمیقی کشیدم

کمی گذشت دستمو رو اسم محمدرضا نگه داشتم با صدای بوق ماشینی از

جا پریدم وحشت زده سرمو بلند کردم با دیدن

صورت خندون محمدرضا

چشم غره ای بهش رفتم

سریع سوار ماشین شدم درو بسته گازشو گرفت رفت

وایییی چه خبرته محمد هنوز درو نبسته بودم وای+

سلاممم بانوی من بیخشید عزیزم میز رزرو کردم بریم سریع برسیم -

بهش

21.02.21 03:09 [,شوهری

شوهر#

پارت #231

با شگفتی زل زدم به محمدرضا واقعا انگار زندگی روی خوشش رو داره
بهم نشون میده لبخند واقعی رو لبم نشست
خدا جونم مرسی انگار اون همه صبری که کردم خواستم زندگیم درست
بشه نتیجه داد خانمم تو فکری ها چیزی شده؟؟_
با لبخند برگشتم سمتش دستمو رو رونش گذاشتم
نمیدونی چقد خوشحالم که زندگیمون درست شده رفتاری نکردیم که +
باعث بشه زندگیمون از هم بیپاشه
لبخندش از رو صورتش پاک نمیشد
میدونی بابت چی شکر میکنم؟؟؟_
سری تکون دادم که خنده ای کرد
بابت اینک ی ازدواج سنتی باعث شد ی زنی گیرم بیاد که دنبال زندگی -
کردنه سعی میکنم مشکلات رو درست کنه نه ازشون در بره مرسی
برای وجودت آزاده
این روزا خدایا شکرت از زبونم نمیوفتاد حال دلم خوب بود خوشحال
بودم
عاشقتم محمد +
دستم که رو رونش بود برداشت بوسه ای به پشت دستم زد... من بیشتر
خانمی_
با لبخند به رو به رو زل زدم با متوقف شدن ماشین نگاهی به دورور
کردم

برو پایین تا پارک کنم بیام.

سریع پیاده شدم منتظرش ایستادم با اومدنش بازوش رو سمتم گرفت
با ذوق دستمو دور دستش حلقه کردم وارد رستوران شیکی شدیم
22.02.21 02:47 [شوهری]

شوهر#

پارت#232

با ذوق به مسیر رفتنمون نگاه میکردم میزدن رو رزرو کرده بود
نگاهی به دور و ور کردم منو رو گرفت سمت
بانو چی میخورن؟؟؟_

لبخندی بهش زدم نگاهی به منو کردم اوممم
اینجا تاحالا نیومدم چیش خیلی خوبه؟؟؟!...!چلوکباب سلطانیش عالیهِ_
..!باشه پس همینو سفارش بده+

با اومدن گارسون سفارشمون رو داد
با رفتنش نگاهش چرخشید به سمتم رو صورتم نشست
خب خوش است اومد از اینجا جاش خوبه؟؟_

لبخند پر از علاقه ای زدم
خیلی خوبه رنگ قرمز و مشکیش بدجور ب دلم میشینه وای میدونی ی_
جور فضای رمانتیک رو درست کردن اون قلب های آویزون حالو هوای
ولنتاین رو میده

سرمو چرخوندم با دیدن تخته ی بزرگ گچی که کلی امضا روش بود
مات موندم بالاش نوشته بود

!!...امضای عاشقا...!! عاشقی امضا کن با یارت_

چشمام برقی زد منم میخواستم این کارو انجام بدم
دست محمدرضا رو کشیدم!..!محمد اونجارو ببین منم میخوام امضا کنم+
با لبخند به ذوق کردنم نگا میکرد واقعا ذوق داشتم
!!...میخواستم ثبت کنم این لحظه هارو
!!...باشه عزیزم زمان رفتن میریم امضا کنی_

22.02.21 02:47 [شوهری]

#شوهر

پارت#233

!!...اخم ریزی کردم که مثلا دلخور شدم از حرفش دستمو محکم فشار داد
باز چرا خانمم اخماش توهم رفته؟؟_

با اخم زل زدم بهش سکوت کردم لبخندش جمع شد
سرشو کمی کج کرد زل زد بهم

کار ناشایستی ازم سر زده اولیا حضرت رو ناراحت کرد.....؟؟؟_مسخره...
برای چی میگی امضا کنم نوشته یارا امضا کنن یعنی توهم +
!!...!باید باهام امضا کنی

شونه ای بالا انداخت بی خیال تکیه داد به صندلی اومدم حمله کنم بهش
موهایش رو بکشم که زبون باز کردم حرفش
آب رو آتیش بود برام

خب تو امضا میکردی منم پشتش امضا میکردم لازم نبود بیان کنم که _
...اصلا چ معنی میده امضای زن من تنهای بین کلی آدم باشه؟؟؟

با شنیدن حرفش مارمولکی بهش گفتم که لبخندی زد
دوست داشتم حرف دکتره رو بیان کنم ببینم
الان ک اخلاقش خوبه بازم مثل گذشته ها از من بچه نمیخواست یا این
مورد هم اوکی شده؟؟؟

با استرس دستامو توهم پیچیدم زیر میز رو رونم گذاشتم
محمدرضا ی دقیقه گوشت با من باشه ی چیز مهم باید بهت بگم+
26.02.21 05:42 [شوهريشوهر#

پارت#234

جانم۔

تا خواستم زبون باز کنم موضوع رو پیش بکشم گارسون سفارش هارو
!...!آورد

ساکت شدم بی حوصله زل زدم به گارسون با آرامش خاصی میز رو
...میچید هروقت دیگه ای بود

از اینک کارشو با آرامش و حوصله انجام میده لذت میبردم ولی الان
دوست داشتم هرچه سریع تر بره تا بتونم حرف بزnm
با رفتنش نفس عمیقی کشیدم محمدرضا با صورتی کج شده زل زد بهم
!...!خب بگو۔

با استرس زل زدم بهش لبمو به دندون گرفتم
!...!میگم+دستام عرق کرده بودن محکم توهم پیچیده بودمشون از
استرس حتی

!...!نفسم داشت بند میومد خدای من

آزاده خوبی چرا اینقد سرخ شدی بیا این ابو بخور چیشده؟؟؟_
لیوان آب رو از دستش گرفتم یهوی سرکشیدم خنکیش تنمو خنک کرد
نفس عمیقی کشیدم

محمدرضا مات زده زل زده بود بهم
!...!چیشده آزاده داری نگرانم میکنی_

چیزی نیست که بخوای نگران بشی... چیزه یعنی من میخوام ی کاری +
!...!کنم

سرشو تکون داد
!...!نه نه یعنی ما باید ی کاری بکنیم... چیزه باهم دیگه+

26.02.21 05:42 [,شوهری

#شوهر

پارت#235مشکوک زل زد بهم به دیونه بازیام چرتو پرتای ک از دهنم
درمیومد

!...!گوش میداد

آزاده درست حرف بزن بینم منظورت چیه از این حرفا حسابی گیجم _
!...!کردی دختر

آب دهنمو پر سروصدا قورت دادم یهو میگم تموش میکنم
!!...!من میخوام بچه دار بشیم+

اینقد سریع گفتمش که خودمم نفهمیدم چی گفتم دقیقا نفس نفس
میزدم

نگاهش کردم متعجب زل زده بود بهم

مثل سخته ای ها ی لبخندی گوشه لب متعجبش اومد
چی گفتی الان؟؟؟_

این... همون آرامش قبل طوفان؟؟ نفس عمیقی کشیدم سرمو به نشونه
منفی تکون دادم اون محمدرضا قبلی مهم نبود کجایمهرجوری شده ابرو
منو میبرد خودشو راحت میکرد از کجا معلوم
روانشناسش رو این موضوع کار نکرده
بعد اون سری بهم گفت نمیخواد از من بچه ای داشته باشه
انگشتامو با استرس فشار میدادم
!...!چیزه... بیخیالش مهم نیست+
چندوقت بود میخواستم بهت بگم منم تو همین فکرم ولی میترسیدم _
!...!مخالفت کنی

26.02.21 05:42 ,[شوهری

شوهر#

پارت#236

الان.... الان چی گفت... گفت میخواست این موضوع رو مطرح
کنه؟؟...؟؟؟

من من چرا باید مخالف باشم...؟؟؟

شکه شده زل زدم بهش تو . چهارم دنبال چی میگردی لعنتیاین... این تو
بودی ک مخالف بارداری من بود یادته بهم گفتی دوست +
!!.....نداری ازم بچه داشته باشی

اومدم حرفم رو با حرص تنفیری ک اون زمان ازش داشتم ادامه بدم ولی

با دیدن سرافتاده پایینش ساکت شدم نباید مردم رو خورد میکردم
بینمونی اتفاقاتی افتاد حالا اون داره سعی میکنه ک درستشون کنه چرا
من سنگ بشم جلوی کارش
!...! ببخشید ی لحظه عصبی شدم+

نگاهی بهم کرد سرشو تگون داد

...! اشکالی نداره حق داری از من بدت پیاد_

هول زده دستشو گرفتم نگاهش رو به چشمام دوخت

محمدرضا باور کن اینجوری نیست من عصبی بودم همین آخه کیه ک +
بدش بیاد مادر بشه من کلی با خودم کلنجار رفتم تا بدون ترس بهت
...!! بگم

متنظر کنجکاو زل زد بهم!!....!من.... من ازت بچه میخوام محمدرضا+

لباش کم کم شروع کرد خندیدن

وای خدای من دختر خب معلومه منم از عشقم بچه میخوام تا پیر نشدم

ثمری عشقمون رو باید بهم بدی

26.02.21 14:13 [شوهري]

#شوهر

یارت #237

...!خدایا چطور می‌تونم بهت بگم ممنونم مرسی عاشقتم

[illegible]

مرسیییییی عاشقتممممم مرسی ک بهم زندگی دادی مرسی ک دلشو نرم

کردی دمت گرمم

دستم از رو پاک برداشت تو دستاش گرفت

چرا دستاتو میچلوندی دختر_لبمو به دندون گرفتم اگر بگم گریم نگرفته
بود دروغه گریم گرفته بود

بلخره قراره منم طعم مادر بودن رو بچشم

با مرد زندگیم لبخندی زدم هم زمان با لبخندی که زدم اشکی از چشم
سرازیر شد

وای آزاده چیشده_

مرسی.... محمدرضا مرسییی نمیدونی چ استرسی داشتم ک قبول نکنی +

وای خدایا مرسی

.باخنده نگام کرد

نظرت چیه از امشب شروع کنیم اون کوچولو رو درست کنیم...؟؟؟_

لپام قرمز شد خجالت کشیدم

!...!واو خانمم لپ گلی شد_

خنده ای کردم دستمو گرفت

پاشو بریم بچه رو بسازیم 9ماه دیگه تو بغلت باشه بعد که پدرتو _

درآورد بشین اشک بریز بگو مرسی محمدباخنده و اشک مشتی تو بازوش

زدم که بلند شد

02:24 01.03.21 [,شوهری

#شوهر

پارت#238

!...!پاشو بریم۔

متعجب زل زدم بهش... کجا میخواست بره تازه سفارشمون رو آورده
بودن

!...!کجا محمد+

دستم گرفت بلندم کرد _پاشو خودت میفهمی
بلندم کرد بردم سمت تخته

گچ رو داد دستم با ذوق زل زدم بهش جایی خالی پیدا کردم امضا کردم
گچ رو به سمتش گرفتم

گچو گرفت زیرامضام امضا کرد ی قلب کوچیک کنار امضامون کشید
!...!حالا بریم بشینیم ذهنت هم درگیر چیزی نکنن۔ با خوشحالی

سرمیزمون نشستیم با اشتها شروع ب خوردن کردم بعد از
مدت ها واقعا خوشحال بودم اشتها ب شدت باز شده بود
لیوان نوشابه رو سرکشیدم نگاهی ب ظرفم کردم متعجب زل زدم بهش
!...!انگاری حسابی گرسنت بودا۔

دستمالو رو لبم کشیدم

!...!نه نمیدونم یهوی اشتها باز شد. وای چاق میشم حالا+

خنده ای کرد _حالا زوده نگران چاقی باشی وقتی توله بخوای چاق میشی
عزیزم دیگه با رژیم هم تا 9 ماه حل نمیشه

با حرفش حس لذت بخشی زیر پستم حس کردم چشمامو بستم با لذت
لب

زدم

اون چاقی بهترین چاقی دنیاس می ارزه به بعدش+

01.03.21 02:24 [,]شوهری

#شوهر

پارت#239چشمامو باز کردم زل زدم بهش بوسه ای رو دستم زد

!..!مادر خوبی میشی برای بچم آزاده_

لبخندی بهش زدم غدامون ک تموم شد به سمت خونه رفتیم جلوی

درخونه

ایستاد

درپارکینگ رو باز نکرد برگشتم سمتش

مگه ماشین رو نمیاری داخل؟؟+

لبخندی زد

کار دارم ی جای تو برو بالا منم یکی دوساعت دیگه میام_

لبخندی بهش زدم

باشه عزیزم مرسی برای امروز عالی بود+

خواهش میکنمی گفت پیاده شدم

بدون اینک پشت سرمو نگاه کنم واردخونه شدم با شنیدن صدای رفتن

ماشین به سمت آسانسور قدم برداشتم

خیلی دوست داشتم بدونم کجا میخواد بره چیکار داره!!.... هوفبیا

ناشکری نکنم اخلاقش 100برابر بهتر شده

پس بهونه نیارم که کلافه بشه

آسانسور رسید سوار نمیشی؟؟؟_

شک شده از صدای آشنای از جا پریدم
نگاهی به پشت سرم کردم
با دیدن چهره ی خسته ی ارتافرن نفس عمیقی کشیدم وارد آسانسور
شدم

سلام خسته نباشی+
سری تکون داد مشخص بود اصلا حوصله نداره
منم برای خراب نکرده حالم ازش چیزی نپرسیدم
تا آسانسور رسید به سرعت پریدم بیرون درخونه رو باز کردم چپیدم
توش

...هوف خدایا

01.03.21 02:24 [شوهری]

شوهر#پارت#240

به سرعت لباسمو دراوردم ی دوش سریع گرفتم فردا باید میرفتم آزمایش
بدم تا سریع ببرم برای دکتر برای بارداری اقدام کنم
حالا که محمدرضا راضیه برای چی دست دست کنم؟؟
لبخند از رو لبم کنار نمیرفت از حموم خارج شدم که کلی بخار به سمت
اتاق وارد شد

اوف اینقد تو فکر بچه بودم که متوجه بخارگرفتگی حموم نشدم برای
همین ضعف تو دستوپامو حس میکردم
گره ی حولم رو سفت کردم وارد آشپزخونه شدم
لیوان آب میوه ای ریختم به سرعت سرکشیدمش از خنکی و شیرینیش

جونم حال اومد

یکم حالم بهتر شده بود تو این مدت چقد ضعیف شده بودم که تحمل
یکم

بخار رو نداشتم سریع دستوپامو سست میشد

به سرعت لباسامو عوض کردم باید منتظر محمدرضا میشدم؟؟؟
نفس عمیقی کشیدم نگاهی به ساعت کردم ساعت 11 شب بود اول
صبح

باید میرفتم برای آزمایش

بهتر بود بخوابم محمد هم کلید داشت

خوبی حموم کردنم این بود انگار قرص خواب بود برام سرم ب بالشت
!...! نرسیده خوابم برد

اینقد خواب بودی بود که نمیخواستم بلند بشم

ولی صدای زنگ ساعت بدجور رو مخم بود بزور قطعش کردم بلند شدم
نشستم نگاهی به کنارم کردم یعنی محمدرضا شب نیومد خونه؟؟؟
نه نه شاید هم صبح زودتر از من رفته سرکار

01:45 09.03.21, [شوهری

شوهر#

پارت#241

با این فکر لبخندی رو لبم نشست بلخره قرار بود خانوادمون سه نفره بشه
نمیشد که بشینه خونه وردل مناز فکر اومدن ی بچه تو زندگیمون غرق
خوشی شدم خدایا امیدم ب

خودته

میدونم مادر بودن ی نعمت خیلی بزرگه ک لیاقت میخواد خواهش میکنم
این لیاقت رو به من بده ک بتونم مادر بشم
!...! حس کنم رشد نطفه رو تو وجودم حرکت کردنش لگد زدنش
!..! مست حس خوب بچه دار شدن بودم
تمام مدتی که آماده میشدم تا برسم به آزمایشگاه لبخندم از رو لبم پاک
نمیشد

..تنها تونستم به محمد ی پیامک بزنم
(سلام عزیزم دارم میرم آزمایشگاه)
با خوشحالی گوشیدو تو کیفم گذاشتم جلو رفتم سمت قیمت نوبت دهی
بفرماید_

سلام ی سری آزمایش داشتم+برگه آزمایش های ک باید میدادم رو بهش
نشون دادم سری تکون داد بلند
شد

!...!بیاین دنبالم_

دنبالش رفتم سمت اتاقی
تا شیشه گرفت سمتم2

اینابرای آزمایش ادرار هستش بیارشون حالا بشین ازت خون بگیرم_
نشستم منی که ترس از آمپول داشتم حالا از ذوق به وجود اومدن
کودکی دروجودم ترس هامو کنار زده بودم
یک ساعتی کار آزمایش دادنم طول کشید

09.03.21 01:45 [شوهری]

#شوهر

پارت#242

با تموم شدن آزمایش ها به سمت همون خانم رفتم
بیخشید... کی آزمایش هام آماده میشه+نگاهی بهم کرد
گلم پس فردا بیا جواب آزمایش هاتو ببر.
باشه ای گفتم به سمت در آزمایشگاه رفتم تا صدای تماس گوشیم
نگاهی به کیفم کردم گوشیه دراوردم محمدصادق بود ابرو هام پرید بالا
چی میخواست این موقعه روز
!...!سلام+

!...!محمدصادق _سلام زن داداش خوبی
خود به خود از لحن شاداش لبخندی رو لبم نشست چقد خوبه اینقد انرژی
مثبت توی صداش هست
!...خوبم تو خوبی+

محمدصادق_خوبمممم... کجای زن داداش!...؟؟ صدای ماشین میاد
نگاهی به دورورم کردم دستی برای ماشین تگون دادم
!...!بیرونم دارم ماشین بگیرم برگردم خونه+
محمدصادق_بیام دنبالت زن داداش؟؟؟ماشینی جلوی پام ایستاد درو باز
کردم سوار شدم
!...!دخترم کجا میری_
!.....!!درست+

!...! باشه باباجان۔

نه سوار شدم خب چيشد كه يادى از زن داداشت كردى+
خنده اى صدادارى كرد

!...! اى زن داداش ميخواستم بگم ميخوام چندروزي مزاحمتون بشم۔
ابروهام پريد بالا چندروزي ميخواست بياد خونمون..؟؟

01:45 09.03.21 [، شوهرى

شوهر#

پارت#243

محمدصادق _ چيشد زن داداش نيام؟؟

هول كرده جيغ زدمنه نه... اين چه حرفيه.. ببخشيد تو فكر رفتم بيا
قدمت رو تخم +

!...! چشمام

محمدصادق _ فدائى تخم چشمات زن داداش وفادار رر ايول پس من ي 2
3ساعت ديگه اونجام هرچى به محمدرضا زنگ زدم جواب نداد مزاحم
شما شدم

ابروهام پريد بالا

!! . سركار ديگه درگيره شايد بيا خوش اومدى منم رسيدم خونه منتظرتم+
با خدافضى سريعى كرايه رو حساب كردم نفهميدم چطورى وارد خونه
شدم

گوشيو از كيفم دراوردم شماره محمدرضا رو گرفتم

...مشترك مورد نظر در دسترس نميباشد لطفا بعدا تماس بگيريد۔

لعنتی دلشوره افتاد تو دلم نکه واقعا دیشب نیومده ی اتفاقی براش
افتاده

!...!باشه

دلم مثل سیرو سرکه میجوشیدتنم بو آزمایشگاه افروز گرفته بود لباسامو
سریع دراوردم دوش 10 دقیقه

ای گرفتم اومدم بیرون چشمم ب گوشیم بود

هنوز تماسی از محمدرضا دریافت نکرده بودم پس این مرد کجا موند به
کی خبر بدم بتونم ازش خبری بگیره محمداصا دق هم گفت جواب اونم
نداده

02:05 09.03.21 [شوهری]

#شوهر

پارت#244

تمام حس خوبم با استرسی که نبود محمدرضا به جونم انداخته بود از
بین
رفت

عصبی وارد آشپزخونه شدم یکم جنس تو خونه کم داشتم ولی با این حال
ن تمرکز داشتم ببینم چی کمه ن حوصله رفتم بیرون رو داشتم
عصبی گوشیم رو چنگ زدم رفتم تو پی وی محمدرضا شروع کردم به
تایپ کردن کجای محمدرضا از دیشب خبری ازت نیست چیشده باز کجا
رفتی چرا)

زنگ میزنم جواب نمیدی داداشت داره میاد خونه بهت زنگ زد ولی بازم

..برنداشتی بهم بگو کجای سریع از استرس دارم میم
جلم رو کامل نکرده بودم که صدای زنگ در از جا پروندم گوشیه پرت
کردم رو این با سرعت به سمت در رفتم
ازچشمی نگا کردم چیزی معلوم نبود ی چیز صورتی جلوی چشمی رو
گرفته بود
درو باز کردم سرمو از لای دراوردم بیرون
هنوز ندیده بودم کی پشت دره ک دسته گلی جلوی صورتم اومد دیدمو
کور کرد
سلام بر خانم گل خودم گل برای گل-
با شگفتی زل زدم به محمدرضای که گل به دست جلوم ایستاده بود
ای جان خانمم کپ کرده-
مات عقب رفتم زل زدم بهش گوشیشو جلوم گرفت
بانو سه ساعت چی تو پی وی من تایپ میکردی-15.03.21 22:35]
[شوهری
شوهری#
پارت#245
چشم غره ای بهش رفتم بی فکر گل رو ازش گرفتم پشتمو بهش کردم
وارد خونه شدم
خانمم چیشد پس فقط گل خریدار داشت اقاتون نداشت؟؟؟؟-
اوومدم برگردم سمتش ی چیزی بارش کنم که زنگ در خورد چشم غره
ای بهش رفتم

اینقد حرف نزن دروباز کن داداشته برم لباس بیوشم+
گل رو روی این گذاشتم تاوقتی که وارد اتاق نشدم در رو باز نکرد این
کارش برام لذت بخش بود درسته قبلا از غیرتی
شدناش رو داداشش عصبی میشدم ولی الان برام لذت بخش شده بود
خب اون موقعه رفتار خوبی با من نداشتلان حس میکنم این غیرتی
شدنش از رو حس مالکیتیه ک بهم داره
از رو علاقس لبخندی رو لبم نشست اوف خداروشکر
این روزا با این رفتار های محمدرضا اسم خدا ورد زبونم شده بود
لباس مناسبی پوشیدم شالی رو سرم انداختم از اتاق بیرون اومدم
صدای خنده های بلند محمدصادق میومد چقد این پسر پرانرژی بود
خیلی از آدمای که اینجوری سرزنده خوشحالن خوشم میومد
باعث میشدن من هم انرژی بگیرم ازشون
با لبخند وارد شدم
سلام چه سروصدای راه انداختی+
با شنیدن صدام اروم شدن برگشتن
سمتم برقی که تو انگاه محمدرضا دیدم از دیدن پوششم حس خوبی بهم
تزریق کردم محمدصادق_ به سلام زن داداش گل خوبی شما سایتون
سنگین شده ها

15.03.21 22:35 [،]شوهری

شوهری#

پارت#246

لبخندی زدم +ممنون تو خوبی نه این چه حرفیه کمی درگیر بودیم خب
خوش اومدی بفرماید بشینید
نشستن وارد اشپزخونه شدم
محمدصادق _زن داداش چایی نیاری ها ابمیوه دارید بیار با اون شیرینی
خوشمزه ها

دهنم باز مونده بود نگاهی بهشون کردم محمدرضا هم با تعجب ب
پرویی

داداشش نگاه کرد ی پس گردنی زد بهش
پسره ی مزخرف اومدی مهمونی دستور میدی ب زنم_ذوق مرگ شدم
خدایا ازم دفاع کرد قبلا مثل ی زن خدمه باهام رفتار
میکرد الان حس ملکه هارو داشتم
چشم هارو بستم بازم خداروشکری زمزمه کردم یادم باشه برای این
خوشی های که جدیدن تو زندگیم دارم ی کمکی ب فردی بکنم
فکر کنم اینجوری خدا هم خوشحال بشه از نتیجه ی این خوشی زندگیم
با لبخند زل زدم به محمدرضا

که هم شکه از این حرکت داداشش از شک درآورد شروع کرد دست
زدن

... ایول بابا ایول_

خنده ای کردم سفارش های محمدصادق رو با چایی برای خودمو
محمدرضا تو سینی گذاشتم به سمتشون رفتم
که محمدرضا بلند شد ازم گرفتنشون قربون شوهر خوبم با لبخند نشستم

جلو محمد صادق محمدرضا هم جفتم نشست محمد رضا_خب بگو چیشد
که یهو سر از اینجا دراوردی؟؟؟

محمد صادق که دهنش پر از شیرینی ابمیوه شده بود زل زد به من
با چندشی ازش چشم گرفتم اه دهنشو تا خرخره پرکرده بود
که محمدرضا برگشت سمتم با اخماش دلمو لرزوند منظور نگاه برادرش
این بود من توضیح بدم منم چیزی
15.03.21 23:03 [شوهری

#شوهری

پارت#247

نمیدونستم

ب من زنگ زد گفت ی چندروزی میخواد خونمون بمونه دلیلشو به منم +
نگفت

ابروهاش از هم باز شد اینبار پریدن بالا برگشت سمتم محمد صادق
منتظر جوابی از جانب محمد صادق شده بود
آقا بلخره قورت داد شیرینی هارو نصف عمیقی کشید والا نت تصمیم
گرفته منو زن بده بنده هم قهر کردم و او مدم خونه ی -
... شما اگر راضی نیست

پریدم وسط حرفش

نه این چه حرفیه محمد رضا هم جلوی پای تو رسید نمیدونست اصلا +
قراره بیای

میدونستم اگر نگم محمدرضا قبول نمیکنه بمونه منم راضی به موندنش

نبودم ولی اگر مادرش

میفهمید بچش اومده اینجا ولی نداشتیم بمونه همه چی سر من خالی
میشد

محمدصادق سرشو تگون داد بیخیال بقیه شیرینی ایمیوشو خورد
همینجوری که میخورد شروع کرد حرف زدن
هوم میدونم زنگ زدم بهش جواب نداد حالا.....داداش اجازه موندن -
....توخونهتو میدی یا برم جای دیگه
محمدرضا با اخم نگاهی بهش کردم مشکلی نیست بمون ولی نمیتونی از
دست مامان در بری بلخره ی جای -
گیرت میندازه

نگاهی به محمدرضا کردم یعنی مامانش هم ب اون فشار آورده بود
برای زن گرفتن ??? رشته افکارم با حرف محمدرضا پاره شد
داداش مطمئن باش اینقد کشش میدم تا دختره مورد علاقمو پیدا کنم -
الکی با طنابه مامان
نمیوفتم تو چاه کسیو نمیگیرم که دوشش نداشته باشم زندگیو بهش

جهنم

!!...کنم

15.03.21 23:03 [, شوهری

شوهری#

پارت#248

حس می کردم منظورش به زندگی منو محمدرضاس ناراحت شدم حس

اضافی بودن مزخرفی پیدا کردم بلند شدمظرف های خالی رو جمع کردم
رفتم از پذیرایی بیرون صدای
محمدرضا رو شنیدم
!!...! اره احمق نشو مثل من۔

متوقف شدم سرجام محمدرضا احمق شده بود که منوگرفته بود
سرمو تگون دادم بیخیال شاید منظورش چیز دیگه ای بود هوف خدا وارد
اشپزخونه شدم ظرفارو گذاشتم تو ماشین ظرف شویی باید محمدرضارو
صدا میکردم برای خونه خرید کنه
حسینیه شده بود خونه
!!...! محمدرضا بیا ی لحظه+
با وارد شدنش نگاهی بهش کردم
چیشده؟؟؟۔

پوفی کشیدم لیستی جلوش گرفتم +زحمت اینارو بکش هیچی نداریم که
بخوام غذا درست کنملیست رو از دستم گرفت متعجب زل زد بهش
!...! این لیست خرید نیست که لیست تعهد نامه 5+1 شده ازاده۔
!...!لبخندی بهش زدم +چیکار کنم خیلی وقته خرید نکردیم عزیزم
خیلی زیادن محمدصادق هم باخودت بیر اگر میخوای بری
ولی بنده خدا حق داشت کلی نوشته بودم ولی خب چیکار میکردم خونه
خالی بود
با این حرفم نگاهم کرد
اره میبرم برگشتم باهات کار دارم ازاده۔

باشه ای گفتم از اشپزخونه رفت

15.03.21 23:16 [شوهری]

شوهری#

پارت#249

بیرون با سروصدا و غر غر محمدصادق رو با خودش برد خرید حقیقتش
اصلا دوس نداشتم با داداشش تنها بشمهمینجوری با وجود خودش باز
حساسه دیگه تنهای جای خود دارد

اروم نگاهمو به خونه کردم گوشیم شروع کرد به زنگ خوردن جلو رفتم
با دیدن شماره مامان لبخندی رو لبم نشست

محمدصادق#

بابا محمد من اومدم مهمونی یعنی چی بلندم میکنی پیام خرید اه زنتو +
!...! میپردی دیگه

مشتی به سینم زد

چقد غر میزنی بابا راه بیوفت کلی خریده تا شب هم فکر نکنم کامل -
بشه بدو

یا حسینی گفتم پشت سرش سوار ماشین شدم امیدوار بودم ی فروشگاه
دور

بره بتونم چند دقیقه ای چشم روهم بزارم

مامان حالا که بیخیال محمدرضا شده بود دیده بود دخترخواهرشو
نمیتونه

قالب کنه گیر داد به منخدای من هرکاری میکنم برمیگرده میگه میندازمت

بیرون از خونه همه
چیتو ازت میگیرم رو حرف هم حرف میزنی
مثل اون برادرت میخوای بری با ی دختر پرو چشم سفید ازدواج کنی
!!..

منظورش ازاده بود مامان هیچ وقت نخواست ازاده رو بشناسه ببینه
چطور دختریه همش بهش زخم زد
16.03.21 11:24 [,شوهری

شوهری#

پارت#250

پشت سرش حرف زد جوری که کل فامیل ما فکر میکرد ازاده دختر
خوبی نیست خودشو قالب محمدرضا کرده
ولی اخه ازاده خانوادش از خانواده ما وضعیتش بهتر بود قالب کردنی
نبوده وف کاشکی من بجای محمدرضا بودم امروز وقتی رفتارشو دیدم
خوب
شده

خوشحال شدم انگاری زندگیشون درست شده ولی خب حسودیم شد
خب بلخره من ی پسر جوون بودم با ی زن داداش جوون خوشگل ناز
هات که خیلیم مهربونه با محبتاش قلبم
رو لبریز از علاقه بهش کرد ولی اینقد خودمو به درودیوار زدم تا
فراموشش کنم این دندون لق رو بکشم
با دیدن دعوهاشون ی امیدی ب قلبم نشست گفتم طلاق بگیره سریع پا

پیش میزارم ولی ازاد اینقد خانم بود
با داداش من ساخت الانم انگار بینشون خوب شده پس من هیچ جای
نداشتم اون وسط
محمدصادق تو باغ نیستی ها بلند شو بابا کجایـ
با صدای دادوبیداد محمد ازماشین پیاده شدم چشم غره ای بهش رفتم!..
چته سگ شدی باز اه+
با چشمای گرد حمله کرد سمتم خنده ای کردم
وحشی بابا ازاده از دست تو چیکار میکنه حیوون+
16.03.21 11:24 [,شوهری

#شوهری

پارت#251

با شنیدن جملم اخماش رفت توهم روشو برگردوند سمت فروشگاه رفت
سمتش
.. برای تو زن داداشه نه ازاده خالیـ
پوف اینم گند میزد ب اعصاب ادم با این غیرت مزخرفش پشت سرش راه
افتادم ی لیستی گرفت جلوم
ازش عکس بگیر برو اون ور من این ور سریع تموم بشه اصلا _
حوصله ندارم
با دیدن لیست چشمم گرد شدقراره قحطی بیاد اینقد خرید میخوای
بکنی ???+
شونه ای بالا انداخت با گوشی ازش عکس گرفتم از هم جدا شدیم

شروع کردم پیدا کردن جنسا توی لیست
...زن داداش هم خوب بلد بود جیب داداش رو خالی کنه ها
البته حلالش کارو باباش داد ب محمد خونه هم باباش داد ماشین هم
باباش

داد داداش ما ی جورای داماد سرخونه
شد

دخترشونو حاضر اماده گرفت کار گرفت خونه هم همینطور
!..! لعنتی خوش شانس

#ازاده

بی حوصله شروع کردم غذا درست کردن
چیشده ازاده؟؟؟_

با شنیدن صدای محمد رضا برگشتم سمتش انگار ناراحتی رو از تو
چشمام خوند که دستشو رو دستم گذاشت ملاقه رو گرفت گذاشت کنار بیا
اینور بگو چیشده چرا ناراحتی عزیزم_
سرمو انداختم پایین با تونیکم بازی میکردم خجالت میکشیدم بهش بگم
بهم بگو چیشده صبرم داره تموم میشه دیگه_

11:24 16.03.21 [, شوهری

#شوهری

پارت#252

با ناراحتی زل زدم بهش

من میخوام بچه دار بشیم ولی از یه طرف آزمایشام طول میکشه از +

...طرف دیگه داداشت اینجاست نمی

با دیدن چهره ی خندونش حرفمو خوردم چش غره ای بهش رفتم برگشتم
سمت گاز

!..!برو بیرون از اشپزخونه اه میخنده برای من+

با قفل شدن دستاش دور کمرم لبخندی رو لبم نشست نرفت موند از دلم
!..!دربیاره صداش که تن خنده هنوز داشت رو مخم میرفت ولی نرفتنش
برام جذاب

تر بود

دختر وقت زیاد هست باحوصله دقت تمام ازمایش هاتو بزار دکتر _

چک کنه قشنگ تازه محمدصادق هم

ی چندروزی اینجاست بعدش میره

دستشو با شیطونی به سمت پایین برد

تازه اگر نرفت مزاحم شد ما میریم چطوره؟؟؟_

با شگفتی برگشتم سمتش نگاهمو که دید سرشو خم کرد بوسه ای رو لبام
کاشت

راست میگی محمد؟؟؟؟+

با ذوق نگاهش میکردم دهن باز کرد چیزی بگه که با صدای محمدصادق

از جا پریدیم

نچ نچ بابا ی مجرد توخونتونه تازه عروس داماد هم که نیستین خجالت _
!...!بکشیدبا خجالت سرمو رو بازوی نسبتن درسته محمدرضا گذاشتم که

دستش

دورم حلقه شد

!..! تو خجالت بکش مزاحم خلوت یه زنوشوهر نشو_

نیشگونی از محمدرضا گرفتم زشت بود حرفش ممکن بود برادرش
ناراحت بشه

17.03.21 13:23 [,]شوهری

#شوهری

پارت#253

ولی انگار محمدصادق برایش مهم نبود حرف محمدرضا نگاهشو به من
دوخت

بابا خجالت نکش زن داداش راست میگه داداش ولی خب چه کنم _
!..!میخوام آموزش ببینم برای خانم ایندم با تجربه باشمنیشخند صدا دار
محمدرضا باعث شد با تعجب به این 2تا برادر زل بزنم
!!..

محمدرضا_تو از هر مرد زن دار هم با تجربه تری داداش.. لازم نیست
!..!از منو زنم یاد بگیری

حرفش حسابی بو دار بود انگاری محمدصادق از حرفش خوشش نیومد
!..!که نیشخندی به محمدرضا زد

!...! داداش توهم هم اندازه ی من تجربه داشتی زن گرفتی ها_
اخمام توهم رفت منظورش از این حرفا چیه چه تجربه ای از محمدرضا
جدا شدم برگشتم سمتش
منظورش چیه محمد چه تجربه ای +؟؟?

چشم غره ای به محمدصادق رفت از گوشه چشم نگاهی بهم کرد دستشو
پشت کمرم گذاشت هولم داد سمت بیرون اشپزخونه‌هیچی عزیزم
محمدصادق امروز زیادی حس خوشمزگی کرده داره _
میره رو مخ من با این خوشمزگیش
کلافه سرمو تکون دادم از اشپزخونه زدم بیرون کمی استراحت کنم بعد
ی سری به غذا بزنم
17.03.21 13:23 [شوه‌ری]

#شوه‌ری

پارت#254

#محمدرضا

کلافه نگاهی به محمدصادق کردم تا ازاده رفت حمله کردم سمت
!...! محمدصادق یقشو گرفتم
از بین دندونام غریدم
چی جلوی زرم زر میکنی بچه اومدی اینجا رو مخ من باشی یا از +
دست مامان در رفته‌لبخندش زیادی رو مخم بود
یعنی زنت خبر نداره از خوشگذرونی‌های مجردیت لعنتی خیلی خوب _
!!...! خودتو محبوب نشون میدادی ها
چشمامو رو هم فشار دادم خدا خودش بهم صبر بده
جوری میزنمت نفهمی از کجا خوردی گه خور گذشته ی من نباش +
یقشو ول کردم عقب کشید
خیلی سر این موضوع حساسی ها اروم باش من قرار نیست درباره _

گذشته درخشانت ب زن داداش چیزی بگم
پوفی کشیدم بطری اب رو از یخچال دراوردم سرکشیدم خالی انداختمش
تو یخچال حوصله پرکردنش
رو نداشتم

حواسم باید به این بچه باشه لعنتی کاشکی سریع بره اصلا برای چی
!..! قبول کردم بمونه خونم گندمیزنه توهمه برنامه هام

17.03.21 13:23 [شوهريشوهری#]

پارت#255

ازاده#

خسته خودمو رو تخت انداختم تمام امروز اخم محمدرضا
و نیشخند های مشکوک محمدصادق رو تحمل کردم
با بالا پایین شدن تخت پیچیده شدن دست های محمدرضا دور کمرم
نفس

ارومی کشیدم

خسته نباشی خانمم امروز خیلی خسته شدم.

محلش ندادم ی جوری بودم دوست نداشتم دهن باز کنم حرفی بزنم
دوست

داشتم تو سکوت بخوابم

با حس دستش زیر بولیزم نفس تو سینم حبس شد!..! چرا جوابمو نمیدی
خانمی.

ب اجبار دهن باز کردم حرف بزنم

چرا همش اخم کرده بودی ی لقمه غذا هم از گلوم پایین نرفت هی فکر +
میکردم خطای ازم سر زده بخاطر منه
بوسه ای رو کفتم نشوند
نه قربونت برم محمدصادق اعصاب منو با این چرتوپرتاش بهم میریزه _
!...! بخواب گلم بخواب

نفس عمیقی کشیدم سعی کردم بخوابم تا بتونم صبح با رفتن محمدرضا
بیدار بشم خواب نمونم با ی پسر مجرد توخونه
22.03.21 17:10 [,شوهری

شوهری#

پارت#256

کلافه به صبحانه خوردنشون زل زده بودم
محمدرضا جان من میرم خونه ی مامان... میتونی منو سر راه
برسونی+چاییشو خورد بلند شد با عجله کیفشو از دستم گرفت رفت
سمت در

متعجب ب کاراش زل زدم

نه عزیزم دیرم شده آژانس بگیر برو.. خدافظ_

دهنم باز موند از این حرکتش نگاهی به محمدصادق کردم
شونه ای بالاانداخت بیخیال لقمه ای تو دهنش هول داد
نمیخواست ببرت چرا ماتت برده_

خشم کل وجودمو گرفت دستگیره رو رو میز کوبیدم بلند شدم سریع آماده
شدم گوشیمو کیفمو برداشتم رفتم سمت در

من رفتم محمدصادق برای ناهار برمیگردم+
سرشو به نشونه باشه تکون داد از خونه زدم بیرون
یعنی چی منو نمیخواست برسونه خب شاید واقعا نمیخواست منو
برسونه

یا نه این فکر چیه میاد تو ذهنم آخه بعد ی مدت برگشته سرکارش بخاطر
من که نمیتونه بی نظمی کنه هرچی
باشه قراره مامان بابا بشیم
!...! باید مواظب درآمد و خرجمون باشیم
از این فکر حس خوبی زیر پوستم دوید با خوشحالی حال خوب سوار
ماشین آژانس شدم

خیلی دوست داشتم با مامان درباره این تصمیمون صحبت کنم
ذوق داشتم میدونستم اونم ذوق میکنه از این تصمیم
25.03.21 02:31 [شوهری]

#شوهری

پارت#257

از ذوق باقی پول هم از راننده نگرفتم همینجوری هجوم بردم به خونه با
ذوق وارد حیاط رو به سرعت طی کردم
وارد خونه شدم لبخندم با دیدن صحنه ی رو به روم رو لبم ماسید با
مهمون های به ظاهر مهم مواجه شدم لبمو گزیدم خیلی بد وارد شده
بودم
توجه همه به سمتم جلب شده بود

آزاده دخترمممم... سلام عزیز دل مادر_

خوش اومدی چه بی خبر

با شنیدن صدای مهربون مامانم چشم از افراد ناشناس گرفتم زل زدم به مامان

بازم ذوقم برگشت دست مامانو گرفتم

سلام مامان وای اینقد هیجان داشتم بهت خبر بدم که دیگه بی خبر +
اومدم مزاحمم؟؟؟ مهمون دارید

چشمای مامان هم نورانی بود با دیدن هیجان من نورانی تر شد
مهمون های بابات هستن برای قرارداد اومدن اینجا بابات که میدونی _
نمیزاره کسی هتل بمونه

آوردنشون اینجا تو روزای اقامتشون توخونه ی خودمون باشناخلاق بابارو
میشناختم برای همینم دشمنی برای خودتش نساخته بود و
آدما با معامله و قرارداد باهاش لذت میبردن
بیا بریم ورود جانانه ای داشتی ی سلام جانانه هم بکن_
خنده ای کردم با مامان به سمتشون رفتم

خونه تیپم خوب بود با لبخند مقابلشون ایستادم 3تا مرد جوان به همراه
2زن

با کنجکاوی ایستادن

25.03.21 02:32 [,شوهری

شوهری#

پارت#258

مامان دستشو دور شونه هام حلقه کرد منو به خودش چسبوند
دختر مونه آزاده جان_

سلام خوشبختم امیدوارم اقامت خوب و راحتی داشته باشید+ با 2مرد و
زنی آشنا شدم فهمیدم زنوشوهرن رو به روی آخرین مرد
ایستادم که با اخم جدی زل زده بود بهم
یاقوتی هستم خوشحال شدم از دیدنتون دیدن دختر آقای احمدی
سعادت _

میخواه خداروشکر نصیب ماشد
لبخند خانمانه ای زدم
لطف دارید شما منم خوشبختم از دیدنتون آقای یاقوتی بشینید
مزاحمتون +
نمیشم

بعد از چند دقیقه آروم لب زدم
مامان من میخوام زیاد بمونم وقت تا وقتی محمدرضا از سرکار بیاد ی +
دقیقه بیا کارت دارم

مامان کنجکاو بلند شدم همراهم به سمت آشپزخونه اومد
چیشده دختر زجر میدی چرا_ لبخندی زدم
مامانی منو محمدرضا ی تصمیمی گرفتیم+
لبشو به دندون گرفت

چیشده باز چه تصمیمی_
ذوق زدم خندیدم دستاشو فشار دادم

تصمیم گرفتیم بچه دار بشم مامانی باورت میشه؟؟+
زل زد بهم انگار داشت حرفامو تجزیه تحلیل میکرد تازه متوجه شده بود
25.03.21 02:44]،[شوهری

شوهری#

پارت#259

چی گفتم چشماش هر لحظه گذاشت تر میشد
دستشو از دستم آزاد کرد جلوی دهنش گرفت از جیغ کشیدنش جلوگیری
کرد از ذوق مامان منم بیشتر ذوق کردم!...!وای وای خدایا..... من... من
قراره مامان بزرگ بشم۔

سرمو به نشونه ی مثبت تکون دادم
خدایا باورم نمیشه لعنتی باید ب بابات بگم خدای ذوق مرگ میشه عشقم

۔

صبر کن

گوشیشو از شلوار لیش درآورد سریع شماره بابامو گرفت با ذوق برای
بابام تعریف میکرد مو ب مو حرفامو انگار بابا هم باورش نشده بود
اگر جواب آزمایش روزی مثبت بشه چقد ذوق میکنن مامان از ذوق
غذای مورد علاقمو خودش شروع کرد پختن
منو هول داد به سمت بیرون از آشپزخونه
برو بیرون بشین پیش مهمونا بابات هم الان میاد۔
اروم رفتم بیرون صدای غرغر کردن مامان هم شنیدم ریز خندیدم
مهمون دعوت میکنه خودش نیست اه مرد۔

به سمت مهمونا رفتم رو کاناپه تک نشستم
گوشیم رو دراوردم پیامکی به محمدرضا زدمخونه بابام مهمون هم داره
مامان برای ناهار میمونم+
..!عزیزم-

با صدای یکی از خانما سرمو بلند کردم
!..!جانم عزیزم+

لبخندی بهم زد دستشو توی موهایه آزادانه از زیر شال رها بودن کرد
شما خیلی خوش هیکل و جذابی مجردی..؟-

30.03.21 03:23 [,شوهری

#شوهری

پارت#260

با تعجب زل زدم بهش کم کم لبخندی رو لبم نشست با اومدن مامان
نگاهی بهش کردم

نگفتی عزیزم مجردی؟؟؟-

مامان متعجب زل زد به زنه دستشو رو پام گذاشت!...!نه عزیزم دخترم
فکر کنم 1سالی میشه ازدواج کرده-

زنه ناراحت لب برچید نگاهی به شوهرش کرد

سالونیم پیش بهت گفتم کاراتو درس کن بریم قرارداد ببندیم اینقد فس

1_-

!...!فس کردی دختره از دستم پرید

از لحن بامزه پراز لحش خندم گرفت خنده کوتاهی کردم

دختر خوشگل زیاد هست ایشالله یکی خوش عروستون میشه+
با لبخند سری تکون داد
ممنونم عزیزم!!!... حالا نمیخواین مادر رو مامان بزرگ بکنید_
چقد راحت بود این زن جلوی شوهرش و ی مرد مجرد این سوال رو از
من میپرسید سرخ شدم
من حتی دوست نداشتم جلو بابام حرف بزنم از این موضوع چه برسه به
ی فرد غریبه جواب بدم
مامان انگار فهمید معذب شدم به دادم رسیدخب اینا تازه 1ساله ازدواج
کردن اووو هنوز وقت هست برای من نوه _
!...!بیارن تازه من هنوز جوونم با صدای جیغ بچه ها پوستم آسیب میبینه
مامان حرفاشو به شوخی زد که دست از سر من برداره خیلی هم راضی
بودم بوسه ای رو لب مامان کاشتم
03:23 30.03.21 [,شوهری

#شوهری

پارت#261

با شنیدن صدای گوشیم از جیمم درش آوردم از طرف محمدرضا پیامکی
اومده بود بازش کردم ا خوندن هر خطش اخمام بیشتر توهم میرفت
برگرد خونه... منم میام قرار نیست 24ساعت خونه مامان بابات باشی _
سریع خونه باش

لعنتی یعنی چی این رفتارش ی بار خوبه ی بار کند میزنه ب همه چی
چه مرگشه این مرد دوست دارم سرشو بزارم زیر لاستیک ماشینبار از روش

رد بشم قشنگ که مخش شکافت پیام مخشو در بیارم ببینم 5
چی میگذره توش که
این نمیتونه سری اخلاقش بمونه 2 قطبی میزنه
عصبی گوشیه تو شلوارم فرو کردم بلند شدم
مامان ببخشید مهمون داره میاد برام باید سریع برم ببخشید دیگه+
برگشتم سمت مهمونا
ببخشید خوشحال شدم از دیدنتون باید برم خدانگهدار+
مامان با ناراحتی بلند شد دستمو گرفت
میخواستم بابات هم بیاد نزدیکای رسیدن به خونه نرو-
دستاشو گرفتم با ناراحتی زل زدم تو صورتش
لعنت بهت محمدرضا که باعث ناراحتی مامانم شدی
ببخشید بخدا داداش محمدرضا اومده باید برم مامان ی روز دیگه میام +
ک بابا هم باشه ببینمش با ناراحتی سرشو تکون داد با خدافظی سریعی به
سمت بیرون قدم
برداشتم که یادم اومد ماشین نیوردم
07.04.21 20:15 [شوهری
شوهری#
پارت#262
پوفی کشیدم برگشتم سمت مامان
مامان زنگ بزن اژانس بیاد ماشین نیوردم+
باشه ای گفت سریع به سمت تلفن رفت رو صندلی کنار در ورودی نشستم

کمی منتظرنشستم

با شنیدن صدای بوق ماشین بلند شدم

دخترم برو آژانسه_

!...!گونه مامان رو سریع بوسیدم

با یه خدافظی کوتاه از خونه دراومد سوار ماشین شدم

عصبی بودم کل راه تا برسم خونه کلی با خودم کلنجار رفتمبا حساب کردن

کرایه با سرعت وارد خونه شدم تا خواستم درو ببندم

صبرکن نبند_

با صدای ارتافرن برگشتم سمتش دستاش پر از خرید بود با ابرو های

بالارفته کنار رفتم

کمک احتیاج نداری؟+

نگاهی بهم کرد با لبخند دستاشو بالا آورد

نه مرسی همینان کمک لازم نیست فقط اگر میشه در آسانسور هم باز_

بزارید تا من برسم

باشه ای گفتم دروبستم به سمت آسانسور رفتم منتظرش موندم رسید

وارد

شد اول طبقه خودمون رو زدم بعد طبقه ارتافرن رو

با باز شدن در آسانسور با چهره ی اخمالوی محمدرضا رو به رو شدم

قلبم شروع کرد تند شدن

ولی اخمی کردم از آسانسور خارج شدم کنارش زدم وارد خونه شدمبه

سلام زن داداش چطوری؟؟_

لبخندی به محمدصادق زدم
سلام مرسی خوبم تو چطوری+
دستی به شکمش کشید ناراحت زل زد بهم
خوبم ولی این زیاد حالش خوب نیست-
لبمو گزیدم

بیخشید بخدا صبر کن میام غذا میزارم+
11.04.21 15:50 [,شوهری

به سرعت لباسمو عوض کردم بیرون اومدم تا با محمدرضا ی جا نباشم
باید ی وقت مناسبی دلیل اینکارشو بپرسم
ولی الان نه به سرعت برای ناهار ی چیزی سرهم کردم غدارو کشیدم
صداشون زدم
بفرماید ناهار+

نفس عمیقی کشیدم محمدصادق به سرعت نشست شروع کرد کشیدنغذا
برای خودش ی لحظه به منو محمدرضا نگاه کرد
دست از کشیدن برداشت نفس عمیقی کشید
قراره تا آخرین غذا خوردنم بالا سرم مثل نخل وایسید نگام-
!!..کنید؟؟؟گشنه ندیدین؟ بشینید دیگه

خندم گرفت از حرص خوردنش تا حالا این روی محمدصادق رو ندیده
بودم نشستم کنار محمدرضا

خواستم کفگیر بردارم برنج بکشم که دست محمدرضا نشست روش
عقب کشیدم با دیدن مسیر کفگیر به سمت بشقابم لبخندی زدم به فکرم

بود

غذا کشیدنش برام تموم شد ازش کفگیرو گرفتم شروع کردم غذا کشیدن
براش لبخندی زد

!..!مرسی عزیزم غذاتو بخور_توی سکوت غدامون رو خوردیم تنها صدای
که تو فضا پخش شده بود

صدای برخورد قاشق چنگال ها

11.04.21 15:50 [شوهری]

با ظرف بودن

هربار چیزی میخواستم بردارم محمدرضا سریع تر واکنش نشون میداد و
اونو میداد دستم

عصبی بودنم داشت از بین میبرد ولی دوست نداشتم سریع نرم بشم
براش

حق نداشت

اینجوری برخورد کنه وقتی خونه ی مامان بابام هستم کجای غریبه نرفته
بودم

!!.. هوف لعنتی اینقد خوب رفتار نکن تا بتونم عصبی باشم

زودتر همه غدام تموم شد به احترام مهمون از سرمیز بلند نشدم با

!..! رومیزی بازی میکردم

دیگه نمیخوری...؟؟_!..!سرمو برگردوندم سمتش نگاهی به بشقاب خالیم
کردم

!..! نه سیر شدم+

سری تگون داد بلند شد به سمت اتاق رفت نگاهی به مسیر رفتنش
...!کردم

داداشم همیشه اینقد گاوه؟؟نمیدونستم مامانم بهش تشکر کردن رو
یادنداده_

نگاهمو از مسیر رفته ی محمدرضا گرفتم به محمدصادق دوختم چرا این
همه تفاوت بین این دوبرادر هست

...! چرا حرفاشون همش پر از تیکه تنه هستنش

لیوانشو برداشت جرعه ای از نوشابش خورد

11.04.21 15:51 [شوهری]

چون من کاملاً تحت فرمان بابا بودم پیش اون بزرگ شدم ولی _

محمدرضا از همون اولش چون ی بیماری گرفته بود مامان فقط کنارش

بود وابستگیش به مامان بیش از حد بود و غلام حلقه

ب گوش مامانم شد دیگه اخلاقش کپ مامانه اخلاقی بدش البته

ابروی بالا انداختم

...! بلند فکر کردی تعجب نکن_

...! پوفی کشیدم خاک تو سرم

بلند شد _مرسی بابت غذای خوشمزه اومدم اینجا تورو هم ب زحمت

انداختم یکم تحمل کنید اوکی بشه میرم

بلند شدم ظرفارو جمع کردم

...! این چه حرفیه نوش جان خونه ی داداشت زحمتی نیستی+

صدای پوزخندشو شنیدم

داداش من که رسماً داماد سرخونه شده ... اینجا بیشتر خونه توعه تا اون -
خوب تخ می هم داره که اینجوری بات برخورد میکنه هرزنی بود روزی
20 بار از خونه پرتش

میکرد بیرون بره خونه نش

باخته سری تکهون دادم

این حرفو زن زنوشهر چیزی ب اسم مال من ندارن همه چیشون +

...! مشترک میشه هرچیزی که اون یکی داره مال اون هم هست

خنده ای کرد ظرفارو کمکم توی ماشین ظرفشویی جای داد

11.04.21 15:53 [شوهري]

چه زن داداش فهمیده ای دارم یادم باشه زن گرفتم بیارمش یکم درسش

-

...! بدی

خنده ای کردم

مرسی برای کمک نمیخواه دیگه بقیه کارارو میکنم برو بشین برات +

چایی بیارم میخوری؟؟

دستشو تکهون دادن مرسی میرم یکم بچرخم اینجا تو اپارتمان پسری

دختري چیزی -

...! نیست جوون

نگاهی بهش کردم

چرا هست ی واحد ک ی پسر دارن یکی دیگه هم هست آقای سعادت

+

اون سری اینجا بود شیرینی درست کرده بودم
ا ایول همین خوبه واحدش کدومه_

با تعجب نگاش کردم شماره واحدشو گفتم با رفتنش بیشتر متعجب شدم
برگشتم با سینه ب سینه شدنم با محمدرضا هین بلندی کشیدم
وای سخته کردم+

نگاهش به در بود

!...!کجا رفت این شل مغز_

متعجب نگاش کردم

بی ادب شدی ها این حرفای جدید چیه میزنی.. رفت دم واحدقای +
سعادتنگاهشو دوخت بهم

تو فامیل اینو از کجا میدونی؟؟_

تلخ شدم مثل روزای که تلخ بود

از همونجایی ک تو هیچ وقت نبودی برای جلسه های ساختمون من +
میرفتم

03:57 01.05.21 [,شوهری

#شوهری

پارت#267

پوفی کشید اومدم برم که بازومو گرفت برگشتم سمتش
!...!چیه+

اخماش درهم شد

باز برای چی تلخ شدی این رفتار برای چیه_

بازمو رو از دستش آزاد کردم عصبی غریدممنتظر بودم داداشت بره تا
دهن باز کنم بگم برای چی نباید خونه مامان +
بابام بمونم؟؟ این رفتارت یعنی چی ها؟؟
اخماش باز شد پوفی کشید
....نگفتم خونه مام-

گوشیمو گرفت جلوی چشمش پیامشو نشونش دادم
این یعنی چی ها یعنی چی....فکر نکن الان که رفتارت خوب شده +
هرچی بگی میگم چشم خانوادم خط قرمز منه حق نداری بهم بگ
خفه شو ووو دهن تو ببند اینقد وز وز نکن لعنت بهت تو ی خونه -
زندگی داری بهت گفتم باوجود داداشم خونه نباش نبری تلپ بشی خونه
بابات

!...!شکه زل زده بودم بهش
خود خفه شو.... حق نداری درباره رفتن یا نرفتن خونه بابام نظر بدی +
!...!فهمید

شوری خون برخورد محکم دستش به دهنم درد لبم فکم باعث شد حرف
تو دهنم بماسهیا نه شایدم انتظار این حرکت رو ازش نداشتم
دستم رو لبم کشیدم با دیدن خون نگاهی به محمدرضا کردم
کلافه دستشو تو موهاش کشید کلید ماشینو چنگ زد
لعنت بهت هرچی میکشیم از اون زبونت-
...به سرعت از خونه خارج شد

من هنوز همونجا ایستاده بودم به جای قبلیش نگا میکردم چرا

فکر میکردم محمدرضا درست شده؟؟ با 2 تا هدیه 3 تا خنده؟؟

چرا مثل خنگا هربار ک به روم خندید یادم میره

باهام چیکار کرده

01.05.21 03:57 [, شوهری

شوهری#

پارت#268 صدای در مثل کشیدن ناخن رو شیشه رو مخم بود عصبیم

میکرد

مثل ی ربات درو باز کرد حتی نگاه نکردم کیه

به سمت اتاقم رفتم من با این زندگی میخواستم بچه بیارم؟؟

بچه رو بیارم تو چ زندگی؟؟

این جهنمی که باباش ی روز خوبه 10 روز بده؟؟

بیارم که اونم مثل من در عذاب باشه اصلا مشخص نیست من

میتونم 2 سال دیگه تو این زندگی بمونم یانه که بخوام بچه بیارم

کلی شکو تردید افتاد تو جونم شکو تردیدی که داشت خفم میکرد

پا گذاشته بود رو خرخره تمام افکارو رویاهای خوبی که ساخته بودم

زن داداش.... زن داداشش پیام داخل_

حوصله نداشتم لب باز کنم بگم بیا یا نه سکوتم رو یا روی رضایت

گذاشت با از روی ترساومد داخل نگاهی بهم کرد میخ لبم شد

من ی چنددقیقه نبودم چیشد...؟؟_

سری تکون دادم به دستام زل زدم

محمدرضا زدت؟؟ بحثتون شد؟؟ بخاطر من؟؟_

بزور لب باز کردم میخواستم فقط ساکت بشه
نه... بخاطر تو نبود+
نزدیک شدنش رو حس میکردم دستش نشست رو بازوم
نگاهی به دستش کردم که دستشو کشید
بیخشید... اومدم بگم میخوام با همسایتون برم بیرون که دیدم اینشکلی

—
میای توهم حالو هوات عوض بشه

01.05.21 04:00 [,]شوهری

شوهری#

پارت#269

سری تکنون دادم حوصله بیرون رفتن نداشتم!...!نه مرسی تو برو+
باشه ای آرومی گفت بلند شد رفت سمت در نگاه پر از شکی بهم
...انداخت

!...!مواظب خودت باش زنگ میزنم بی عقل بیاد خونه_

نه جوابی دادم نه سری تکنون دادم رفت بیرون با شنیدن بسته شدن در
خونه دونه دونه لباسامو کندم

به سمت حموم رفتم باید آروم بشم

با برخورد آب گرم به پوستم پاهام بی جون شدن

چسبیده ب دیوار سردو بی حس لیز خوردم کف حموم نشستم

آب گرمی که رو سرم میریخت با سردی دیوار

تضاد جالبی داشت حس خوبی بهم میداد

اروم دستمو به آب کف زمین کشیدم
خسته چشم بستم
فقط نفس میکشیدم نه فکری نه حرفی فقط نفس میکشیدم روحم به
کمی استراحت نیاز داشت
!...! حس میکردم دیگه نمیکشه
با حس دستی رو سرم نفس عمیقی کشیدم
چشم باز کردم تن لخت محمدرضا جلو چشمم نقش بست با حوصله
شامپو

رو روی موهام میریخت چنگ میزد به کف سرم
نگاهمو ازش گرفتم به سقف دوختم
!...! چشماتو ببند کف نره توش-
!!...! بازم سکوت

!...! بلند شو وایسا تنتو بشورم-
!...! نه حرکتی کردم نه حرفی زدم
04:00 01.05.21 [, شوهری

شوهری#

پارت#270 دست انداخت زیر بغلم بلندم کرد رو پاهام شروع کرد تمیز
کردن موهام

بی حس نگاش میکردم

لیف کفی تو دستش به تنم کشیده میشد لای پام لایه سینه هام همه جام

کفی کرد

جلوم ایستاد زل زد بهم لیف رو گرفت سمتم

ازش گرفتم پشت کرد بهم شروع کردم لیف زدن کمرش بدنش

چرا ساکتی چرا سعی داری روزای خوبمون رو خراب کنی.؟؟؟ مگه _

قرار نبود برای بچه فکر کنیم چرا داری گند میزنی به همه چی...؟؟

!...!بازم سکوت

برگشت سمتم نگاه پر از شکمو به مردونگیش دوختم ولی بازم بی حس

تمیز کفیش کردم

اومدم ازش فاصله بگیرم که دستاش دور شکمم حلقه شدن کشیدم سمت

خودش

تن لخت کفیم چسبید بهتنش

کجا درمیری چرا جوابمو نمیدی.؟؟؟_

!...!چیزی ندارم که بگم+

برگردوندم سمت خودش

بگم غلط کردم جو گیر شدم کافیه؟؟؟_

نیش خندی بهش زدم

ولم کن.... چندروز پیش هم همین حرفارو زدی بازم شدی همون +

!...!محمدرضای سابق

01.05.21 04:00 [,شوهری

#شوهری

پارت#271

ازش جدا شدم جلوش ایستادم
کیو داری خر میکنی محمدرضا تو حرفاتو همون موقعه زدی گفتی ی +
عروسک جنسی چیزی از زندگی دو نفره نمیدونی نمیدونم الان برای چی
.....داری منو خر میکنی نمدهنم بسته شد چفت شد توسط لباس
خواستم تلاش کنم برای آزادی از این حصار
ولی دستو پامم قفل شدن بین بدنش
هیس!!... من خر بودم اون حرفارو زدم کلی هم گفتم غلط کردم ببخشید

-

بخدا نوکرتم
نگاهش کردم اشک تو چشمام جمع شده بود
چرا هربار فکر میکنم زندگیم درست شده کند میزنی ب زندگیم +
چرا...؟؟؟
پیشونیش به پیشونیم چسبوند دستمو رو قلبش گذاشت
از ی روزی ب بعد فهمیدم این قلب ضربانش شده به نام تو... بلد _
!...!نیستم شوهر خوبی باشم هی کند میزنم تو یادم بده راه بیا بام
سرمو به نشونه مخالف تکون دادم
!...!خر نمیشم ولم کن میخوام برم+گوش بده بهم بخدا دوست دارم بهت
علاقه پیدا کردم وگرنه خل بودم _
.بیام دنبالت؟؟ خل بودم باز ی فرصت ب زندگیمون بدم؟
با شک نگاش کردم دلم میگفت بغلش کن ببخشش
مغزم تو دهنی که خورده بودم رو یاد آوری میکرد

ناخداگاه دستم رو لبم نشست انگار فهمید خم شد دستمو بوسید

برداشتش

لبم بوسید

01.05.21 04:00 [,] شوهری

شوهری#

پارت#272

چندبار بگم که خوردم ببخشید غلط کردم ببخشید_

سرمو به سینش تکیه دادم آروم آروم به سمت دوش

حرکت داد تن کفیمو دست میکشید میشد هرجارو که میشست بوسه ای

همونجا میزد به پایین تنم رسید دلم ی جوری شد جلوم زانو زد لا پامو باز

کرد بوسه

ای رو چو.. لم زد

آهی کشیدم که نگاهی بهم کرد زبونش رو کشید رو بهشتم

چشمامو محکم رو هم فشار دادم

!!..ای اینجا جاش نیست+

بی توجه بهم لیزی ب بهشتم زد با دستش کمرمو به سمت خودش فشار

میداد که عقب نکشم

!...ای بریم اتاق+

بلند شد جلوم ایستاد زیر دوش هردو ایستاده بودیم به هم دیگه نگا

میکردیم

بهشتم خیس شده بود نوک سینه هام سفت شده بودن دوست داشتم

زبون

محمد دور حاله ی نوک سینه هام بچرخه مک بزنه
از فکرش شهوتم بیشتر شد لبمو گاز گرفتم
!...! به چی فکر میکنی۔

نگاه شیطونی بهش انداختمدستمو به سمت مردونگی نیمه شفش بردم
آروم مالیدمش

به اتفاقاتی ک تو اتاق خواب میوفته+
ابروهاش پرید بالا تک خنده ای کرد دوش رو بست
...!پس بریم اینقد بهشت خانم رو منتظر نزارین اوم۔

04:00 01.05.21 [,]شوهری

شوهری#

پارت#273

لبخندی رو لبم نشست همونجوری لخت از حموم زدیم بیرون وارد
اتاقمون شدیم آب از موهامو تنم میریخت
رمحمد رفت سمت حولش تنشو خشک کرد
!...!حوله منم بده+

نگاهی بهم کرد _نه همینجوری میخوام باشی خیس
نگاهم به چشماش دوختم نزدیکم شد دستشو رو تن خیس کشیدتخت
خیس میشه خوشم نمیاد+

بی توجه بهم خم شد گازی از گردنم گرفت
زبونش رو روی ترقوهم کشید

اینجاور زبون میزنم حس میکنم دارم بهشتتو لیس میزنم۔
با حرفش حس میکردم بهشتم داره خیس تر میشه
سرشو به سمت سینه هام برد زبونشو دور هاله ی نوک سینه هام
میکشید مک محکمی به
نوک سینه هام زد دستمو رو دهنم کشیدم
اممم همینجوری که دوست داشتم داشت میخورد سینه هامو
ب چندمدت دیگه از این سینه ها شیر میاد منم شریک کوچولومون ۔
میشم میخورمشون اوممم
دیگه نتونستم تحمل کنم
!...! اههههه+

پاهام شل شد دستش دور کمرم حلقه شد آروم رو تخت خوابوندمخیمه
زد روم مردونگیش روی شکمم کشیده میشد
با زبونش نوک سینه هامو تند تند لیس میزد
04:00 01.05.21 , [شوهری

شوهری#

پارت#274

خیمه زد روم مردونگیش روی شکمم کشیده میشد
با زبونش نوک سینه هامو تند تند لیس میزد
اهههه آییییی محمد اومم بخورش اممم+
سرشو محکم به سینه هام فشار میدادم
بی قرار ناله میکردم

بلند شد رفت پایین تخت نشست از پاهام گرفت کشیدم سمت خودش
بهشتم

جلوی چشمش بود

چقد خیس شده اوف آماده آمادس_انگشت فاکشو با آب بهشتم خیس
کرد آروم فشارش داد داخلم آروم آروم

جلو عقبش میکرد

من مردونگیش رو میخواستم نه ی انگشت فاکش که اروم آروم تکونش
میداد

مچ دستشو گرفتم

اههه تورو میخوام نه انگشتت+

نگاهی بهم کرد بی توجه بهم خم شد سمت بهشتم تند تند زبونشو به
بهشت

خیسم میکشید انگشت رو تند تر داخلم تکون میداد

حالم بدتر شد+اههههه اییی محمد دوست دارم داخلم حسست کنم

ام چی رو میخوای داخلت بکنم هوممم؟؟؟_

از شدت فشار دستمو رو دهنم فشار میداد شهوتم اینقد زیاد بود که اشک
تو چشمم جمع شده بود

اههههه میخوامت اییی.... ک یرتو میخوام اوم میخوام حسست کنم+

حرکت انگشتش آروم شد سرشو عقب کشید01.05.21 04:00]

[شوهری

شوهری#

پارت#275

ای به چشم اونم تورو میخواست_

بلند شد پاهامو بلند کرد دور کمرش حلقش کردم کمرم از تخت فاصله گرفته بود

باسنمو تو دستش گرفته بود مردونگیش رو آروم آروم تو بهشتم فرو کرد
بیا خانم اینم ک یرم تو بهشتت برام ناله کن ک میخوام امشب یه توله _
سگ بکارم تو شکمت

دستم رو تخت گذاشتم فشار میدادم حس مردونگیش توم خیلی خوب بود

اهههه ارهههه محکم تر ایییی اوفففف محکم تر+

صحنه ای از جلو چشمم رد شد که مات و مبهوت به محمد زل زدم

صحنه ای که آرتافرن محکم تو بهشتم ضربه میزد

منم همینجوری براش ناله میکردم سرمو تگون دادم این صحنه ها از جلو
چشمم برن اون ورچیه کافی نیست میخوام محکم تر بزمن؟؟ آره_

نفهمیدم کی ار ضا شدم ولی محمدرضا ارضا شد همینجوری مردونگیش
داخلم

باسنمو بالا نگهداشته بود

پاهاتو بالا بگیر درصد باردار شدن رو مییره بالا فعلا هم منی منو از _
داخلت نشور

دستی به صورتم کشیدم آروم پاهامو به دیوار تکیه داد خسته آهی
کشیدم

این چی بود دیگه آخه

چرا وسط سک س با شوهرم باید یاد این اتفاق نفرت انگیز بیوفتم هوف
بیا این آب میوه رو بخور رنگت پریده_

01.05.21 04:00 [, شوهری

شوهری#

پارت#276

با کمک خودش ابو گرفتم خوردم باز باید بریم حموم_

کنارم رو تخت افتاد نگاهش تو صورتم میچرخید

یکم دیگه باهم بریم حموم؟؟_

..باشه ای گفتم چشمامو بستم

پاهام اینقد بالا بودن سر شدن

ی دستمال ب من میدی+

باشه ای گفت دستمال رو تو دستم گذاشت بین پامو تمیز کردم درست رو

تخت نشستم حس کردم ی چیزی از داخلم آره میریزه دستمال کشیدم

با دیدن منی نفس راحتی کشیدم

ترسیدی؟؟؟_

اره فکر کردم خونه هوف+

میگم آزاده کسی با ی بار سک س ممکنه باردار بشه؟؟_

نگاهش کردم چرا این سوال رو میپرسید یعنی اینقد مشتاق سریع تر

باردار شدنم بود؟؟ خالم بعد از شب اول ازدواجش خبرش اومد که باردار

شده ممکنه بشه +

اگر اسپرم قوی باشه

اوهومی گفت بلند شد دستشو به سمتم دراز کرد

پاشو بریم حموم خانم_

با کمکش وارد حموم شدم بازم مثل سری پیش نگاش میکردم اون همه

کارای شستتم رو کرد به بیرون رفتم با پوشیدن لباسم

مشغول خشک کردن موهام شدم که نگاهی به گوشیم کردم کنجکاو

شروع

به سرچ کردن کردم

(مواردی که احتمال بارداری رو افزایش میده)

وارد اولین سایت شدم با خوندن مطالب صورتم کش اومد

01.05.21 04:01 [شوهری

شوهری#

پارت#277 اول باید زیر نظر دکتر برم هوف فردا آزمایش رو بگیرم سریع با

دکترم

صحبت کنم امیدوارم مانعی نباشه

وای خدا یعنی میشه هرچه سریع تر آزمایش بارداری من مثبت بشه؟؟

خدااااا

چی خانم منو اینقد ذوق زده کرده؟؟؟_

ذوقی که داشتم رو لحنم هم تاثیر گذاشت پر از شوق و ذوق

خیلی دوست دارم سریع تر آزمایش بارداریم مثبت بشه خدا ی بچه تو +

بطن من رشد کنه فکر کن

با لبخند دست رو شکم گذاشتم
حس فوق العاده ای دوست دارم سریع تر تجربش کنم+
لبخندش رو دوست نداشتم نمیدونم چرا
با حرفش حالم بدتر شد
ی قوی بهم میدی؟؟_
سوالی نگاش کردم که دستامو گرفتی زمانی اگر من نبودم همینجوری که
الان برای اومدنش ذوق داری _
!...! برای خودش هم حوصله و ذوق داشته باش مواظبش باش
لبخند رو لبم خشک شد
این حرفا چیه میزنی اه حالمو بد کردی برو ببینم مسخره+
از اتاق بیرونش کردم سرمو تکون دادم با صدای گوشیم نگاهی بهش
کردم
تو واتساپ پیام داشتم
سلام عزیزم حالت خوبه منم فریال حوصلم سررفت گفتم شاید بیکار _
باشی

01.05.21 04:01 [,شوهری

شوهری#

پارت#278

از اتاق بیرونش کردم سرمو تکون دادم با صدای گوشیم نگاهی بهش
کردم
تو واتساپ پیام داشتم سلام عزیزم حالت خوبه منم فریال حوصلم سررفت

گفتم شاید بیکار _

باشی

حال بدمو فراموش کردم

سلام خوبم تو چطوری کوچولوت چگونه آره بیکارم عزیزم +

ویسی برام فرستاد با گوش کردنش خندم گرفت نفس نفس میزد

چه خوبی حتی نمیتونم تایپ کنم نفس میگیره خیلی مسخرس خدا بگم

-

چیکارت نکنه مرد

بازم داشت غر میزد

اینقد غر نزن بچت میشنوه ناراحت میشه مامانش از وجودش اینقد +

عصبی و ناراحته ها

ویس بعدی لحن ناراحتش لبخندی رو لبم نشوند

جدی میگی وای یعنی شنیده اینقد من غر میزنم حالا حتما میگه این _

دیگه چ مامانیه وای خدا ببخشید

خندم گرفت بازم داشت غر میزد

ویس بعدیش رو باز کردم میگم آزاده جون بچم کاشکی بچه بیاری بچت

دختر باشه من بگیرمش _

برای پسر

لبخندی از حرف شیرینش رو لبم نشست دختر دار بشم وای خدایا لباسای

صورتی خوشگل

خدا از زبونت بشنوه گلم +

04.05.21 00:59 [شوهری]

شوهری#

پارت#279

میمونی به پام دلبری میکنی برام استرس میگیرم اگه دور بشی از جلو
چشام

یه وقت نگی برم از پیشته یه وقت نگی اینه مشکلت تو فقط مال خودمی
یه وقت نشه که بگیری دلت

نه دیگه اومدی نسازی وقتشه دلتو ببازی هر دفعه میزنی یه سازی ای بابا
دلو نده بازبیا خنده با حرکاتش که ادای خواننده رو در میورد نگا میکردم
لاک ناخنام

رو فوت میکردم نزدیکم شد که ابرو هام پرید بالا دستامو گرفت
لاکام پاک شد ددددد+

!...!چشمکی زد _فداسرت میزنی باز

حالا که دارمت بی خیال همه آدمایی که نمودن
فراموش کنیم اون دردسرایی که تو زندگیامون بودن
چیزی نگی از رفتن تو رو میخوامد قلبن یجوری که من میخوام بگو
میمونی با من

نه دیگه اومدی نسازی وقتشه دلتو ببازی هر دفعه میزنی یه سازی ای بابا
دلو نده بازی

(اومدی نسازی.. امیر رشوند)

با خنده همرایش میکردم رو به روش با کلی عشوه میرقصیدم باخنده

دست میزد برام
دلو نده به بازی خانمم۔
تو بغلش چرخیدم نگاهم به نگاهش گره خورد با حس دست گرمش رو
کمرم نفس عمیقی کشیدم
اگر منه نابلد کاری کردم تو ببخش منو.. من بلد نیستم از گل رزم ۔
نگهداری کنم ولی گل رزم خار نداشته باش بزار نزدیکت باشم زخمیم
نکن تا ساختو نشکنم
غمگین چشم دوختم بهش منو گل رزش میدونست میخواست زخم رزم
که

شاخه نشکونه

04.05.21 00:59 [شوهری]

شوهری#

پارت#280

دستم رو ته ریشش کشیدم +تا کی قراره شاخه ی منو بکشونی تا کی
قراره آسیب برسونی

چشمامو بست سرشو رو شونم گذاشت

تموم میشه این روزا تموم میشه بهترین میشم قول میدم یاد بگیرم ۔
!...!چطوری مواظب گل رزم باشم قول مردونه میدم امید پیدا کردم به

زندگیم بازم حرفای قشنگ میزد ولی اینبار حس میکردم

واقعا قراره زندگیم درست بشه

دستمو پشت گردنش گذاشتم

دوست ندارم بچم ب دنیا اومد ی بابای عصبی ببینه که هی مامانشو +
اذیت میکنه یا ی مامانی ک همش حرص میخوره عصبیه
با حس بوسش رو گردنم تنم گرم شد

!...!نترس بچم خوشبخت ترین میشه چون مادرش توی۔

سرمو رو سینش گذاشتم دوست داشتم تو این سکوت ب حرفامون هزار
بار فکر کنم این لحظه های خوب رو ثبت کنم
تا هیچ وقت فراموششون نکنم حتی اگر فراموشی بگیرم بازم میخوام
برای بچم تعریف کنم بابات

چقد قلبش مهربون بود سعی داشت زندگیمون رو درست کنه
!...!چرا ساکتی۔ دستش رو موهام نشست آروم نوازششون میکرد
چیزی شده؟؟؟۔

میخوام این لحظه رو ثبت کنم این حرفارو چندبار مرور کنم تا یادم نره +
!...!آخه خیلی شیرین بودن مثل عسل
صدای خنده ی. مردونس حالم بهتر کرد
00:59 04.05.21 [شوهری]

#شوهری

پارت#281

اینقد این روزاتو شیرین کنم ک وقت نکنی به ثانیه های ک میگذره فکر۔
!...!کنی فقط لبخند رو لبات باشه جوری ک از خوشی زیاد اشک بریزی
خنده ای. کردم بوسه ای رو سینش زدم
!!...مرسی مرد من+

!....!م_حرفش با صدای زنگ در نصفه موند
!..!احتمالا محمدصادق برو ی چی درست بیوش بیا_
به سرعت به سمت اتاق رفتم لباس مناسبی پوشیدم با سر کردن شالی
بیرون اومدم با دیدن اخم محمدرضا چهره
ی عصبی محمدصادق نفس عمیقی کشیدم
سلام بلندی دادم که برگشتن سمتم
سلام زن داداش بهتری؟؟_
سرمو به نشونه آره تکون دادم
!..!ممنون خوبم تو خوبی خوش گذشت بهت+
ساعتشو از دستش درآورد نگاهی به محمدرضا کرد
اره این همسایتون روانشناسه دمش گرم حرفای عادیش هم خیلی آدمو _
!....!آروم میکنه بچه باحالیم هست
لبخندی زدم به تایید حرفش به سمت اشپزخونه رفتم شربت برای همه
ریختم به سمتشون رفتمجلوی محمدصادق خم شدم که شالم باز شد
گرددن کبودم تو معرض
دیدش قرار گرفت نگاهش قفل کبودی گردنم بود
!....!شماهم که ماشالله بیکار نبودین_
محمدرضا بدون واکنشی شربتش
رو خورد نگاه بی حوصله ای به برادرش کرد
اره ک چی حرفی داری؟؟؟_
04.05.21 00:59 [شوهری]

شوهری#

پارت#282

هوف چقد بحث میکردن آخرش هم ترکش هاش به من میخورد نفس
عمیقی کشیدم

من برم بخوابم شب بخیر+

...به سرعت به سمت اتاق رفتم ترکش های این بحثشون ب من
نخورهاینقد خسته بودم مخصوصا بعد سک سمون تا چشم رو هم
گذاشتم به

!...!خواب رفتم

ماه گذشته بود من زیر نظر دکتر بودم مشکلی برای بارداری نداشتم از 1
ذوق زیاد کلی بیبی چک خریده بودم منتظر زمانی بودم که یکیشون
!...!مثبت بشه

محمدصادق از خونه ما رفته بود محمدرضا آروم بود مهربون شده بود
اونم گاهی ذوق برای بچه نشون میداد بیرون رفتنش زیاد شده بود ولی
...دیگه مهم نبود

من میخواستم فقط تمرکز رو باردار شدنم باشه هرچی که ممکن بود
درصد باردار شدنم

رو زیاد کنه از دکتر پرسیده بودم زمان رابطه جنسی کی خوبه چیکار
کنیم با ذوق همشو به محمدرضا میگفتم اونم با حوصله گوش میداد
کمکم

میکردنفس عمیقی کشیدم نگاهی به بیبی چک کردم نه 2روز دیگه زمان

!...!پریودیمه

بی حوصله اومدم بیرون هم زمان

محمدرضا وارد شد

سلام عزیزم+

به سمتش رفتم کتو کیفشو گرفتم ازش گونشو بوسیدم که لبامو بوس کرد

سلام عزیزم خوبی-

ممنون گفتم لیوان آب خنکی براش ریختم پشت سرش وارد اتاق شدم

...!مرسی عزیزم-

یکم پریشون بود

چیزی شده عزیزم؟؟؟+

01:07 04.05.21 [,شوهری

#شوهری

پارت#283لبخند مصنوعی زد که هرخری بود متوجه میشد برای دلخوشی

من این

لبخند رو زده

نه عزیزم لباسامو عوض کنم میام-

باشه ای گفتم

منتظرش نشسته بودم تا بلخره اومد کلافه دست کشید تو موهایش

نشست

رو به روم

ی لیوان چایی میده ب ما خانمم؟-

لبخندی زدم بلند شدم براش چایی ریختم
تازه درست کردم چایی دارچینه+
بویی کشید چایی رو
...! اوممم مرسی خانمم ممنونم-
نشستم کنارش کلی برگه جلوش بود بی حوصله زل زدم بهش که با
کلافگی برگه هارو زیرورو میکرد
...! چرا نمیگی چیشده چی اینقد تورو کلافه کرده+نگاهی بهم کرد -هیچی
چیزی نشده عزیزم تو نمیخواه خودتو درگیر کنی
پوفی کشیدم خودمو جلو کشیدم
دستاشو تو دستام گرفتم
یهو دستاشو کشید تو موهاش فرو کرد با تعجب زل زدم بهش
...! محمد+
دستو جلوم گرفت -بخشید... بخشید دست خودم نیست یکم بهم
ریختم
...! ناراحت نشو
سرمو تکون دادم
...! بهم بگو چیشده ک اینقد تورو داغون کرده+
نفس عمیقی کشید
ی اتفاقای افتاد برام... الان همه زندگیم ک میخوام جمع کنم بازم نمیتونم
-
...! اون پول رو جمع کنم

گیج نگاهش کردم باید وام بگیرم ولی وام نمیدن یکی هست میده پولی
ک میخوامو ولی -

سند میخواد سند ی چیزی رو باید پیشش بزارم تا تمام قسط وامشو
!...! بدم

01:07 04.05.21 [, شوهری

#شوهری

پارت#284

گیج تر شدم

!!...پول میخوای ب بابام یا بابات بگو+

نه بلندی گفت که تکنون جدیدی خوردم

هوف ببخشید نمیخوام ب کسی بگم بین خیلی وضعیت بدیه نمیشه -

اصلا کسی بدونه من... من گند خیلی بزرگی زدم نمیخوام کسی

!...! بفهمه

نگران شدم حالش خیلی بد بود ی فکری هی میومد ب ذهنم هی

میخواستم

پیش بزنم ولی حال بد محمدرضا نمیذاشتبلند شدم همه افکارم زدم کنار

شوهرم بود چ عیبی داشت مشکلمون رو

بین خودمون حل کنیم محتاج بقیه نشیم

به سمت اتاق خواب رفتم کشوی زیر تخت رو باز کردم سند خونه ماشین

رو دراوردم اومدم بیرون سرش پایین بود

نمیخواستم مردمو اینجوری ببینم

نمیخواستم اینقد داغون باشه

سندو به سمتش گرفتم

محمدرضا...این سند خونه ماشین بدردت میخوره؟؟؟+

شک زده سرشو آورد بالا نگاهم کرد سندو از دستم گرفت

...نه نمیت.

دستم رو دستش گذاشتم

این زندگی منو توعه وقتی ی مشکلی پیدا میکنیم عیبی نداره ی وقتی ی +

ریسک کنیم حالا ک دوست نداری کسی بدونه اشکالی نداره قسطشو

!...!میدی سندو میگیری دیگه 01:07 04.05.21],[شوهری

شوهری#

پارت#285

هوفی کشید

!...!آخه سند ب اسم کسه دیگه ای قبول نمیکنه باید به نام خودم باشه.

بوسی رو گونش نشوندم

!...!خوب صبح بریم دنبال کاراش میزنم ب نامت مشکل حل میشه دیگه+

شک شده نگام کرد من دیدم که اشک تو چشمای شوهرم جمع شد

!...!شاید نتونم سندو پس بگیرم شاید خیلی اتفاق پیش.

دستم رو دهنش گذاشتم

خدا کریمه این مشکل حل بشه برای بعدش هم فکر میکنیم.. هوم؟؟+

یهو کشیده شدم تو بغلش

!...!خدایا من ی فرشته تو خونم دارم ای جانم برای تو میره فرشتم_خنده

ای کردم با شوخی هولش دادم عقب
!..!باشه حالا فرشته رو له کردی آقا+
خنده ای کرد خوشحال بودم خداروشکر الان حالش خوب بود نفس
عمیقی

کشیدم تکیه دادم بهش
محمد نمیشد وام از بانک بگیریم+
دستش تو موهام میچرخید
!..!خیلی تلاش کردم ولی اونقدری ک من میخوام نمیدن-
ساکت شدم دیگه چیزی نپرسیدم تا حالشو بد نکنم
اینقد تو موهام بازی کرد که خوابم گرفت نفهمیدم چطوری خوابیدم
صبح بیدار شدم به همراه محمد دنبال کارای انتقال سند رفتیم اینقد
دوندگی

داشت که خسته شدم
ولی بلخره تموم شد وقت گرفتیم دفترخونه امضای انتقال مالکیت زدم از
دفترخونه زدیم بیرون 01:07 04.05.21 [,شوهری
شوهری#

پارت#286

...مرسی عزیزم نمیدونم-
بریم ی ناهار بخوریم+
دوست نداشتم مردم با حرفاش خودشو خورد کنه هرچی من داشتم مال
اون بود هرچی اون داشت مال من

روز خوبی بود خسته برگشتیم خونه
اوف چقد دوندگی داشت خسته شدم+
با پیچیده شدن دستی دور شکمم خنده ای کردم
میخندی چرا میخوام خستگیتو درکنم-
نگاهش کردم

بلندم کرد به سمت اتاق بردم
حداقل بزار لباسمو عوض کنم+انداختم روی تخت نگاهی بهم کرد
لباس برای چی عوض کنی میدونی با این مانتوی تنگت جلوم راه -
میرفتی باسنت هی بالا پایین میشد
اوف دوست داشتم همونجا لختت کنم اینقد تو باسنت ضربه بزنی تا
سوراخ تنگت حسابی گشاد بشه
خنده ای کردم با ابروهای بالا رفته نگام کرد
ا میخندی وایسا باید گریه کنی-
شلوارمو کند

خواستم دکمه مانتوم رو باز کنم که نداشت
نه میخوام مانتو تنت باشه بکنمت بلند شو-
با تعجب زل زدم بهش بلند شدم چرخوندم دستشو گذاشت رو کمرم خم
کرد

اومم چ ویوی خوبی داره-
سر از کاراش درنیومدم گیج زل زده بودم بهش انگشتشو وارد دهنم
کردخیسش کن تو که دوست نداری خشک خشک بزارم توت-
کرد

انگشتشو با زبونم خیس کردم

16.06.21 12:56 [شوهری]

شوهری#

پارت#287

انگشتش رو دور سوراخ باسنم کشید نفس عمیقی کشیدم انگشت
فاکشو

وارد سوراخ باسنم کرد انگشت شتستشو توی سوراخ بهشتم فرو کرد
اههه چیکار میکنی+

تند تند انگشتاشو توم تکون میداد چشمامو محکم بستم نفس نفس
میزدم

جووون دوست داری با انگشت به خدمتت برسم؟؟؟_

لبامو با زبون خیس کردم

!...انه میخوام مردونگیتو حس کنم انگشتتو نمیخوام+

انگشتاشو از سوراخم کشید بیرونجون ی بار دیگه بگو دوست داری با چی
جرت بدم؟؟_

تحریک شده بودم خیس شدن بهشتمو حس میکردم

اههه با مردونگی کلفتت گرماتو میخوام توم حس کنم+

دستش دور کمرم حلقه شد چرخوندم سمت خودش

پس بشین اول خیسش کن تا جرت نداده_

جلوی پاش نشستم مقنعه رو از سرم کشید مردونگیشو دراوردم از

شلوارش با دیدن مردونگیش لبخندی زدم سیخ شده بود زبونمو دورش

کشیدم دست

محمدرضا تو موهام مشت شد محکم مردونگیش رو تو دهنم فرو کرد با
چشمای گشاد شده زل زدم بهش تند تند تو دهنم ضربه میزد حس
خفگی
میکردم

!!..امممم امممم+مردونگیش رو از تودهنم دراورد کل دور دهنم خیس
شده بود مردونگیش
از اب دهنم لزج بود

چون چ صحنه ای اوف میتونم با این صحنه خودارضای کنم لعنتی۔
 بلندم کرد مانتومو زد بالا پاهامو باز کردم کلاhek مردونگیش رو روی
 سوراخ بهشتم حس کردم هنوز حس خفگی داشتم
 نفس عمیقی خواستم بکشم که مردونگیش محکم وارد بهشتم شد
 اییییییییییی لعنتیییییی جرخوردم+

جووون همینو میخواستم صدای جیغت دربیاد اوقفف برام جیغ بزن۔
چشمام پر از اشک شد بدون هیچ رحمی تو بهشتم ضربه میزد حس
میکردم رحمم داره از هم جر میخوره لعنتی
من تحمل ی رابطه خشن نداشتم حرفای رکیکی بهم میزد چک های
محکمی به باسنم میزد از درد ناله میکردم

#شوهریشوهری,]16.06.21 12:56

پارت #288

با داغ شدن بهشتم ناله ای کرد رو من رها شد بهشتم خیس خیس بود

ولی ارضا نشده بودم از روم کنار رفت خودشو رو تخت انداخت
مردونگیش نیم شق بود

اوف بدنتو بپوشون کمری دور دیگه رو ندارم خانمی_

نالاه ای کردم بزور صاف ایستادم با درد نالیدم

لعنتی من نمیتونم تکون بخورم باز وحشی شدی چرا ای+

از لای چشمای بستش زل زد بهم

بروی دوش اب گرم بگیر خوب میشی من فقط اینجوری ارضا میشم _

بهت گفته بودم دلخور زل زدم بهش ارضا شده بود بازم همه احساساتش
ناپدید شد

انگار دلخوری رو توی چشمامو دید بلند شد اومد سمتم

بوسه ای رو موهام زد

ببخشید عزیزم بدنتو میبینم نمیتونم خودمو کنترل کنم درکم کن سخته _

خودمو کنترل کنم وقتی بدن هاتت بدون هیچ پوششی جلومه

دستشو دور بدنم حلقه کرد یهو بلندم کرد _خودم میبرمت دوش بگیری

عزیزم ببخشید چ ادم کثیفیم من

بردم توی حموم با حوصله بدنمو شست سرمو رو بازوش گذاشتم بوسه

ای رو بازوش کاشتم

کاشکی همیشه اینقد خوب مهربون باشی محمدرضا

شکممو بهشتمو ماساژ داد بازم بهشتم با وجود دردی ک داشتم تحریک

شد

نالاه ای کردم که متوجه تحریک شدنم شد بهش تکیه دادم دستشو محکم

تر

لای بهشتم تکنون میداداهههه ایییی+

اینقد سرعت دستشو برد بالا که بی جون ارضا شدم تنمو شست حولمو

دور تنم پیچوند رو تخت نشوندم

تاخودمم دوش بگیرم ی لباس بیوش یکم استراحت کن برای نهار هم _

غذاسفارش میدم

19.06.21 09:24 [شوهری]

#شوهری

پارت#289

خودمو ک خشک کردم با پوشیدن شلوارک و تاپی زیر پتو خیزدم با گرم

شدن چشمام

!...دیگه چیزی بجز لذت خواب متوجه نشدم

نمیدونم چندساعت بود ک خواب بودم ولی با باز کردن چشمام با هوای

تاریک مواجه شدمنگاهی به کنارم کردم

خمیازه بلندی کشیدم خستگیم در رفته بود به سرعت اومدم ا تخت پیام

پایین

که واژنم تیر کشید از درد خم شدم شکممو چسبیدم لعنت بهت

!...!محمدرضا

بزور از اتاق رفتم بیرون

!...!محمدرضا.... محمدرضا کجایی+

انگاری نبودش ساعت 8شب بود خیلی خوابیده بودم

محمدرضا هم معلوم نبود کجاست
...نگاهی به گوشیم کردم باید ی زنگی بهش بزنم
اومدم به سمت گوشیم برم که دلم ضعف رفت
آره خب وقتی از صبح هیچی نخورم دل خالی ی سک س خشن داشته
باشم

تهش همباید ی ضعف شدید داشته باشم دیگه
زنگ زدن ب محمدرضا رو بیخیال شدم
با دیدن ظرف پیتزا
چشمام برق زد سرد شده بود مشخصه خیلی وقته که اینجا بودش
تا گرم شدن پیتزا دلم کلی ضعف رفت
پیتزا گاز بزرگی ب پیتزا زدم که صدای باز شدن در خونه اومد
با آورد شدن محمدرضا ابروهام بالا پرید
26.12.21 13:10 [شوهری
[("Yasna" ارسال از کانال]
پارت#290

شوهرشهوئی#
...! بیرون بوده؟ یعنی کجا چرا منو بیدار نکرد
چشماش سرخ بود لباساش بهم ریخته
اخماتوهم رفت یعنی کجا بوده با این وضعیت اومده خونه پیتزا رو توی
ظرف گذاشتم بلند شدم
سلام... کجا بودی+

نگاهم رو بدنش میچرخید دلیل این آشفستگی ظاهریش باید میفهمیدم
دستشو بی حوصله بلند کرد رفت تو اتاق
اخمام توهم رفت باز چشه این پیتزا رو تو ظرف
!!انداختم بلند شدم برم دنبالش که چشمام سیاهی رفت
ی سک س داشتیم ببین چقد خوابیدی الانم هی غش ضعف کن بشین -
شامتو بخور
از تمسخری که تو لحنش بود ناراحت شدم نشستم سرجام بزور پیتزا رو
بخورم
هرتیکش سنگ میشد تو گلوم پایین نمیرفت ولی بازم برای از بین رفتن
ضعفم خوردم
آزاده. امشب تنهای میرم جای کار دارم تا فردا نمیام دروقفل کن فعلا_با
تعجب زل زدم بهش کجا داره میره
تازه اومده بود لباس عوض کرد با کیف مدارکش داشت میرفت یعنی چی
آخه
کجا میری+
از جام بلند شدم به سمتش رفتم
پوفی کشید
26.12.21 13:10 [شوهری
[("elnaz"❤)Fou ارسال از کانال]
پارت#291
شوهرشهوتی#

همین الان گفتم جای کار دارم تا فردا نیستم بازم باید تکرار کنم؟؟ میرم _
خبرمرگم میام نترس دروقفل کن
از لحن بدوجدیش شکه شدم بغضی که تو گلوم بود شدید تر شد...آخه+
سرشو بی حوصله تکون داد به سمت در رفت
آخه بی آخه بچه نیستی بترسم تنها بزارمت توخونه خدافظ_
رفت درم محکم پشت سرش بست نشستم رو زمین خدایا چرا هرکاری
میکنم این مرد درست نمیشه
بغضم ترکید اشکام دونه دونه میریختن
چیکار باید میکردم که نکردم برای مردم
برای شوهرم همه کار کردم آخه چرا باید زندگی من اینجوری باشه
هرلحظه پر ترس از رفتنش ترس از رفتارش حتی ترس از رابطه داشتن
باهاش
چرا آخه نمیتونیم مثل بقیه زنوشوها باشیم مگه چه مشکلی
داریمبخاطرش رابطه خشن رو تحمل میکنیم رحمم آسیب میبینه میگم
اشکال
نداره ار ضا بشه بهتره اینه
ار ضا نشه ازم دور بشه دیگه باید چیکار میکردم برای این مرد و نکردم
26.12.21 13:10 [شوهری
["(Yasna Fou ارسال از کانال]
پارت. #292
شوهرشهوئی#

خسته بودم از این زندگی نمیکشیدم همونجا رو زمین دراز کشیدم
خنکی زمین آبی شد رو داغی بدنم اینقد گریه کرده بودم که سرم کوره
آتش پیشونیم
رو به زمین چسبوندم تا خنکیش به سرم نفوذ کنه کمی آروم کنه
سردردمو

اینقد همونجوری موندم
که نفهمیدم چطوری خوابم برد!..!هوف چه سنگین شده_
نمیخواستم بیدار بشم.. اینقد روحم خسته بود
دوست داشتم چندساعت بیشتر تو دنیای بی خبری خواب بمونم تا کمی
ذهنم آروم بگیره

!..!بازم چشمام گرم شد به خواب عمیق تری رفتم
نمیدونم ساعت چند بود ولی میدونم اینقد خوابیده بودم که دیگه
بدنم دوست نداشت بیدار بشه بزور از جام بلند شدم به سمت سرویس
بهداشتی رفتم

با شستن دست و صورت و بیرون اومدم ساعت 8 صبح بود یکی من ی روز
کامل رو فقط خوابیدم بینش

بلند شدم یه غذا خوردم فقط یادمه آخرین بار جلو در خوابم برد
توی اتاق رو تخت چیکار میکردم

26.12.21 13:10 [شوهری] "Fou (Yasna" ارسال از کانال]
part293#

#شوهر شهوتی

بلند شدم یه غذا خوردم فقط یادمه آخرین بار جلو در خوابم برد
توی اتاق رو تخت چیکار میکردم
گیج از اتاق زدم بیرون با شنیدن صدای تلویزیون اخمام توهم رفت کی
اومده بود تو خونه
با دیدن محمدرضا نفس عمیقی کشیدم برگشتم تا سمت آشپزخونه برم
چیشد انتظار یکی دیگه رو داشتی با دیدن من ناراحت شدی عزیزم؟
با تعجب برگشتم سمتش
چی میگی...؟؟+
نیشخند رو مخی زد
هیچی میگم منو دیدی اخمات رفت توهم رفتی بدون هیچ حرفی گفتم -
شاید دلت یکی دیگه رو میخواستنفس عمیقی کشیدم
من جلوی در خوابم برده بود تعجب کردم تو تخت بودم صدای +
تلویزیون هم منو ترسوند
سری تکون دادم +فقط با دیدنت خیالم راحت شد میخواستم ی چیزی
بخورم برای ناهار فکر کنم همین
خنده ای مسخره ای کرد برگشت مشغول نگاه کرده تلویزیون شد
چش شده این این حرفارو از کجا میورد با ذهن مشغول
ی لقمه نون پنیر خوردم تا دلمو بگیره
13:10 26.12.21 [,شوهری
[("Yasna" Fou ارسال از کانال]
#part294

شوهر شهوتی#

چش شده این این حرفارو از کجا میورد با ذهن مشغول
ی لقمه نون پنیر خوردم تا دلمو بگیره....خدایا خودت کمک کن ی صبر
بهم بده تحمل کنم این زندگی رو
خسته نفس عمیقی کشیدم یک ماهی گذشته بود محمدرضا کاملاً عوض
شده بود

هرروز از من رابطه میخواست شک میکرد بهم حتی مجبورم کرده بود
چادری بشم
میگفت باسنم تو چشمه مردا تو خیابون انواع پوزیشن هارو تو ذهنشون
با

بدن من میرن

بخاطرش چادری شدم تا دیگه فکرش از بدن من دربیاد
اجازه نمیده آرایش کنم دیگه میگه صورتت زشت میشه با آرایش
ارتباطم رو با خانوادم خیلی کم کرده خونه ماشین رو به نامش زدم
تشکر خیلی زیادی ازم کرد حتی ی جشن خوشگل گرفت که بین این همه
بدی ها خیلی بهم خوش گذشت و خوشحال شدم حس
خوبی پیدا کردم

که به شوهرم شریک زندگیم هرچند که اذیتم میکنه ولی بازم تونستم
کمکی بکنم

باری از روی دوشش بردارم نفس عمیقی کشیدم با پیچیده شدن بوی غذا
زیربینیم

حس کردم الانه که کل محتوای معدم رو توی غذا بالا بیارم به سرعت

وارد سرویس بهداشتی شدم عق زدم

26.12.21 13:10 [شوهری

["elnaz"❤️) Fou ارسال از کانال]

#part295

#شوهرشهوئی

حس کردم الانه که کل محتوای معدم رو توی غذا بالا بیارم به سرعت

وارد سرویس بهداشتی شدم عق زدم کل معدم خالی شد... چندروزی بود

اینجوری میشدم احتمال میدادم بخاطر

عصبی بودنمه

معدم عصبی شده صدای در زدن پشت سرهم رو مخم بود معدم خالی

شده بود ولی بازم

میوردم بالا حس میکردم همین الانه ک جوونمم بالا بیاد

بی حال صورتمو شستم بزور قدم برمیداشتم به سمت در رفتم با

بازکردنش

چشمام سیاهی رفت نفهمیدم چیشد فقط متوجه شدم بین زمینو هوا

معلق

شدم

.....دکتر اسدی به بخش.

خدایا سرم داره منفجر میشه

..!بهوش اومد خداروشکر.

صداها عصبیم میکردن دستمو آوردم بالا که رو سرم بزارمبا حس درد
شدید چشمامو باز کردم زل زدم به دستم سرم توی دستم
کشیده شده بود

خون بود که از دستم جاری میشد
وای چیکار کردی با خودت دختر وایسا پرستار خبر کنم_
با دیدن مامان متعجب تر شدم تو بیمارستان چیکار میکردم
حالت چطوره...؟؟؟_

با صدای اریافرن شکه شده برگشتم سمت
با دیدن واکنش سریعم به سمتم اومد
!...! اریافرن_هی هی اروم باش

دستشو پس زد
تو اینجا چیکار میکنی...؟؟؟+
نیشخندی زد

-انگاری هربار بلای سرت میاد من باید نجاتت بدم
رومو اون ور کردم +حالا نمیخواد منت سرم بزاری...!!
صدای خندشو شنیدم ولی توجه هی بهش نکردم با اومدن مامان همراه
دکتری زل زدم بهشون

_خب مامان خانم بهت تبریک میگم همه رو هم ک ترسوندی خانمی...!!
چی؟؟؟؟؟ چیشده؟؟؟؟؟

شکه بهش زل زدم انگار متوجه شد خبر ندارمخنده ای کرد سرمو از دستم
دراورد

_گلم بارداری نمیدونستی؟؟؟

دهنم خشک شده بود نمیتونستم حرف بزnm سرمو به نشونه نه تكون
دادم

که با خنده سری تكون داد

_اشکال نداره دیگه خیلی مواظب خودت باش که مشخص بارداری سخت
در پیش داری...!!

تنها کلمه ای که از دهنم بیرون اومد +محمدرضا...!!

دکتر گیج زل زد بهم که مامان دستمو تو دستاش گرفت

_بهش گفتم ولی قطع کرد و جوابی بهم نداد حالا بعد خودت بهش زنگ
بزن...!!

دکتر نگاهی به اریافرن کرد ...!!

انگاری میخواست ببینه نسبتش با من چیه

_من همسایشون هستم جلوی در از حال رفته بودن ...!!

دکتر اهانی گفت با یادداشت ی سری چیز تو برگه نگاهی به مادرم کرد

_میتونید مرخصش کنید فقط نکاتی که گفتم حتما بهشون بگید رعایت
کنن...!!

سری برای مامان تكون داد

_عزیزم امیدوارم بچت به سلامتی ب دنیا بیاد...!!

بزور ممنونی از دهنم دراومد

با کمک مامان رو تخت دراز کشیدم

مامان_ممنونم پسر خدا هرچی میخوای بهت بده .. از شوهر گاوش
بیشتر هواشو داری ممنونم.!!
با حرفای ماما اخمام توهم رفت محمدرضا دیگه بابای بچمه نباید جلوی
ی غریبه اینجوری حرف میزد
اریافرن_خواهش میکنم وظیفمه ...فعلا از حضورتون مرخص میشم...با
رفتنش نفس عمیقی کشیدم
+ما...!!!

با صدای فریادش ساکت شدم
_هیچی نگو هیچی نگو...دکتر جلوی پسر ی حرفای زد ک دلم ب حالش
سوخت فکر میکرد شوهرته ...میگه رحمت اینقد آسیب دیده ک بارداری
سختی داری و ممکنه از رابطه خشن باشه این آسیب ها .!!
کلافه دور خودش چرخید ولی دل من از استرس میجوشید... منظورش
چیبه..

_اون گوساله مگه چطوری بات رابطه برقرار میکنه که اینقد آسیب دیدی
ها...؟؟؟ازاده دهن باز کن حرف بزن منو پدرت نداشتیم ی خار تو پات
بره ک از وقتی رفتی خونه این پسر اینقد داغون شدی.!!
سرمو انداختم پایین حرفی نزدم ...واقعا حرفی نداشتم که بزنم اون با
دونستن اینک رحم حساسه رابطه خشن بام برقرار میکرد و باعث شده
بود آسیب ببینم الانم ...بارداری خطرناک و حساس؟؟؟
_اگر مواظب نباشی ممکنه بچت سقط بشه و کلی دردسر دیگه خیلی باید
مواظب باشی .!!..!

سری تکون دادم

_من میرم خونه به این شوهرت زنگ بزن بگو فردا میام پیشت..!!
باشه ای گفتم با رفتنش لحاف رو تو دهنم فرو کردم که صدای گریم بلند
نش..!!

باردار شدم...؟؟؟

حس عجیبیه ی موجود الان تو شکمم داشت رشد میکرد...؟؟؟
من مادر شدم..!! یعنی میتونم از پس این مسئولیت بریام؟؟؟
محمدرضا چی خوشحال شده...؟؟؟ مثل من احساسی و هیجان زده
شده؟؟؟

اشکامو پاک کردم دستی به شکمم کشیدم الان من ی مامانمباید حواسم
باشه ..!!

+کوچولوی من مامانی از الان ...تا ته دنیا باهاته وییی بابای الان از
خوشحالی بال دراورده..!!
بین خنده وگریه گوشی رو برداشتم شماره محمدرضارو گرفتم..مشتاق
منتظر بودم که..!!

_مشتک مورد نظر دردسترس نمیباشد..!!

مات زل زدم به گوشی چرا...؟؟؟؟

اروم از تخت بلند شدم شماره محمدصادق رو گرفتم همینطوری به سمت
کمد لباس رفتم..!!

لباسام بوی بیمارستان میداد ..!!

_الو سلام زن داداش...!!!

چی میدیدم...؟؟؟هیچکدوم از لباسای محمد رضا تو کمد نبودن با عجله
لباسارو زیرورو کردم فقط لباسای خودم بود که تو کمد مونده بودن
_الو..الو زن داداش...!!

+محمدصادق ...محمدرضا کجاست...؟؟؟

سکوتش بیشتر اذیتم میکرد ...!!!.لعنتی ی چیزی بگو...!!

-مگه باهم نیستین...؟؟؟

+چی...نه من تازه از بیمارستان اومدم مگه محمدرضا کجاست...؟؟؟

بازم سکوت ولی این بار طولانی تر...!!

+محمدصادق حرف بزن...!!

_براش دوتا بلیط هواپیما گرفتم گفت برای تو و خودش میخواد پروازشم

1ساعت دیگس...!!!چطوری تو خبر نداری...!!!

زانو هام سست شد

+محمدرضا با کی میخواد بره...؟؟؟کجا...؟؟؟

_ترکیه ..نمیدونم گفت با تو...!!

گیج به دورم نگاه میکردم شوهرم 2تا بلیط گرفته به اسم خودشو من

بعد من بی خبرم..؟

_ازاد چرا بیمارستان بودی...!!

جوابش ی کلمه بود...!!

+باردارم...!!

سکوتش تبدیل شد به بوق های متمم پشت خط نمیدونم چند دقیقه ولی

به

دیوار زل زده بودم فکر میکردم تا ب ی جوابی برسم
بالای 20 بار شماره ی محمدرضارو گرفتم ولی برنمیداشت !!
با زن تلفنم از جا پریدم !!
محمدصادق بود !!...

_بیا پایین منتظرتم سریع باش میریم فرودگاه !!
ممنونش بودم که اومد تا کاری کنه لباسمو عوض نکرده بودم شالی سرم
کردم دویدم بیرون !!

_هی هی مگه تازه نفهمیدی بارداریت حساسه کجا میدوی !!
بی حوصله دستی برای اریافرن تگون دادم وارد اسانسور شدم !!
باید میفهمیدم محمدرضا داره چیکار میکنه !!
با دیدن ماشین محمدصادق سریع نشستم اجازه نداد رو ببندم حرکت
کرد !!

_واقعا بارداری...؟؟؟

+اره !!

سکوت... !!

تا رسیدن ب فرودگاه هیچ حرفی بینمون ردوبدل نشد !!
ماشینو پارک نکرده ول کرد پیاده شد پشت سرش دویدم !!
+محمدصادق... !!

_وقتی نمونه الان باید صداشون...!!!

سکوتش خیره موندنش به ی نقطه کنجکاوم کرد نگاهشو دنبال کردم !!
_بیا بریم...!! نه من نمیرفتم ...شوهرم پدر بچم جلوی چشمم دست زنیو

بوسید به

همراهش رفت...؟؟؟ اون زن کیه...؟؟؟ چی میخواست چرا کنار شوهر من
بود...!! کجا میرفتن؟؟

_ازاد؟؟؟

تاجای ک از دیدم پنهان بشن نگاه ازشون نگرفتم
+چرا...؟؟؟

_نمیدونم.. بیا بریم..!!

جون تو پاهام نداشتم سست شدم دستای محمدصادق دورم پیچیدن
!!..

با حس مایع گرمی رو رونام چشمامو محکم بستم..!!
+بچم..!!

_تو رفیقمی ولی پسرت لاشیه لاشییییی..اینده دخترمو به گه کشید
...این

دخترو با ی بچه تو شکمش چیکار کنم من تو بگووووووووووو
پسرت با ی دختر از کشور خارج شدههههه..!!

هنوزم بعد 2هفته بحث بین دو خانواده ادامه داشت...خب عادیه
نوشون

تو شکمه منه ولی پسرشون با ی دختر دیگه اون ور دنیا داره عشقو حال
میکنه..!!

2هفته گذشته..!!!

از محمدصادق خواستم فعلا ب هیچکس هیچی نگه !!
هنوز کنار نیومده بودم نه با بچه نه با رفتن محمدرضا با ی زن دیگه !!
همه چی پیچیده شده بود !!
بی حوصله گازی به کاهو زدم که با شنیدن باز شدن در از جا
پریدم..محمدرضااست...؟؟؟
به سرعت وارد حال شدم ولی با دیدن مرد و زن جوونی جیغ
بلندیکشیدم...!!!
+تو خونه ی من چیکار میکنیددد...!!
اینقدی فریادم بلند بود مطمئن بودم کل ساختمون لرزید !!
هر دو شکه به من زل زده بودن منم شکه و عصبی به اونا ..!!
اریافرن-ازاده چیشده...؟؟
با دیدن اریافرن به سمتش رفتم
+اومدن با کلید توخونم نمیدونم کین !!
اریافرن واردخونه شد مرد با دیدنش جلو اومد
_خانم نمیدونم چی میگین ما این خونه رو 2روز از ی اقای خریداری
کردیم گفتن خونه مبله ولی خالیه شما تو این خونه چیکار میکنید...؟؟
اشک از چشمم چکید !!
+اینجا خونه منه چی میگی کی فروخته !!
سری تکنون داد_با محمدرضا معامله کردم ...یعنی چ !!
محمدرضا خونه منو فروخته...؟؟بدون اطلاع...؟؟
اریافرن_همسرشون هستن یعنی چی بدون اطلاع خانمشون خونه

رو فروختن...؟؟؟

زن عصبی جلو اومد

_نمیدونیم اقا این چیزا ب ما ربطی نداره خونه رو مبله خریدیم سندشم هست ...این خونه الان مال ماست ..ب این خانم بگید تخلیه کنه..!!

اشکام یکی بعد اون یکی میریختن

از خونه ی خودم خونه ای ک خودم به نام شوهرم کردم بیرون انداختنم با ساک لوازمم جلوی دراپارتمان ایستادم تا حالا اینقد تحقیر نشده بودم..!!

وقتی بابا منو با این وضعیت دید فهمید چیشده با پیگیری فهمید قبل رفتن

هرچی ب نامش زدم فروخته ب همراه یک زن رفته..!!روزی نبود ک پیامای مامان محمدرضا برام نیاد با نفرین اهوئاله ک

بچشو بدبخت کردم ولی پدرش از بابام میخواست که بیام خونشون پدرم سخت مخالف بود

زندگیم تو تیره ترین روزا میگذشت..!!حتی بچه هم از یادبرده بودم..!! تا اینکه وکیل محمدرضا ب ی تماس اعلام کرد ک برای طلاق غیابی خودمو اماده کنم..!!

به خواست بابا برای مهریه تلاشی نکردم با کمی پول موضوع بچه هم ماست مالی شد طلاقم گرفته شد..!!

شدم ی زن مطلقه باردار...!!

امیدی به ادامه نداشتم گاهی ب سرم میزد بچه رو سقط کنم..!

ولی ی چیزی ته دلم نمیذاشت..!!

روز اول بهش قول دادم تا تهش باهاش باشم ولی الان اول راه کم آورده
بودم..!!

با صدای زنگ گوشیم نگاهی بهش کردم اریافرن..!!چی میخواست

_سلام مامان خانم گل..افتخار میدی

این همه لحن شاد ازش بعید بود..!!

+سلام.. برای چی..!!

_والا دم در خونتونم افتخار بدی و برای خرید کردن همراهیم کنی...!!

کی اینقد باش صمیمی شدم که برای خرید کردن همراه خودش ببرتم..؟؟

کم لطفی بود اگر حضورش تو این مدتی که درگیر افسردگی و طلاق

بودمو از یادبیرم..!!

تنها کسی ک سرزنشم نمیکرد خودشو نفرین نمیکرد اریافرن بود..!!

مامان که هربار با دیدنم شروع ب گریه کردن میکرد هی میگفت دیدی

گفتم شوهرت فلانه باباهم کلی حرف بار خودش میکرد..!!

رفتاراشون اذیتم میکردن ولی اریا تو این مدت قوت قلب بود..!!

_خانمم میایی.؟؟؟؟+اومدم..!!

همین ی کلمه کافی بود لباس ساده ای پوشیدم رفتم پایین مامان با

دیدنم

بلند شد

_کجا میری مامان..؟؟

+اریافرن ازم دعوت کرد توی خرید همراهیش کنم..!!

لبخندی زد هیچی نگفت با دیدنش سوار ماشین نفس عمیقی کشیدم!!
+سلام..!!

_سلام مامان خانم!!!

برگشتم سمتش چهرش شاد بود با ذوق کلمه ی مامان خانمو بیان
میکرد..!!

+تو بیشتر من ذوق داری برای این بچه!!!

خنده ای کرد _مگه تو ذوق نداری...؟؟

گرفته زل زدم به بیرون فکری ک چندروز تو ذهنم بود رو به زبون
اوردم

+نه میخوام سقطش کنم...تا...!!!

جوری زد رو ترمز که اگر خودمو نگرفته بودم کلم میپوکید!!!

_چی...؟؟؟؟؟؟سقطش کنی تا چی!..!

+زندگی جدیدی شروع کنم...باباش اون سر دنیا با ی زن داره عاشقی
میکنه من اینجا با ی بچه اسیر کرد..میخوام سقطش کنم تا ی زندگی
جدید

شروع کنم این بار بدون اشتباه...!!!

_سقط کردن یا نکردنش چ فرقی داره برهه حال ی زنی تو ی زن طلاق

گرفته با بچه یا بی بچه!!!

بدون تعارف زل زدم بهش+میدوزم...کلی ادم هست میتونه شناسنامه رو
با کمی پول مثل روز اول کنه..!!

با حرص دست تو موهاش کشید_همه فکوفامیل هم میخوای پول بدی

منو بازیچه ی خودش کنه..!!

+ارياااااااااااااااااا...اه اه ارياااااااااااااااا!!..

از درد داشتم سخته میکردم..حس سوزش درد شدیدی تو دهانه ی رحم

حس اینک میخوام دستشوی کنم بدترین حس بود..!!

_جانم نفسم یکم مونده+خداااااااا نمیتونمممممممممممممم!!!..!!

یکم دیگه تموم شد تموم شد!...!

+اخرخخخخ دیگه نمیخواهممممممم!!

با صدای بچه نفس عمیقی کشیدم بی حال رو تخت ول شدم..!!

تموم شد عزیزم!!

بچه رو آوردن نزدیک صورتم صورتش سرخ سرخ بود.!!

+بہ کی رفتہ..؟؟

مطمئن ب تو عزیزم .!_

حس عجیبی تو سینه هام داشتم جوری ک پرستار برام توضیح داده بود

منتظر اومدن بچه بودم تا شیرش بدم!!!

همه دور تا دور تختم منتظر دیدن کوچولوم بودن!!

مامان اریا_اسمشو چی میخوای بزاری عزیزم..؟؟

نمیدونمی زمزمه کردم !!

اسم چي بزارم وقتي بدون پدر گير شناسنامش ميمونم !!..

با وارد شدن اریا ب همراه بچه همه ذوق زده به سمتش رفتن که بچه رو

از همه دور کرد

_بزارید اول خودش ببینه بچه رو..!!

ابروهام بالا پرید من که بچه رو دیدم ممکن بود ماما باباها ناراحت
باشن..با استرس خنده ای کردم تخت بچه رو کنارم گذاشت اروم بچه رو
بلند کرد

_بگیرش..!!

مات زل زدم به بچم پیرهنشو درست کردم درست میدیدم..؟؟؟
رو پیرهن بچم نوشته بود_ با من ازدواج کن
_میکنی..؟؟؟

شکه زل زدم بهش همه از روی کنجکاوی نزدیک اومدن با خوندن نوشتهها
هیجان زل زدن ب من..!!
بوسه ای روسر بچم کاشت _بابا قربونت بره کچل من..!!
اشک از چشمم ریخت..!!
+باهات ازدواج میکنم..!!

پایان